۲۱

[illegible]

دیوان شاهی

دیوان صائب

حسب [الامر] جناب صدارت مآب وزیر اعظم و مشیر افخم میرزا
محمد شفیع صدر اعظم حسب الامر قدر قدر شاهنشاه عالم پناه خلد الله
السلطان ابن السلطان ابن السلطان فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه [illegible]
و کافل امور دیوان سلطنت مالک رقاب امم [illegible]
و ملاذ بنی آدم شاهزاده اعظم اکرم محمود میرزا [illegible]
که به سرکار شاهزاده مکرم [illegible] نوشته
۱۲۳۲ انتقل الی [illegible]
[illegible]
بغداد دار السلام

تا بود در خاک ... ساید | تا شبستان فنا جای ... چون
اغنیا ... چه بیکو ... | بیشتر گو بهره دار رحمت پروردگار
هست ... لاف ... | گر زبان ... چون قلم ...
تا ور تکلیف ... | در حریم ... اصل ...
... رحمت ... | گر نه ...
... از آتش دوزخ ... | خلقت ... ندارد ... تو
هیچکس ... نتواند ... آید | ... روز ... سال
هیچ ... ام که | بهترین خلق بعد از بهترین انبیا
تا ابد چون طفل ... خاک ... تو

چون ... | گر ... از آتش دوزخ ...
گنج رحمت ... | چون ...
گز غم ... | پاک ... از غبار معصیت روی زمین
در پس ... | در ... آید از ...
از حریم قدس ... | جا به ...
حق گزار ... | بر ... از ...
چون در رحمت ... | ... کار ...
در تو ... | این ... مصطفی داماد خیر المرسلین
ذو الفقار ...

بسم الله الرحمن الرحیم

ای سواد ... سویدای زمین | مغز خاک از نکهت مشکین ...
توجه از ... الصراط المستقیم | رشته از تار و پود جاده‌ات حبل المتین
در بیابان طلب ... العطش گوی ... | در حریم قدس ... الارض ...
مصرع ... موجود است را | از جواب ... انتخاب ...
سایه داری ... رحمت خلق را | چون خلیل الله داری ...
طاق ابروی ... نقش ... | چیست افلاک ...
مردم چشم جهان بین ... اخضری | جا ...
عالم اسباب را از طاق دل ... | ... در خانه ...
تا که ... | در ... گردش بود ...

تیرباران قضا نازل بهر دوران شود | از بن ساکنش را ادراکها و مدرکات

هست اگر سایش ورزن بتیغ و خنجرست | دیده ساکنان او قربانی عشقش گواست

با قضا سرپیچ سالک سود ندارد هست ... | پیشتر افتد بچه هر کس [illegible]

تا ستم میکند زاری و زنده کار روزگار | گو نیسه روز این ماتم [illegible]

نیست غیر از نامرادی در جهان حاصل مراد | مدعا هر دو عالم در دل [illegible]

عاشقان را کسر در جبین ... | چشم زده ... نهان [illegible]

لب گشودن میشود موج خطر را ... | لنگر این بحر پرآشوب تسلیم و رضاست

زیر گردون نار غفلت ... میکنیم | ورنه کندم سینه چاک از بیم زخم ...

هر که ... مستحق این نوال | در دو جهت نزل خاص انبیا و اولیاست

زخم دندان ... | از بلا جمله گشتند ...

در خور ... اینجا هر دهن ... | ضربت تیغ شهادت ...

نیست ... لایق ... | آل پیغمبر شهادت خانه آل عباست

کاو دلش سوزد بداغ ... | چرخ گر ... شهید کربلاست

آنچه از ظلم و ستم بر قرة العین رسول | رفت ... صدق ...

مظهر انوار ربانی حسین بن علی
آنکه خاک آستانش ...

دست خالی ... دعا ... | سالها ...

از جگر با ... | تا ... بر سینه ...

گرچه از حجت ... | این مصیبت ... کران ...

قطره اشکی که آید ... | گوشوار عرش ...

زایر از ... پاک ... | شهپر روح الامین ...

سبحه گر خاک پاک کربلا ... | بند گر بر زبان رشته ...

چند روزی بود اگر ... | تا قیامت سجده گاه خلق ...

خاک این درشو که ... | زایرانش را ... کردن ...

منزل ایمان ... خاک او | این شمیم جانفزا ...

زیر سقف آسمان خاکی ... | ... خاک پاک کربلاست

تا شد از قهر الهی ... دوزخ یزید | نعره ... آتش دوزخ ...

یکه ... | آن سری کز تیغ ... یزید ...

آنکه ... | خاک پاک ...

آنکه بود آرام ... از کنار مصطفی | پیکر سیمین او افتاده ...

چرخ ... | تا ابد ...

... | آنکه ممدوح خدا و مصطفی و مرتضاست

سال تاریخ مدیح این امام المتقین
چون نهد ... سر بپایش شاه کربلاست

[illegible]

چون زند موج سخاوت دست دریا گوهرش | خشک شود از [illegible] [illegible]
میشود کوه پر جواهر در دهد جیب صدف | خنده دل در [illegible] شکوه او [illegible]
راز سر پوشیده کان غیب بر صحرا فتد | پرده [illegible]
آنچه تا صبح قیامت در پرده نهفته است | پیش علم او بود چون روز روشن آشکار
گر سپهر از بوم [illegible] در دیار حفظ او | تیغ خورشید قیامت [illegible]
صلح بخشد عدل او با سم اگر [illegible] | آب و آتش [illegible]
[illegible] غنچه از خجلت حصار گشته است | تا نسیم خلق او [illegible]
تیغ او چون سر بر آورد از نیام مشکفام | میشود صبح قیامت از دل [illegible] آشکار
انگشت تیغ کهکشان در قبضهٔ فرمان او | خصم تواند خصم با او تیغ [illegible] در کارزار
تیغ جوهر دار او را گر به چشم خود ببین | آنکه کوه [illegible] نهنگ [illegible]
چون تواند خصم رو به باز با او پنجه زد | آنکه شیر [illegible]
همچو معنی در ضمیر لفظ پنهان گشته است | در رضای او [illegible]
شکوه [illegible] از خاطر [illegible] | در غریبی [illegible] کرد آن [illegible]
زهر را گر [illegible] داد [illegible] | [illegible]
تا کند [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
گو شود [illegible] | تا کمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسکه قرآن در حریم او تلاوت میکنند | صفحهٔ بال ملایک میشود قرآن نگار
هر شب از [illegible] ملک در [illegible] | [illegible]
تا دم صبح از فروغ قبهٔ زرین او | آب میگردد به چشم اختران [illegible]
هر شب صد بار از [illegible] صفا در [illegible] | در غلط از صبح [illegible]
[illegible] | آب میشد از [illegible]
[illegible] | هر که میخواهد شود [illegible]
از صفای [illegible] | میتوان [illegible]
از فروغ [illegible] | میتوان از [illegible]
از [illegible] | [illegible]
از نوای [illegible] | [illegible]
داغ دارد [illegible] چراغ او [illegible] | [illegible]
از [illegible] | گر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | تا کند [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | هر که [illegible] طوق [illegible] گردن [illegible]
[illegible] | هر که [illegible] گردن [illegible]

[illegible]

دشتی که بود فیض بحر تشنه حسین | داغ بهار خلاصه برنگ لاله زار
شاه دلی که بود تیم شعار شان | سجاده ها بر آب فکنده ز موج وار
در دور او که گیر روان بود آب او | آب شاید بخش تشنه ... تشنه بار
نور ز چشمک خشک دیگر بحساب ما | زین آب در سرای این خاک سبکبار
تخم امید که روان بحث ... | چشم سفید دانجف رست از غبار
آتش ز ان خاک نجف تر زبان شد | از چشمه سار شکر توفیق کردگار
بر بار سنگ او که آمد ارشد | بر شاخ خشک او ثمری گشت میوه دار
گردید ملک گشاده چنین در کف علی | برگ از نیام شاخ برآمد چو ذوالفقار
یعقوب وار روشنی چون زوال یافت | نرگس که از نشیمن چشم زند ... غبار
از شاخ پر شکوفه در و خوب شیشه شد | هرگاه ... گشت دره بر زبان خار
گل بر هوا فکنده کلاه شاهوار | سنبل فشانده گرد و گیسوی مشکبار
گلشن کشش بهار رسیده از ریاض غیب | از دوش نخل شد علم سبز آشکار
نجف ز روش گهر شد ستاره ... | صحرا ز موج لاله و گل شد شفق نگار
از بهر ... | حیدا که چشم کار کند ذره غبار
زین ... که چو اهل نجف ... | بودند در شکوفه ... ز روزگار
آوز فیض ... تمام سال | حید ... بعقیبان این دیار
با خلق گفته بود بهشتی بود فرات | پیغمبر خدای بلفظ گهرنثار

تیغ و کفن ز موج و کف آماده کرده ا | اینک بعذر خواهی آن دست در نثار
بالا رفت پایه قدر تو از فلک | دارد مرتبه اگرچه بزیر فلک قرار
در ظاهر ارچه خانه سواد سخن بود | باشد بزیر ران سخن کلک شهسوار
آن قهرمان عدل که در روزگار او | از دست ... تیغ بر آورده اختیار
آن تیغ آبدار شجاعت که قوم او | بر کرده روزگار کشیده آهنین حصار
آن پرده دار عصمت حق کز حمایتش | محفوظ ماند پرده ناموس روزگار
آن آسمان علم که فیض تو تا کند | بر کوه قاف ... فلک سایه وقار
تیغش ملبه کرده باز و صفوت | از گرد ظلم چین نشود دامن روزگار
پیوسته مشورت بدل و هوش مشکند | در عارج ... نداره ... اختیار
تعمیر آب و گل نکند فیض ... | بر کرد ... دولت کرد حصار
شهباز در ... | در ... دم که شکار
اول عمارتی که در آفاق کرد نجف | تعمیر آستان نجف بود و آن دیار
انجام کارش از رخ آغاز روشن است | پیدا است همچو سال ز آیینه بهار
بر خیر خوان که ... | خواهی ... دولت او بود ...
روی ... | معمار ...
دل ... | فیض آب کوثر است ...
این نوبهار رحمت ز دولت ... | کوثر ...

[illegible]

ابرها در یکدگر سوخت چون بال رها | شد بساط خاک چون تخت سلیمان سایه‌دار
گوش گل از پشت پر چون خشت از سرخم گرفت | چرخ مینا ساز زیرک چون شیشه پر شیشه دار
گوشه چون سپید صبح گاه از جهان آثار رفت | تا شد از شاخ شکوفه صبح صادق آشکار
از بهر سو گاه از شکوفه آنچه | نرم نرم آورد بیرون از عروق شاخسار
از الف ربا کمر پیدا شدش حروف مختلف | صد هزاران گل ظاهر شد از نوک خار
دامن دریا ز افشان شد چمن | تا که سیمین شد از نسیم شکوفه جویبار
از عقیق و لعل و یاقوت آنچه در گنجینه داشت | در لباس لاله و گل داد بیرون کوهسار
از زرک ابر آسمان چون شهباز | خاک چمن بال عنبر از نفس رنگ هر کنار
آنچنان کز خم پر زد خشت افکنده دور | خاک را از جای خود برداشت جوش لاله‌زار
گرد شاد از شبنم بر رخ گلها | تا کشید ابر بهاران دوستان در کنار
تا چه در گوش در خاک گفت باد صبحدم | کز طرب شد هر گیاهی سرو و سرو از شاخسار
از شکوفه باغ دریای که از کوه رست | هر درختی شاخ ریز از لب بیت مروارید بار
چون غبار خط که بر چهره دلبر رسید | سبزه بر خیزد از روی زمین گرد و غبار
غنچه از شکوفه در کف خاک بیعت بست | غنچه مو ساخت پیکان از نوک خار
از نفخه جان بر شعله نیلوفر زیست | باغ مصور ساخت در شعله نیلوفر
گشت لذت ... از یکدگر | روز و شب از ترنم صدا آتش
ابرها ... در باغ | از طراوت شد چمن خاک ایمن اندکار

[illegible]

[illegible]

می‌بسازد تا که صهبا در نشست آید بکار | ساز نغمه مطرب کز نغمه آهنگ صبح روزگار
برگ عشرت کن که تمهید بساط آید بکار | اندرین ابر بهاران شد مهیا بوده‌اند
خاصه سلطانی که چون خورشید عالمتاب کرد | روی در میدان شرف منصب خاص اقتدار
اول شاهان عالم نامدار | افسر فرمانروایان خاکروب درگهش
صاحب آنجا که تا بر مسند دولت نشست | تو به کرد از فتنه انگیزی سپهر کجمدار
در شرف همچو اسم آمد از آیات دگر | رفعت از شهنشاهان عهد او
جلوه در پیراهن جسم سعید و نیکنام | هر گناهی که با بخشش او پرورده
همت در روی زمین خورشید آسمان نشین | هست اگر خاک مراد در بساط روزگار
میشود طوق گریبان حلقه فرمان او | هر که سر پیچد ز امر او فدای شهریار
هست از رفعت ولایت قوت بازوی او | آب شمشیرش بود از جوی جان دو الفقار
خلق او دریای فیض است کز هر موجه | عنبر اندازد بجای کف بساحل رنگبار
از سیاست بود دایم ملک شاهان منتظم | همچنین بهار از لطف خلق او گردید لطف روزگار
چرخ زنگاریست فرمان ایستاده او | تنگ میدان است بر کاسه غنچه بر کوه
آفتاب عالم افروز است در برج شرف | زیر چتر زرنگار آن سایه پرورد
میخورند از خوشه ورد نو بهار عهد او | در حرم طفلان جان بر خوان شکر نوش
گنج اقبال او آینه اسکندری است | شاه هر روز کار جهان گردید در آینه
تیغ شمشیر بر فتح و ظفر گشته است خم | شاخ خم میدهد چون بار میوه بسیار

[illegible]

[illegible]

گر علم خارا [illegible] در عهد او / از سیاست [illegible]

همچو نال [illegible] / گر بخواب رستم آید هیبت آن شهریار

ابجد اطفال از شمشیر عالمگیر اوست / داستان رستم و افسانهٔ اسفندیار

آفتاب صبح فتح از آستینش [illegible] / رایت بیضای او هر جا که گردد آشکار

[illegible] / گر نماید [illegible] هر کوه تیغ آبدار

پوست کرده چون زره از تیر [illegible] خصم را / از کمان ماه تمام او [illegible]

کوه [illegible] / گر ز عزم صادق او [illegible]

از [illegible] لعل [illegible] آید برون / [illegible] آن کوه وقار

خنده بر لب بخیهٔ الماس کرده خصم را / [illegible]

بشکند اندر [illegible] / چاک کرده [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ناف آهو نافه را [illegible] / گرد صحرا [illegible]

ماه اگر [illegible] / از کلف دیگر کرده چهرهٔ او [illegible]

تیغ او [illegible] گم کرده [illegible] دشمنان / خصم [illegible] آتش برآرد [illegible]

گرگ در ایام عدلش [illegible] اصحاب کهف / [illegible] آید ز بیم [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا فلک [illegible] / گر [illegible] فراهم کرد آن عالم مدار

تا شود از پرتو خورشید ماه تو تمام / تا بگرد خاک [illegible] چرخ گرد از مدار

[illegible] / تا شود نور ظهور [illegible] آشکار

زهی عذار تو آیینه‌دار [illegible] / عرق بروی تو [illegible]

ز خط سبز [illegible] / لب [illegible] تو چون خاتم سلیمانم

ز لشکر تو فلک [illegible] / ز شوخی تو [illegible]

بجلوه‌گاه تو خورشید [illegible] / نهاده است [illegible]

[illegible] / چو پستهٔ تو در آید [illegible]

توان ز لعل لبت [illegible] / خط [illegible]

شکسته زلف تو [illegible] سنبل / [illegible] گل [illegible]

قدح بدست تو [illegible] روی لاله و گل / عرق بروی تو [illegible]

بجلوه‌گاه تو خورشید [illegible] / ز چشم مست [illegible]

ز شرم آن [illegible] / ز چشم خلق [illegible]

[illegible] / گر گشت خواب [illegible]

ز خال روی تو [illegible] سپند [illegible] / گر داغ لاله [illegible]

[illegible] چشم سیاه تو [illegible] / بچشم [illegible]

[illegible]

چنانکه گشت بسیاره مستقیم ایمان / بلند شد ز لوای تو دین یزدان شد

بچشم دیده وران نازیست بیستی / نظر بخلق تو صبح گشاده پیشانی شد

ز سهم خنجر ظلم گداز تیغ تو / لبشیه بطون لا نور کند حیث شد

ز شوق بندگیت پاک گوهر الماس / ز افتخارات کمر بسته چون سلیمان شد

بدور عدل تو گز خندش حباب آزاد / بطوق فاخته کان سرو گردسوار شد

ز آشیانه خاشش بجنبه آید / ز شرم آینه تیر تو مهر نوران شد

نفعال بر آستین خود نخاید / خرد ببزم تو چون کودک دبستان شد

ز کشش نخود چو خورشید فلک بسیاید / ز سجده تو شود هیبت گو نوران شد

ز هیبت تو شود آب زهره در تیخ / بابتسام ز هیبت اگر بجنبان شد

بنسبت خم تیغت بچرخ بسیار / بسر نقاوت خود هلال نوران شد

اگر کاید بسجده آستان تو بر تیغت / گهر گشاید ز خاک شود بیستان شد

گهر ز صلب صدف نگفت دیده دیو آید / نگاه تند کنی کرباس بنیان شد

در آفتاب مایت ببین گنگ شد / بجرم هر که تو دادی عفو تو بنیان شد

ز فیض دست گهربارت ای بهار / زمین ز رنگ گهر گشت ملون شد

بروزگار تو کار سپهر بکو هر / خود چو خاک معنوی سجده گردان شد

از آنکه بود تو مهر سوال نرست / صدف فهم نگشاید بار بیستان شد

میانه تو و خاک سر شاه خلد سر / تفاوتیست که در نقش اول و ثانی شد

ز چراغ من کویی نعمت ها را / ببر جلوه سازد معطر شکوفه

کف تبانه ز هیبت از بحر رحمت / که مانند بگو هر بر شکوفه

ز نگار نسیم بها دور کرد آن / بود نامه و نامه آور شکوفه

بفتح الکمیت فر تیره دل را / بعید شیخ کافور زیور شکوفه

ز چتر بر براد و تخت سلیمان / دهد یاد بر شاخ اخضر شکوفه

ز هر غنچه چون محمل لیلا آرد / برون نامه سیاره دیگر شکوفه

در آیینه آب از عکس سازند / پری بر ز شیشه مصور شکوفه

ز جایی ببخار روشنده نزار / دهد یاد از صبح محشر شکوفه

چو بال پری بر بساط سلیمان / بر آفاق شد سایه گستر شکوفه

نهال سخت چو رشته در عقد گوهر / بگر شاخها را است گستر شکوفه

ز ضعیفی نواریده اگر محشر ما را / چمن نیستی در خاک عنبر شکوفه

چو شیر از رگ شاخها زهره خون ما / بزن بیند بر آورده گستر شکوفه

شب روز را گرد بایسم برابر / ز نور جبین منور شکوفه

از آن کرد صحبت خزان در روشن / که خورشید گل راست خاور شکوفه

چو رامی که از برف پیشه کرد / نهانش چنان شاخ خضر شکوفه

نگو نامه عاشق بعشق است / که گیرد هوا چون کبوتر شکوفه

ستمگر نگاریست کز غیر گیتی / بیک شاخ افکنده چادر شکوفه

کند بر عطائی که در وی عطا — [illegible] شکوفه
زمین را لباسی ز جوهر [illegible] — که تا لعل [illegible] شکوفه
بلورین شود ساقی [illegible] — زند چمن [illegible] شکوفه
شود [illegible] نسیم [illegible] — کند شاخ را چون [illegible] شکوفه
کرده [illegible] کاغذ از خود [illegible] — هر شاخ [illegible] شکوفه
چو مریم [illegible] — گرفته [illegible] میوه در [illegible] شکوفه
[illegible] — [illegible] شکوفه
چو [illegible] — ز هر برگ [illegible] شکوفه
[illegible] اطفال [illegible] — برآورده [illegible] آنجا [illegible] شکوفه
[illegible] شیرین [illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] — زمین را [illegible] شکوفه
[illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] نقطه [illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] — [illegible] شکوفه

ز هفت [illegible] که ایم — [illegible] شکوفه
[illegible] — ز میوه بود فرده [illegible] شکوفه
[illegible] — [illegible] شکوفه
زمین [illegible] بهار [illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] — اگر چه بود [illegible] شکوفه
سخن مختصر [illegible] — [illegible] شکوفه
[illegible] — بود در [illegible] شکوفه
[illegible] — برآورده [illegible] شکوفه
[illegible] بهاران — شود از [illegible] شکوفه

نهال [illegible] اقبال او را
ثمر کام دل باد و کو [illegible] شکوفه

[illegible] شاه [illegible] — [illegible] شاه [illegible]
نشست [illegible] اقلیم — [illegible]
[illegible] اقبال و دولت — [illegible] سلطان سلیمان
به دولت [illegible] — سلیمان خاتم [illegible]
[illegible] — [illegible] لطف [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] عالم [illegible] — [illegible]

ز خیره [illegible] شیر او گشت از بیم | [illegible] چو [illegible] سنگ [illegible]

ز هیبت [illegible] چشم [illegible] | [illegible] گشت [illegible]

بود تیغ کج او دال بر فتح | شود چون [illegible] هر جا نمایان

کند کار [illegible] ز ابرو چنین تیر | برآید چون کمان او ز [illegible]

دو دست [illegible] کوه چون نیل | چو آید [illegible] پیدا

بود دست [illegible] پشت [illegible] | [illegible] گران

رساند [illegible] | [illegible] مردان

اگر بر کوه آهن حمله آرد | [illegible]

بهر [illegible] که رو آرد [illegible] اقبال | شود چون ابر [illegible]

ندارد [illegible] | ز شاهان جهان این [illegible] میدان

[illegible] | [illegible]

شود [illegible] | کند بر کوه اگر [illegible] فرمان

شود جاری [illegible] | ز [illegible]

بود در حفظ او [illegible] گذر کرد | [illegible] ز [illegible]

[illegible] گلستان دیگر | [illegible]

ز اقبال وز [illegible] | [illegible] آیات قرآن

[illegible] | [illegible]

ز لطف شاه [illegible] سبزه رویید | درین فصل بهار آن باغ و بستان

بهار [illegible] درین فصل | سرود و [illegible] گلستان

[illegible] خاک | بود [illegible] افلاک گردان

[illegible]
[illegible] سلیمان

اصفهان [illegible] | زمین [illegible] سلیمان

[illegible] خاک [illegible] | [illegible]

خاک [illegible] اقبال شاهان [illegible] | زمین [illegible]

تا کنون [illegible] | [illegible]

گشت [illegible] | بود [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

هر کرا هست نور بخش زمین او	میشود هر [illegible] زرین [illegible]
گشته زو [illegible]	در نظر صورت [illegible]
بصفا [illegible] بالا [illegible]	[illegible] جبریل [illegible]
سر برآورده [illegible]	[illegible] گنبد [illegible]
[illegible] بال [illegible]	سایه افکنده است بر فرق سلیمان زمان
کنگر زرین او [illegible] خورشید [illegible]	[illegible] فواره [illegible]
داده از حوض صفا در کنار [illegible]	[illegible] از [illegible]
تا بحوض افتاده عکس زرین او	گشته [illegible] جهان
وصف او از خامه [illegible]	عاجز از وصف او فواره [illegible]
[illegible] حوض [illegible] فواره سیمین او	ساق [illegible]
هست [illegible] فواره [illegible] مصرع [illegible]	[illegible] وصف [illegible]
[illegible] فواره [illegible]	سرو سیمین [illegible]
چون [illegible] فواره سیمین او	[illegible]
گر چنین فواره [illegible]	[illegible] سحاب [illegible]
جدول امواج او [illegible] زنگار [illegible]	آبشار [illegible]
آب [illegible]	قطره [illegible]
[illegible] خامه [illegible]	[illegible] آسمان

[illegible] توفیق [illegible]	[illegible] تاریخ آمد [illegible]

[illegible]

پادشاه [illegible] سلطان سلیم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سرافرازنده تاج و تخت و کلاه
خدیو جوانبخت عباس شاه

چو بر تخت فرمانروایی نشست
بنظم ممالک برآورد دست

نسق کرد اندازه کار آنچنان
[illegible]

بتلقین دولت در آغاز کار
[illegible] استوار

ز جید آن زبده اصل و فرع
[illegible]

اثر در جهان از [illegible] نشست
ز تقوی جهانش چو خرم بهشت

[illegible]
جهان گشت [illegible]

شد از همت او جهان [illegible]
[illegible] بر آسمان

زبان شهریاران روی زمین
گذارنده بر آستانش جبین

[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]

ز عدل جهان [illegible]
[illegible]

[illegible] قلم [illegible]
که در تیغ [illegible]

[illegible]

ز نعل تکاور زمین شد تنگ — تو گویی شده از بیم پولاد خاک
چنان بافتند از دو سو کین — که گوش فلک را نوی گاو زمین
زمین گشت در زیر گرز گران — چو در خاک جوشن رخ دلیران
ز نعل ستوران غبار از شکن — سواران در ترک و در حلقه‌ها
ز خرطوم پیلان و از جنگ کام — نهنگ عدم بود یک کوه راه
ز گرد اسپان قلزم قیر شد — ستاره چو پیکان زمین گیر شد
چنان بر سما رفت گرد از سمک — که گردید بر برج خاک فلک
ز تیر و ز شمشیر گرد وغا — شبی بود آبستن فتنه‌ها
دو آل آشنا گشت با طبل جنگ — بپیچید بر روی دریا نهنگ
برآمد نفیر از دل کرنا — [illegible]
برآمد بفتنه که کس نبود — چو آن تیغها [illegible] کرد
دوان از کمانگاه هیبت علم — دو صد فتنه برپا بپیکر شکم
سلامت سر خود گرفت از میان — الا گوش کرد از جهان چپ کمان
زره چشم پیدا آغاز کرد — خدنگ پر کرکس خون ساز کرد
ز بس جوش کرد و ز سنانها سوی سپهر — بخون ریختن بست ده جا کمر
سپر کرد گردآوری خویش را — ز پیکان کمان داد دل کیش را
بجنبید بر خود ز حیرت کمند — بود دیو اکان تیغ گسسته بند

کمان طاق در دو ابرو ترک بود — که شست اجل از پر دلان تیر بود
گذشتی چنان [illegible] سینه تیر — که موج سبکبال از آبگیر
بر ابروی کین ناوک بکسل — ز پیکان در آن جنگ بیداد دل
چو از ناخن تیر بگشود کار — [illegible]
بنوک سنان خود سینه از آن گره — گشودند در حلقهٔ سر زره
گذشت از سر نیزه‌ها موج خون — فلک تا نشست [illegible]
کشیده سنانها چنان نیزه طول — دلیران شده از دو جانب ملول
فکنده ز کف [illegible] — بگرز و بشمشیر [illegible] جنگ
ز تیغ و ز شمشیر بالا گرفت — ز گرز گران کوه [illegible]
چنان تیغ بارید از جوشن و بسن — که صد جا کشیده [illegible]
کشیده ز تیغ از میان آن [illegible] — فتادند در جسم [illegible]
چکه گر ازهمه آن دو صف — چو در حالت [illegible] کف
ز بس [illegible] دلیران آهن قبا — کف آورده [illegible] محیط بلا
ز هر جانب شمشیر [illegible] — زره چین کتان ریخت از یکدگر
چکیدم سپر [illegible] — ز شمشیر [illegible] گل شاخ
سپر گشته بود [illegible] تیغ — که بد تازه [illegible] در تیغ
زمین [illegible] غواص دریا — فرو مرد [illegible] شمشیر

نگر گشت آن فیل بالای فیل فرو برد فرعون را رود نیل
نمایدیدن گرز در دشت کین دل دیگر از خاک شد آهنین
هوا از دم تیغ شد گرف بیشه ز مغز دلیران پر از پرنیشه
بخون ابلق شمس در آن سپیده هوا گشت چون شب ز گرد سپه
ز بس مهره بشکست بر خاک ریخت تو گفتی که تسبیح انجم گسیخت
کمند دلیران در آن گرد و خاک لگامانه چون دام در زیر خاک
شد از گرد بشکسته در وی خدنگ گران چنبر چرخ پشت از درنگ
در آن تیره صحرا ز گرد و غبار حصار شده آن لشکر بیشمار
در آن دشت چون کوه از طول گرد سپس بود از فرق در خاک گرد
ستاره شد از گرد بر آسمان هر آنکس که در خاک ماند نهان
ز گرد سپه گشته بعد از جهان نیفتادی از خانه زین کمان
پر از خاک گردیده دامان روح ز ناخاش از گرد سوهان روح
غبار سپه رفت بر کهکشان پر از خاک شد کوه آسمان
سپرهای زرین ز گرد سپاه نمودی چو از پرده ابر ماه
ز گرد بگرداب آب نایب شده که در حجرهای موج قاب شده
که نا آشنا گشت دست اجل جلوریز آمد سپاه اجل
ز نیزه دران عرصه پر جدل بجنبید حصار راه مرگ اجل

ز خون دشت دریای خونخوار شد در و کشته پنهان چو کهسار شد
نگشتی دران قلزم بیکنار نمودی اجل جان مردم شکار
دلیران دران عرصه پرجدل بجان مختصر بید برگ اجل
بعید چشم دلیران اجل در میان که گیرد ز دست که نقد روان
فتاده بزیر سم مرکبان چو ریگ روان نقدهای روان
سر بخت دشمن نگونسار شد ز خواب اندران تیغ بیدار شد
دل دست ملک از دران سرد شد سپر او چو برگ خزان زرد شد
زره چون کشان در آن عرصه پرستیز بعید چشم صعیبت راه گریز

نماند از صف دشمنان یک علم
بجز آنکشت زنهار دیگر علم

[illegible]

ای ز رخسار تو ... [illegible] | گل ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر نه بسم الله بود ... [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون غنچه شکفته نسیم سحر مرا [illegible]

[illegible]

در عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] عیش داریم

[illegible]

طالع برگشته نقش نگین داریم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر شبی آتش فرو بارد به سینهٔ من ... || در گره تا چند دارم ناله ... را

امتحان کردم بسی آهن دل است || چند بر وی ... را

سخت تر گردم که ... || ... دل ... را

شوق عشق تو که رسوا ... سازد مرا || به خیال ... فارغ ... سازد مرا

جستجو ... || خضر راهی کو که ... سازد مرا

... || گوشه ... سازد مرا

وادی ... || چون زلیخا ... سازد مرا

... || ... سازد مرا

... || ... سازد مرا

... || ... سازد مرا

... || ... سازد مرا

... || ... سازد مرا

گر فتنگی دل ... را || ... را

... || در این ... را

... || ... را

جمال ... || ...

... || ...

... || ...

... || ...

دل ... [illegible] || همچو ... ایم

... || همچو چشم ... ایم

... || ... ایم

... || ... ایم

... || در ... ایم

... || ... ایم

... || ... ایم

... || ... ایم

... || ... را

... || ... را

... || ... را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گر کرد | اندیشه [illegible] را

چو تار عنکبوت [illegible] نفس [illegible] را | نخجیرم که [illegible] را
اگر چه سوز محبت [illegible] | [illegible] را
[illegible] آتش [illegible] | [illegible] را
[illegible] شمع [illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را

[illegible] | [illegible] اینجا
اگر [illegible] | [illegible] اینجا
[illegible] | [illegible] اینجا
[illegible] | [illegible] اینجا
[illegible] | [illegible] اینجا
[illegible] | [illegible] اینجا
[illegible] | [illegible] اینجا

تمام روز [illegible] شمع [illegible] | [illegible] را
[illegible] عشق | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را

[illegible] عالم را | اگر [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] را

[illegible] اینجا | [illegible] عالم [illegible] اینجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از نورسیدگان خرابات نیستیم
چون خواب اگرچه [illegible]

[illegible]

چون شمع تازه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لعبا تو در ... دوش پیدا [illegible] | گرچه از حلقهٔ خط [illegible] ترا

[illegible] تیغ تو چشم [illegible] | [illegible] ترا

[illegible] | [illegible] ترا

[illegible] | [illegible] ترا

[illegible] | [illegible] ترا

[illegible] | [illegible] ترا

[illegible] | [illegible] هم

[illegible] | [illegible] هم

[illegible] | [illegible] هم

[illegible] | [illegible] هم

[illegible] | [illegible] هم

[illegible] | [illegible] هم

[illegible] | [illegible] هم

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

از تربت مسیح بود [illegible] | [illegible] ترا

تا قطره [illegible] تیغ [illegible] | آب بقا [illegible] زبان کند ترا

[illegible] | چون قطره [illegible] که گوهر غلطان کند ترا

[illegible] | بهتر ز خاطری که پریشان کند ترا

در ملک حسن [illegible] | گر غنچه [illegible] زلف پریشان کند ترا

[illegible] | آن سنگدل که گل [illegible] کند ترا

صائب [illegible] | [illegible] گلستان کند ترا

[illegible] | [illegible] آغوش را

[illegible] | [illegible] آغوش را

[illegible] | [illegible] آغوش را

[illegible] | [illegible] آغوش را

[illegible] | [illegible] آغوش را

[illegible] | در [illegible] عالم دیگر کند ترا

[illegible] | [illegible] کند ترا

[illegible] | [illegible] کند ترا

[illegible]	[illegible]
یک نظر باز [illegible] نرگس [illegible] جادو را	گل کجا [illegible] سینه چاک است [illegible] ترا
یکدم [illegible] شبنم [illegible]	[illegible] زمین [illegible] ترا
[illegible]	هر که [illegible] ترا
[illegible]	[illegible] آینه [illegible] ترا
[illegible] چشم [illegible]	[illegible] دیده [illegible] ترا
[illegible]	[illegible] شکر [illegible] ترا
[illegible]	[illegible] ترا
[illegible]	[illegible] ترا
[illegible] زلف [illegible]	[illegible] ترا
[illegible]	[illegible] زیر خاک [illegible]
[illegible]	هر که [illegible] ترا
[illegible] را	[illegible] را
[illegible]	[illegible] را

[illegible]	[illegible]
ابروی او [illegible] زد [illegible] مرا	در زیر تیغ [illegible] مرا
[illegible]	[illegible] مرا
[illegible] هیچ جا [illegible]	[illegible] مرا
[illegible]	[illegible] مرا
[illegible]	[illegible] مرا
[illegible]	[illegible] مرا
[illegible]	[illegible] مرا
[illegible]	[illegible] مرا
[illegible]	[illegible] مرا
گل [illegible] شبنم [illegible] او را	لاله [illegible] جگر [illegible] او را
[illegible]	[illegible] او را
[illegible]	[illegible] او را
[illegible] جان	[illegible] او را
[illegible]	[illegible] او را
[illegible]	[illegible] او را
دل عاشق [illegible]	[illegible] او را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عافیت نیست از تو بیتابی فزون [illegible]
تیغ شد [illegible] ترا

گرچه از حیث صورت بهشت است [illegible]
روزی [illegible] خوردن دل نیست [illegible] ترا

[illegible] دیگر چه بهره [illegible]
از خط [illegible] شکرستان ترا

خون [illegible] چشم [illegible] آمد [illegible]
خون [illegible] تیغ [illegible] ترا

گرچه در چشم [illegible]
نیست [illegible] ترا

از لب گرفت تنگی دل این چنین مرا
در کام [illegible] نکرد [illegible] زبان مرا

دام قفس [illegible] دل من [illegible]
خار [illegible] بال [illegible] مرا

چون تیر [illegible]
آورده [illegible] قلم استخوان مرا

[illegible] که [illegible]
[illegible] گمان مرا

از [illegible]
از [illegible] لاله زار [illegible] مرا

چون غنچه از گرفتگی دل درین چمن
[illegible] مرا

[illegible] سیل [illegible]
[illegible] مرا

گل [illegible] خنده بلبل [illegible]
دل چون شود شکفته درین گلستان مرا

صائب [illegible]
از خانه [illegible] مرا

[illegible]

[illegible]
این [illegible]

دل چنان [illegible] آه درد آلود را
[illegible]

[illegible]
[illegible]

صبر [illegible]
[illegible] آتش [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وقت [illegible]
[illegible]

[illegible] چشم [illegible]
آه ازین آتش که [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] خاک [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
زیر سایهٔ [illegible]

[illegible]
زیر سایهٔ [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

هیچ سرداری ز ارباب کمال [illegible] طلب | چون شود [illegible] طلب

دست [illegible] | هر چه میخواهد [illegible] عالم [illegible] طلب

[illegible] | [illegible] عالم [illegible] طلب

هیچ [illegible] | [illegible] طلب

چشم [illegible] | [illegible] طلب

[illegible] | گر [illegible] طلب

[illegible] | گر تو چون [illegible] طلب

ای ز شرم [illegible] سنبل زلف تو مشک ناب | شبنم گل گشته [illegible] تو آفتاب

در محفل تو ناز [illegible] سپند | در آتش تو [illegible] کباب

از وصل [illegible] | از آفتاب تیغ شود [illegible]

دیوانه [illegible] صحرای [illegible] چشم | [illegible] آید [illegible]

[illegible] | در خانه [illegible] شراب

دست [illegible] مسیح [illegible] | در [illegible] حباب

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

نزد آن [illegible] چشم [illegible] آفتاب | تا ز [illegible] آفتاب

[illegible] چشم [illegible] | خون اگر [illegible] آهو [illegible] آفتاب

حسن [illegible] خط [illegible] | در قیامت میشود طالع ز مغرب آفتاب

تشنه [illegible] دل [illegible] | [illegible] از [illegible] گل آفتاب

بسکه از عشق [illegible] دل [illegible] | بسکه خون در دل [illegible] آفتاب

حسن را [illegible] | گر چه حسن از [illegible] خط میشود [illegible] آفتاب

در شب وصل تو [illegible] آفتاب | تا [illegible] آفتاب

حسن عالمگیر عالم را [illegible] | جلوه لیلی کند در چشم مجنون آفتاب

[illegible] | در [illegible] غوطه در خون آفتاب

[illegible] گلستان [illegible] | بسکه [illegible] آفتاب

[illegible] | از زمین تا آسمان [illegible] آفتاب

هر سحر [illegible] | [illegible] آفتاب

هیچ جا در عالم وحدت [illegible] | تا که هر ذره [illegible] آفتاب

از محبت [illegible] | در درون خانه آتش [illegible] آفتاب

هر که صاحب [illegible] آفتاب

آورد زیر نگین آفاق را چون آفتاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داریم بکعبت ... | ... سینه ... [illegible]

چون ... که ... | بوی ... عالم ... [illegible]

بیکار ... نقطه ... | ... [illegible]

با ... تا ... | آسوده که ... [illegible]

از قدر ... | ... کرم ... [illegible]

سودا ... | گر دل ... [illegible]

داریم ... | صائب ... [illegible]

از سینه ... دل ... | دل ... سینه ... [illegible]

چون ... از خون ... | از ... [illegible]

... سینه ... | جام ... سینه ... [illegible]

... | ... [illegible]

... | از ... [illegible]

... | صائب ... [illegible]

آسوده که ... | ... عالم ... [illegible]

از ... | ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

داری دگر ... که ... در محیط عشق | گر ... لب ... [illegible]

... | ... [illegible]

دست از ... | از ... [illegible]

... | این ... [illegible]

صائب ... دل ... | ... [illegible]

... جام ... | ... [illegible]

... | ... [illegible]

... | ... [illegible]

احوال ... | ... [illegible]

گر ... | ... [illegible]

... | هر کس که ... دل ... [illegible]

... | ... [illegible]

صائب ... | این ... [illegible]

تا ... | ... [illegible]

... | ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیده‌ام ... دوستان ... بوده‌ام ... | نقطه را ... [illegible]
... آسمان ... [illegible] | ... [illegible] ... حال
قطع ... عالم کرده‌ام | گشت ... چشم ... [illegible]
وقت آن ... [illegible] | ... [illegible]
... صحبت ... مستقیم | ... [illegible]
گفتگوی ... گفتم که اهل حال را | صحبت ... [illegible]
با نیاز ... [illegible] | ساقی ... [illegible]
هر که ... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | آنچه ... [illegible]
... [illegible] | اگر ... [illegible]

صبا اگر چه هوای بهار ناخوش نیست | چمن ... [illegible]
صفا ... [illegible] | که ... [illegible]
... [illegible] | اگر ... [illegible]
از ... [illegible] | چو ... [illegible]
... [illegible] | در ... [illegible]
هر که ... [illegible] | کرها ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر ... [illegible] | گر ... [illegible]
... [illegible] | محیط ... [illegible]
اگر ... [illegible] | که نقطه ... [illegible]
... [illegible] | ... آفتاب ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

زلف ... انگشت | ... [illegible] ... انگشت
... [illegible] | ... [illegible] ... انگشت
... [illegible] | ... [illegible] ... انگشت
... [illegible] | ... [illegible] ... انگشت
... [illegible] | خاکستر ... انگشت
... [illegible] | ... [illegible] ... انگشت
در ... عشق ... فلک | ... [illegible] ... انگشت
... عشق | ... [illegible] ... انگشت
... [illegible] | ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

درین زمین سیه دانه [illegible] اختر است

[illegible]

نیست ... [illegible] | ... [illegible]

[illegible]

جوشش که ... [illegible] ... طاق ... | دارم دو دل ... [illegible]

نرگس که ... [illegible] | ... [illegible]

[illegible]

صائب چه خیالست ... [illegible] | هر دل که گرفتار ... [illegible] ... حلقه گیسوست

عشق ... [illegible]

هر که چون زلف ... [illegible]

هر که دارد از لطافت پاک ... [illegible] | سوزن از دیده ... [illegible]

دور ... [illegible] | گر لطافت در کف ... [illegible]

دست ... [illegible] | هر که صائب ... [illegible]

از ... [illegible] | در ... [illegible] ... نجابت ...

[illegible] | انجام کار ... [illegible]

[illegible] | این لطف ... [illegible]

[illegible] | ... [illegible] ... از عدم التفات

[illegible] | صائب ... [illegible]

گوهر ... [illegible] ... آزاد ... | سایه ... [illegible] ... گلستان ...

[illegible] | [illegible]

داغ دارد ... [illegible] | [illegible]

از بهار ... [illegible] | [illegible]

[illegible] | هر دل ... [illegible] ... اسیران ...

[illegible] | [illegible]

[illegible]

نیکا ماه ... بوسه ... [illegible] | همت ... [illegible]

[illegible]

از کواکب ... آلوده است | از شفق آفاق ... آلوده است

[illegible] ... آلوده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تیغ زربست قفس عاشق از شمشیر ما / با شکست آرزو ماتم نیست
چون کنیم درد دل مشکل است تو / ما که در جستجوی تو راه سلامت نیست
صائب چو کنیم [illegible] / که نعمت است در نظر چشم [illegible]

دیده اگر چه نور از چشم آفتاب گرفت / نه چشم ما دل جدا در آب گرفت
خیال لعل تو از دل کجا رود بیرون / نشئه کلک سیاه از کباب گرفت
خواب ما از این بستر نمی‌شد / که جعد دل از این خانه خواب گرفت
[illegible] بر تو [illegible] باغ [illegible] / تو را [illegible] گلاب گرفت
[illegible] آتش زبان خط [illegible] / که خون [illegible] گرفت
[illegible] لطف از این بستر [illegible] / که آفتاب [illegible] گرفت
[illegible] صائب / [illegible] گرفت

عیب [illegible] کوتاه است / [illegible]
گردش [illegible] / [illegible]
[illegible] / سیل [illegible]
دست [illegible] / در کشاکش [illegible]
رفت [illegible] / بستر [illegible]

[illegible]

نیست [illegible] / که دراز [illegible]
ساده [illegible] / صبح از تیغ که این چشم [illegible]
[illegible] / عرق آتش است [illegible]
ظلم ظالم [illegible] / خون ناحق [illegible]
در چنین [illegible] / صائب از [illegible]

با لخت آن خط مشکین برابر است / لفظی که تازه است به مضمون برابر است
این نشئه‌ای که از لب [illegible] رسید / خاکش بخون [illegible] برابر است
خطی که از دمیدن [illegible] / در خاصیت [illegible]
در ملک [illegible] / گردی [illegible] برابر است
شوری که [illegible] چشم [illegible] / با حکمت [illegible] فلاطون برابر است
سودای عشق [illegible] / با [illegible] برابر است
در چشم [illegible] صائب [illegible] / هر [illegible] برابر است

چشم ما [illegible] / از [illegible]
با چشم [illegible] / [illegible]
گر [illegible] / [illegible]

برق غیرت [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

حسن [illegible] عشق | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] چشم [illegible] | [illegible]

حسن [illegible] | امروز [illegible]

هر کس [illegible] | [illegible]

[illegible] لعل [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

هر ذره از جمال تو [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

معنی از لفظ [illegible] | لفظ [illegible]

[illegible] | [illegible]

عشق [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] عشق افتاده است | [illegible]

[illegible] | [illegible]

عشق [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

چون [illegible] | [illegible]

دل [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] قضا [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

در هوای آن نگار نازنین باید گرفت / چون گرفتی [illegible] دل بگرفت
[illegible] / یا گره [illegible] در دل [illegible] باید گرفت
[illegible] عالم [illegible] عشق [illegible] / دامن [illegible] دامن گل [illegible] باید گرفت
[illegible] / در [illegible] دامن قاتل [illegible] باید گرفت
[illegible] / پیش لیلا دامن [illegible] باید گرفت
[illegible] / هیچ [illegible] باید گرفت
[illegible] / هیچ جا آرام [illegible] باید گرفت
[illegible] / دامن دنیای [illegible] باید گرفت
[illegible] / در [illegible] گرفت

چکند خون گل از چشم [illegible] / تا گره خاری زره عشق او در پا شکست
صورت احوال خود از چشم کوته بین [illegible] / آنکه از سنگ دلی [illegible] آینه ما را شکست
بر چراغ دانش من نور بینایی فزود / خار اگر دشمن مرا در ره [illegible] شکست
چون علم گر با تو یک دم [illegible] / لشکری [illegible] باطن تنها شکست
خاک خواهد کرد [illegible] / محتسب گر [illegible] ساغر و مینا شکست

[illegible] / [illegible] چشم [illegible]
[illegible] / [illegible] زلال [illegible]
[illegible] / هر برق خار [illegible]
[illegible] / و گر [illegible] دانه در این آسیا [illegible]
[illegible] / ز دل بیرون [illegible]
[illegible] / گهر خواهم [illegible] در دست [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

در خیال [illegible] / در شکن زلف [illegible]
در هر چه [illegible] / [illegible] کسی [illegible]

چشمه دل را چو [illegible] در بر کشیم

سهل باشد بر دل داغ [illegible]

این گره در رشته [illegible]

هر که را دیدیم در عالم گرفتار خود است

[illegible]

خط را بدور عارض او شان دیگر است

[illegible] دیگر است

[illegible]

آیینه‌خانهٔ دل ما عیب [illegible] | چندانکه [illegible] ازین خاک [illegible]

[illegible] | شد نوبهار و [illegible]

جان در جهان کدام [illegible] | از طوطیان شکر ز نیها استخوان [illegible]

صائب ز نازکی سخن آفرین [illegible] | امروز [illegible] که درین دور [illegible]

[illegible] گذشت [illegible] | موج [illegible]

در خانه‌ایم و عالم [illegible] جان ما | در مجلسی که [illegible]

[illegible] | امروز [illegible]

هر کس که [illegible] | دایم [illegible]

آمد که چون موج [illegible] | گر آب [illegible] که موج [illegible]

[illegible] | آنروز [illegible]

[illegible] | الفت [illegible]

صائب [illegible] نشسته‌ایم | گردون غلام همت [illegible]

تن آهنین و نفس گرم و دل [illegible] | سینه مضطرب [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | بال [illegible]

رفت از [illegible] | [illegible]

آیینه‌خانهٔ دل از [illegible] | هر برگ سبز این باغ طوطی [illegible]

آوازه طلب [illegible] | کشتی شکسته‌ها [illegible]

تا نور حسن مطلق که هر روز [illegible] | هر قطره [illegible]

پا بسته [illegible] | هر ذره حسن [illegible]

هر چند قلزم عشق [illegible] | در [illegible] ز شوق او [illegible]

دل [illegible] | در [illegible]

[illegible] | هر خار این بیابان [illegible]

آتش [illegible] | [illegible]

[illegible] دل [illegible] | [illegible] دل [illegible]

[illegible] | ز ضعف [illegible]

قدم [illegible] عشق [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | مرا [illegible]

نفس [illegible] | [illegible]

[illegible] صائب | [illegible]

چشم و دل سیر [illegible] نعمت باز است | کاسه [illegible] است
یکف خاک بهشت کو تر از جام است | [illegible] است
[illegible] فیض [illegible] | هرچه [illegible] دست تغافل [illegible] است
[illegible] صائب [illegible] | [illegible] است

وقت [illegible] کردن شکست | در بهاران [illegible] کردن شکست
میتوان [illegible] | بخت [illegible] کردن
[illegible] | [illegible] کردن شکست
[illegible] از ذوق [illegible] | [illegible] کردن شکست
[illegible] | سیل [illegible] کردن شکست
[illegible] | از نصیحت [illegible] کردن
میتوان [illegible] | [illegible] کردن شکست
[illegible] صائب [illegible] | [illegible] کردن شکست

دل [illegible] است | [illegible] است
از نگاه [illegible] گشت [illegible] | از هجوم [illegible] است
[illegible] | [illegible] است

[illegible] | گر [illegible] سیاهی [illegible] است
صائب [illegible] جام [illegible] | هرکس [illegible] صائب [illegible] است

خود [illegible] چشم تو در گفتار نیست | [illegible] است
[illegible] لب جان [illegible] | [illegible] است
[illegible] | [illegible] است
سینه [illegible] | [illegible] است
[illegible] | [illegible] است
[illegible] | [illegible] است
[illegible] صائب | [illegible] زبان [illegible] است

[illegible] گشت | [illegible] گشت
نسیم لطف بهار [illegible] | [illegible] گشت
[illegible] | [illegible] گشت
[illegible] | [illegible] گشت
[illegible] | [illegible] گشت
فروغ [illegible] | تیز [illegible] گشت

[illegible]

در این غزل تامل نگاه کن صائب
که بهترین غزلهای صفاهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نگیرم خود در جهان ... که تا زنده ام | تا ریشه ام ... جهت ... [illegible]

زنده ام ... که ... [illegible] | دستم اگر ... دولت ... [illegible]

گو ... [illegible] ... دارم | گر قطره ... [illegible]

سیری ... [illegible] ... نگاه | ... دیده ... [illegible]

[illegible] ... ساحل ... [illegible]
... [illegible] ... خلوت ... [illegible]

... آل ... جمال معلوم | جمال ... جمال معلوم

گرفته ... [illegible] ... کمال | تمام گشتن ماه از جمال معلوم

... [illegible] | ... [illegible] ... عاشق ...

... [illegible] ... ریشه ... | ... [illegible] ... جمال معلوم

... [illegible] ... حرام شود | ز ... [illegible] ... جمال معلوم

[illegible] ... خیال ... ار ... | خیال ... [illegible] ... خیال معلوم

از ... [illegible] ... بهم ... | ... [illegible] ... بهم ...

... [illegible] ... از ... | تا ساحل ... این دریا بهم ...

... [illegible] ... | ... وصل ... بهم ...

صد ... [illegible] ... | ... [illegible] ... بهم ...

... [illegible] ... | ... دولت ... بهم ...

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... | اگر ... [illegible] ... دلم ... است

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | اگر ... [illegible] ... عالم ...

... [illegible] ... گفت | ... [illegible] ... عالم ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... عشق | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... دستم | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

هر گریه که [illegible]	در پای تو قلب عاشقان [illegible] است
[illegible]	گر [illegible] که از لطف تو در کار است
[illegible]	[illegible] بسته است
قفل [illegible] بسته گره [illegible]	لب [illegible] لب [illegible]
لب [illegible] باز گفت شود	[illegible] ساغر [illegible] است
[illegible]	هر که [illegible] غنچه [illegible] دل [illegible] است
[illegible]	هر که [illegible] است

عشقت که کیمیای خاک [illegible]	از بهر [illegible] جهان [illegible] اوست
[illegible]	هر دل که شود [illegible] محیط کرم اوست
از سینه کسی [illegible]	از خویش برون آمدی [illegible]
[illegible]	این فیض [illegible] نسیم سحر اوست
از [illegible] جهان کرده [illegible]	این [illegible] دل [illegible] اوست
[illegible]	در حلقه [illegible] ما کمر اوست
[illegible]	گستاخی [illegible] از دل [illegible] اوست

ما [illegible] کم کرده خود را
از [illegible] صاحب نظر اوست

[illegible]

[illegible]

گل بسکه شرم از رخ [illegible] و خال [illegible]	آیینه [illegible] از [illegible]
[illegible]	[illegible]
از چشم [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	آن [illegible]

[illegible] نشسته است	گل [illegible] نشسته است
[illegible]	از [illegible] نشسته است
[illegible]	[illegible] نشسته است
[illegible]	[illegible] نشسته است
[illegible]	[illegible] نشسته است
[illegible]	[illegible] نشسته است

این [illegible] که در دل [illegible] نشسته است	از [illegible] گل [illegible] دل نشسته است
این [illegible]	از دل [illegible] محمل لیلا نشسته است
[illegible]	شوق تو [illegible] نشسته است
از خط [illegible] آن خال [illegible]	[illegible] نقطه [illegible] نشسته است

[illegible]

[illegible]

دوستی آینه صورت احوال منست — صبر غریب توام و چشم تو بیمار منست

عشق شیرازه اوراق دل و دیوان منست — خانه پروانه شمع خانه کعبه دل منست

ختم آن آینه حالا که دگر خوابیده — پیچ و تاب آن کعبه [illegible] منست

از جواب حسن آن [illegible] — کور کی [illegible] زنار منست

از حسن تو حسب خاک [illegible] — در صف ز رخ خالت تو [illegible]

خاک کرد دل تو [illegible] — چشم ستاره [illegible]

بگذار حبابی حبابی تو [illegible] — خاک کرد آن حبابی حبابی [illegible]

هر عاشق ز فضل [illegible] — این رشته پیچ و تاب [illegible]

انگشت [illegible] — از دو [illegible]

[illegible] دل [illegible] — طول [illegible] رشته [illegible]

شیر از ده [illegible] بوده است — سیلاب [illegible] گریه [illegible] بوده است

از [illegible] گشت [illegible] — [illegible] تا زه [illegible] بوده است

[illegible] کرده [illegible] — زین [illegible] کعبه [illegible] بوده است

[illegible] حسن [illegible] — [illegible] پروانه بوده است

[illegible] — [illegible] که خال چهره [illegible] بوده است

[illegible]

[illegible]

[illegible] — از جدول [illegible]

تن [illegible] — دل [illegible] از نگاه [illegible]

هر که [illegible] — [illegible] رنگ [illegible]

نور عشق [illegible] — خانه [illegible] دل [illegible]

نقش [illegible] — [illegible] کریم دل [illegible]

[illegible] — این [illegible]

[illegible] — [illegible] این [illegible]

[illegible] — زین سبب در خانه [illegible]

[illegible] — چشم [illegible]

[illegible] — بهترین [illegible]

[illegible] — بهترین [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible diagonal marginal verses]

در سینه خانه ای که دل [illegible] | اخگر [illegible] این [illegible] بهشت
دل چو [illegible] چشم و دیده [illegible] | خانه [illegible] از [illegible] بهشت
[illegible] | [illegible] بهشت
[illegible] | [illegible] بهشت
[illegible] خاک نشین | دل اگر [illegible] بهشت
[illegible] | [illegible] بهشت
[illegible] | [illegible] بهشت
[illegible] | [illegible] بهشت
[illegible] | [illegible] بهشت
دل [illegible] | [illegible] بهشت
[illegible] | [illegible] بهشت

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible marginal verses]

[illegible diagonal marginal verses]

دل [illegible] | [illegible]

چراغ خلوت [illegible] | [illegible] تخت
اگر [illegible] | [illegible] تخت
[illegible] | [illegible] تخت
[illegible] | گل [illegible] تخت
[illegible] | [illegible] تخت
زلال خضر [illegible] | [illegible] تخت
قلم [illegible] | [illegible] تخت
[illegible] | [illegible] تخت
[illegible] | [illegible] تخت
اگر [illegible] | چراغ [illegible] تخت
[illegible] | [illegible] تخت

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible marginal verses]

عشق را [illegible] دیگر است | [illegible] دیگر است

[illegible] | چشم من [illegible] دیگر است

[illegible] | چهره خوبان ز خط [illegible] دیگر است

[illegible] | [illegible] دیگر است

[illegible] | [illegible] دیگر است

[illegible] | [illegible] دیگر است

[illegible] | [illegible] دیگر است

[illegible] | [illegible] دیگر است

[illegible] | [illegible] دیگر است

[illegible] | از دو عالم [illegible] دیگر است

[illegible] | [illegible] دیگر است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در باغی که بود ... لب گل با رنگ | چه ... [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

چشم تو عجب [illegible] | گر دور ز رخ ... تو در عالم [illegible]

[illegible] | از [illegible] تو در دل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

در خاک [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

این عالم [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

از تیغ آفتاب گل [illegible] | شبنم [illegible]

در [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | قطره [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | از [illegible] خانهٔ دل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | کام تلخ [illegible]

[illegible] | این [illegible]

از [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

عاشق پروانه ... [illegible]

از سینه ... عشق [illegible]

[illegible]

شمع ... پروانه [illegible]

[illegible]

در دیار ... [illegible]

آفتاب عالم ... [illegible]

هر که از بلبل ... گرفت

رفت از دست ... گرفت

هر که در ... گرفت

آمد از گلزار ... [illegible]

هر که اندام ... نصیحت گرفت

رفت بر باد ... [illegible]

هر که در مجلس ... [illegible]

[illegible]

هر که از داغ ... [illegible]

[illegible]

عاشق ... شمع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در عهد خط سبز گل چهره [illegible]	آب از تکلم [illegible] سنبل [illegible] بسته است
هر برگ سبز طوطی شیرین تکلمی است	گردد اگر چه [illegible] شکرستان بسته است
چندین هزار [illegible]	در خاک و خون طپیده [illegible]
دل را [illegible]	آیینه [illegible] جانان [illegible]
این حلقه [illegible]	چندین [illegible]
آورده است چشم [illegible]	یا از غبار خط رخ جانان [illegible]
صائب [illegible]	این [illegible] سواد صفاهان [illegible]

رویی که [illegible] آب و گل است	ابر بهاری که [illegible]
تا چشم [illegible]	باید [illegible]
آید برون [illegible]	[illegible] تشنه [illegible]
هر چند صیقلی که آیینه [illegible]	آن جوهری که [illegible]
چون طوطیان [illegible]	[illegible]
صائب [illegible]	[illegible]

[illegible] از عالم [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

سوختم از خجالت [illegible]	[illegible]
صائب [illegible]	[illegible]

[illegible] اگر [illegible]	سقف این [illegible]
دست اگر [illegible] کوه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

زلف شب [illegible] کیست	چهره روز [illegible] فروغ [illegible] کیست
[illegible]	[illegible]
در خم ابروی [illegible] که دارد [illegible]	آفتاب [illegible] چشم [illegible] کیست
سرو [illegible]	[illegible]
شوخ چشم [illegible]	[illegible]

[illegible]

تیغ ... تا تیشه را داد ... | آتش لعل لب ... خالش نشان ...
... پیدا ... | ... چشم ...
خیاز ... کلاهی ... | سرو ... تو ... خاطر ...
... تا ... | جایی که شیر ما ... افتاده است
... | وصل ... جا که ...
... گردد ... | ... پنهان ...
از ... | آتش ... بگیرد ...

آهو ... نشستن است | ... ره چشم ... نشستن است
... | ... نشستن است
کعاره ... | ... نشستن است
طبیعت ... | هر ... نشستن است
... کمال ... | ... نشستن است
... | ... نشستن است
... | ... نشستن است

... چشم ... | ... است

[illegible]

لب خاموشش ... | چهره ... گفت
... | ...
... | خاک ... گفت
... | دست ... گفت
... | دم ... گفت
... | ... گفت

فلک پیاله‌ای از دریای عشقست | زمین دردی ته مینای عشقست
اگر رحمت اگر علت اگر دل | شرر از آتش سودای عشقست
اگر مسجد اگر کنشت اگر دین | نوا از بلبل شیدای عشقست
... پیدا | ... شوق آتش ... عشقست
چراغ مهر و ماه آفرینش | فروغ گوهر یکتای عشقست
فلک چون سایه با آن سربلندی | بخاک افتاده بالای عشقست
... | کف ... از دریای عشقست
دل ... غزالان | غزال ... عشقست
... | نشان فرق ... عشقست
... هر دو عالم ... نشستن | ... عشقست

[illegible]

[illegible]

روبسر کاه دیگا با او لب بجانه ای
...
اتفاق دوستان با هم ...
...

[illegible]

[illegible]

استاد ... ایشان ...
این ... کاکل ...
...
زلف تو ...

[illegible]

[illegible]

عشق هر چند که در پرده [illegible] بود — حسن هر چند که بی پرده [illegible] بود

حسن از دیده آیینه [illegible] — آب [illegible] چشمه آیینه [illegible]

سینه [illegible] — شهرت [illegible] غلط [illegible]

سیر [illegible] نشود [illegible] تن [illegible] — زود [illegible]

[illegible] را توان برد از [illegible] — هر که [illegible] این کار [illegible]

هر که [illegible] سالم [illegible] — که [illegible]

یک [illegible] — یک گل زمین [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] — [illegible] سفید [illegible]

[illegible]

[illegible]

از بهشت [illegible] عجب گر صحرا [illegible] — [illegible] ملک دو عالم [illegible]

دامن [illegible] هزار [illegible] دست انداز — [illegible] آورده کنعان

قطع [illegible] کار [illegible] — خار [illegible]

هر که [illegible] قدم [illegible] — [illegible]

ستاره [illegible] عشق [illegible] — در آفتاب [illegible]

چراغ کهنه و نو روز و شب [illegible] — فلک [illegible] آفتاب [illegible]

دل [illegible] — که [illegible]

اگرچه آه [illegible] — نگاه [illegible]

[illegible] — شکسته [illegible] عاشق [illegible]

شکفته [illegible] — به [illegible]

[illegible] — [illegible]

با کمال [illegible] از خلق [illegible] — تا [illegible]

[illegible] عشق [illegible] — آب [illegible] دریا [illegible]

[illegible] — [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر دهد ... [illegible] ... | شیرین‌تر [illegible] که کجا
[illegible] سینه‌ام [illegible] | [illegible] کجا
چون گل [illegible] بجای خود | [illegible] که کجا
[illegible] | حسن [illegible] که کجا
[illegible] که در [illegible] | [illegible] که کجا

در [illegible] | [illegible]
[illegible] | در [illegible]
گرچه [illegible] | در [illegible]
تیغ [illegible] | [illegible]
خون [illegible] | وقت [illegible]
[illegible] | در [illegible]
دست [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
آفاق [illegible] | این مصرع [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] از [illegible] حسن تو [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] از [illegible] گل [illegible] | [illegible]
این [illegible] | [illegible]
[illegible] | دانه [illegible]
[illegible] | [illegible]
گرچه از حلقه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
در [illegible] گل [illegible] | [illegible] از شوق [illegible]
تیغ [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] عالم [illegible]
گرچه [illegible] | [illegible] از تیغ [illegible]
[illegible] | [illegible]
در [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

از لب [illegible] شکستن دل دیده کام [illegible]	از دو زنده داغ ما [illegible]
خورشید [illegible] که ماه [illegible]	حسن تو [illegible] نگاهی تمام [illegible]
هرچند [illegible] خوش [illegible]	زان لب [illegible] جواب سلام [illegible]
[illegible] حلقه [illegible]	سر [illegible] شوق [illegible] جام [illegible]
از دست [illegible]	هر [illegible]
[illegible]	چمن لاله [illegible]

تا به پرورش عالم اسباب گشت	داغ چندین [illegible] گشت
لطف [illegible]	نیست سیل [illegible] خانه [illegible] گشت
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] سیلاب گشت
[illegible] عشق	خانه [illegible] سیلاب گشت
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] گشت

[illegible]	حاصل [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
از [illegible]	[illegible]
از آن [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

همچو برق از عالم اسباب بگذشت	زین فریب آباد چون سیلاب [illegible]
نیست [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
با دل [illegible] عشق [illegible]	با [illegible] از این [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

نیست ممکن [illegible]
از سر انجام دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

جستم [illegible] تیره و تار [illegible]	در سیاهی [illegible] نشسته است
وا می‌رود [illegible] عشق	این سیل صد هزار چمن پل شکسته است
[illegible] سیل [illegible]	کار دم مسیح [illegible] خسته است

از بس نهاده‌ام به دل [illegible]	کشته [illegible] لاله‌زار دست
[illegible] که تو [illegible] شکسته است	زنهار از شکسته نوازی مدار دست
[illegible]	سیل [illegible] که [illegible] دست
ای گل چه [illegible] تو که از خون بلبلان	در عهد غنچه بود ترا در نگار دست
در عهد [illegible] تو [illegible]	گاهی [illegible] گاه به دل غنچه دارد دست
[illegible] دامن آن سرو [illegible]	از آستین چو تاک برآرم [illegible] دست
[illegible] گلشن هست که [illegible]	از دیدن [illegible] کار دست
[illegible]	ای سنگدل [illegible] دست
[illegible] شود	[illegible] دست
[illegible] افسوس [illegible]	[illegible] چو سرو [illegible] دست
[illegible] صائب [illegible]	[illegible] دست

[illegible]	[illegible] که [illegible] عارضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

دگر ز بخیه رگ جان [illegible]	ز [illegible] تو در دیده [illegible]
[illegible] چون [illegible]	کلاه گوشه [illegible] اگر [illegible] شکست
دگر چگونه نگیرم [illegible] لباس [illegible]	که زیر خرقه [illegible] شکست
[illegible] فیض مسیح [illegible]	[illegible] شکست
[illegible]	[illegible] سبو شکست

دستها در [illegible] آستین [illegible]	[illegible] از زلف [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]	دیده نرگس [illegible] شبنم [illegible]
[illegible]	گوشه [illegible] دیوانه [illegible]
[illegible]	دیده نرگس [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] مسیح [illegible]	[illegible]

[illegible] مسیح [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زاهد ... اگر چه ... گل شکفته | [illegible] دیده‌ها

[illegible] آبرو ... | [illegible] شکفت

گر چه ... کنهان شکفت | غنچه ... [illegible] شکفت

زان آتشین ... | یاقوت ... داغ

[illegible] | حیران ... چراغ

در چشم ... سنبل ... | آشفته خاطری ... داغ

[illegible] | هر چند ... چراغ

[illegible] | قانع ز چشم ... داغ

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | گر ... گل ...

[illegible] | [illegible]

کام خود را ... | نافه از ... گرفت

[illegible]

[illegible]

بسیار ... | خالی ... [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | هر کجا سایه ... بال ...

[illegible] | هر کرا ... [illegible]

آنجا که بلبل ... گلست | [illegible] گلست

[illegible] | [illegible]

آب ... | [illegible]

[illegible] | [illegible]

خار گل ... | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

سخن ... | [illegible]

هر که ... | [illegible]

[illegible]

آیینهٔ خورشید دل سوی کیست [illegible]
هر چند [illegible] تا [illegible] / [illegible] آیینه [illegible] نفس است
[illegible] گل [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / از صبح [illegible] نفس است

[illegible] / [illegible]
آه ازین کرده [illegible] / در صبا [illegible]
کیستم [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / زلف [illegible]
[illegible] / گل [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

ز تبسم داغ من خسته جگر [illegible] / غنچه [illegible] تبسم [illegible] دارد
لب خندان [illegible] عالم [illegible] / گل [illegible] دارد
[illegible] لاله [illegible] / [illegible] دارد
[illegible] خورشید [illegible] / دل [illegible] دارد
[illegible] / [illegible] لعل [illegible] دارد
زلف [illegible] بلبل [illegible] / [illegible] آن [illegible] دارد
آتش [illegible] / از [illegible] این آتش [illegible] دارد
[illegible] از قدح لاله [illegible] / [illegible] الوان

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / باغ و بهار [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنچه دیدیم با اقبال جهان خسبیدیم | [illegible]
تا کسی هم [illegible] | دست که [illegible]
[illegible] | ورنه زین [illegible]
دل آگاه [illegible] | [illegible]

[illegible] از [illegible] | [illegible] این [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] این حساب [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] | [illegible]
[illegible] سلام [illegible] | [illegible]
درین [illegible] | [illegible] این [illegible]
زبسکه [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

در [illegible] انجام [illegible] | [illegible]
دل تو [illegible] | [illegible]

با [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | محیط را گذر از [illegible] نیست
چنین [illegible] | خبر گرفتن ازین کاروان میسر نیست
[illegible] | سفر [illegible] تیر از کمان میسر نیست
قدم [illegible] | ترا که همرهی کاروان میسر نیست
ثبات عمر [illegible] | فغان که [illegible] آب روان میسر نیست
ز نام [illegible] جاودانه بگذار | ترا که زندگی جاودان میسر نیست
[illegible] | [illegible] میسر نیست
[illegible] | [illegible] ازان میسر نیست
[illegible] | [illegible]
بزم عالم [illegible] | [illegible]

[illegible]

چه نشست کی ... | از ... که ... [illegible]
[illegible] | هر که ... [illegible]
[illegible] | [illegible]

در غریبی ... از یاد وطن خالی است | غنچه هرجا بود ... خالی است
روح در جسم من از شوق ... | در کف ... از قطره ... خالی است
چون سر زلف ... حلقه بیرون ... | گرچه گویم ازان ... خالی است
چشم ... [illegible] | ورنه از خون جگر ساغر من خالی است
در ... [illegible] | از شکر خنده ... خالی است
[illegible] | ورنه ... خالی است
خوبی ... [illegible] | از گل ... [illegible]
لاله ... [illegible] | هرگز از داغ ... [illegible]

در کف ... [illegible] | [illegible]
[illegible] | ورنه آب ... دل ... [illegible]
... [illegible] | سایه ... [illegible]
گوشه دل ... [illegible] | ... از عالم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

یوسف ... [illegible] | ذره ... [illegible]
عاشق ... حلقه ... [illegible] | [illegible]
[illegible] | هر که ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
از ... [illegible] | هر که ... [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
عاشق ... [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

هر که در عشق شود چون ... [illegible] | به تکلف زخم ... [illegible]

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | این ... [illegible]

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

زلف ... عارض ... [illegible] | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

اوج وصال ... پروانه ما بود | ... [illegible]

[illegible] ... | [illegible] ...

در پرده ... [illegible] | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

لعل لبت ... یاقوت ... داده است | صبح ... [illegible]

[illegible] ... | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

عشق ... [illegible] | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

هر که ... [illegible] | [illegible] ...

[illegible] ... | [illegible] ...

گرد بیرنگی [illegible] | هر که حیرت [illegible] از دل [illegible]

خاطر از سبحه و زنار [illegible] | [illegible] سلسله است

در هوای [illegible] سنبل | [illegible] سلسله است

از کلاه نمد فقر [illegible] | [illegible] سلسله است

به غزالان [illegible] | دامن دشت جنون [illegible] سلسله است

شبنم [illegible] خورشید | [illegible] سلسله است

[illegible] | [illegible] سلسله است

[illegible] | سینه [illegible] سلسله است

[illegible] طوفان اوست | نیست [illegible] سلسله است

[illegible] گشت | [illegible] گشت

[illegible] | ابر [illegible] گشت

[illegible] | از [illegible] که صد [illegible] گشت

[illegible] | [illegible] گشت

[illegible] | چمن [illegible] گشت

[illegible] | دیده [illegible] آن چهره [illegible]

چاه ذقن که آب شود دل ز دیدنش | [illegible] کار اوست

دارد دو دام [illegible] آستین | [illegible] شکار

از دیده غزال [illegible] | [illegible] افزار اوست

صائب [illegible] | [illegible] اوست

روزگار [illegible] | موج [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

در [illegible] | [illegible]

آن [illegible] | [illegible]

[illegible] | از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] خلق | [illegible]

[illegible]

از دامن حسن خط سبز تو نمایانست	خط بر برگ گل حسن تو دست...
چه دوران نسیم عنایت...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	یک غنچه دل تمام جهان ...
غلطان شود ...	از ... [illegible] ...
صائب ز خم ... [illegible] ...	و ... ز ... [illegible] ...

... [illegible] ... کام تو	... ز لبهای ... کام تو
... [illegible] ...	... [illegible] ... نام
... [illegible] ...	... [illegible] ... نام تو
... [illegible] ...	... [illegible] ... بادام
... [illegible] ...	... [illegible] ... بشنام
... [illegible] ...	... [illegible] ... عالم
... [illegible] ...	... [illegible] ... تو
صائب ... [illegible] ...	... [illegible] ... تو

قلم فریاد ... ضعیفانست	نالهٔ برق ...
نالهٔ ... [illegible] ...	... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

گردید ... [illegible] ...	در ... [illegible] ...
چه ... [illegible] ... از عالم تماشا ...	... دل آزاده عاشق تماشا ...

ای ... خیال زلف تو ... چشم ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... چشم ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
صائب ... [illegible] ... از خیال	فصل بهار ... [illegible] ...

... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... چشم ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
این ... [illegible] ...	... [illegible] ...
... صائب ... [illegible] ...	... [illegible] ...

... [illegible] ...	... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

تیغ عشق در [illegible]	کشته با [illegible]
آینه با عکس [illegible]	چشم [illegible] نصیب [illegible]
[illegible] گلشن [illegible]	[illegible] در رگ [illegible]
صلح کن [illegible] داغ عشق [illegible]	در بساط [illegible]

تشنه کی [illegible] عالمیت جانانه‌ام	[illegible] چشم [illegible]
[illegible] قاتل چشم [illegible]	بود از داغ جنون [illegible]
[illegible] جنون [illegible]	[illegible] در سینه [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	وقت [illegible]

از [illegible]	این [illegible]
[illegible]	از چشم [illegible]
از کشور [illegible]	آینه [illegible]
[illegible]	از چشم [illegible]
[illegible]	[illegible]
در خانه [illegible]	حال [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا نگردد دیده [illegible]	گوشه زین خلق ناهموار گیرد

محو دیدارم و دیدار ندیده‌ام	[illegible] ندیده‌ام
[illegible]	که [illegible] گل [illegible] ندیده‌ام
[illegible]	[illegible] ندیده‌ام
[illegible]	هیچ مضمون [illegible] ندیده‌ام
[illegible]	آرزو [illegible] دل [illegible] ندیده‌ام
خانه [illegible]	چشم [illegible] ندیده‌ام
[illegible]	[illegible] ندیده‌ام
گلشن [illegible]	[illegible] ندیده‌ام
[illegible]	[illegible] چشم [illegible] ندیده‌ام

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غفلت بغفلت [illegible] | نو به جدا [illegible]

آتش [illegible] | [illegible] دود و [illegible]

[illegible] | [illegible]

هر که [illegible] | هر که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] | از کمان [illegible]

[illegible] | ابر [illegible]

از گل [illegible] | که [illegible]

[illegible] آن [illegible] | که [illegible] دل [illegible]

[illegible] | آن [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | از [illegible] چشم [illegible]

بود از خاتم [illegible] | در دل [illegible]

خانه [illegible] دل [illegible] | [illegible]

[illegible] | رفت [illegible]

[illegible] | هر که [illegible]

در دل [illegible] | در [illegible]

[illegible] | هر کرا در دل [illegible]

[illegible] | در [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | آنچه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | در [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]	[illegible]
چرخ [illegible]	نخل ماتم [illegible]
[illegible]	گذشت [illegible] از دامن [illegible]
از علایق [illegible]	[illegible] خار بود [illegible]
[illegible]	از نگاه [illegible] خار [illegible]
در صفای [illegible]	پرتو خورشید [illegible]

[illegible] در دل [illegible] | هر جا که [illegible]
[illegible] تمام [illegible] | [illegible] دامان [illegible]
از چشم [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] گردد [illegible]
[illegible] | چمن [illegible] همه جا [illegible]
بلبل [illegible] | [illegible] گل [illegible]
از فیض عشق [illegible] | از [illegible] صایب [illegible]

از آن قد [illegible] | این نهال [illegible]
از [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | ابد که [illegible]
دست [illegible] | از [illegible]
حیرت [illegible] | [illegible]
[illegible] | از خواب [illegible]
وحشت [illegible] | [illegible]
در کارخانه [illegible] | از نگاه هر که [illegible]
صایب [illegible] | هر کس [illegible]

یاد [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] آن [illegible]
[illegible] | [illegible]
وقت [illegible] | از [illegible] خانه [illegible]
[illegible] | [illegible] آن طاق [illegible]
[illegible] صایب [illegible] | دل [illegible]
صایب [illegible] | هر که دل در چین زلف آن [illegible]

[illegible] | تا دل [illegible]

[illegible]

از دل جدا رهی نبود [illegible] شکل و رنج
کاین [illegible] شکسته [illegible] آشناست

[illegible] درین زمانه یگانه آشنا
یکتا [illegible] ز خلق دل آشناست

این کوه [illegible] کز دل دیوانهٔ عشقست
سنگ [illegible] طفلانهٔ عشقست

[illegible] در دل [illegible]
سیلاب شکسته ویرانهٔ عشقست

[illegible] زخم [illegible]
هر خنده ز دل [illegible] عشقست

[illegible] کرده [illegible]
یک مصرع [illegible] پروانهٔ عشقست

از داغ [illegible] دل [illegible]
این چهره خال چهره ویرانهٔ عشقست

[illegible] از قفس دام [illegible]
بال و پر شکسته [illegible] عشقست

تا ترک [illegible] عالم گرفته‌ام
عالم تمام [illegible] بیگانهٔ عشقست

چون کوه [illegible] محیط [illegible]
در دل شود [illegible] دانهٔ عشقست

[illegible] که [illegible] داده
[illegible] افسانهٔ عشقست

[illegible]
تا آفتاب [illegible] ویرانهٔ عشقست

در زیر [illegible] دل چه [illegible] بال [illegible]
تنگ است [illegible] کاشانهٔ عشقست

[illegible] کز قطع کرده [illegible]
یک کام [illegible] پیمانهٔ عشقست

هم [illegible] کرده [illegible]
[illegible] شکسته [illegible]

در چشم تو گر [illegible] او [illegible]
در دیده [illegible] شکست

از [illegible] که درین شهر [illegible]
هر کوچه [illegible] شکست

هر حلقه [illegible] که [illegible]
در دیده [illegible] داغ [illegible] شکست

با کوشش [illegible] باد [illegible]
چون [illegible] از [illegible] شکست

[illegible] گل [illegible] که [illegible]
در راه [illegible] که [illegible] شکست

سرو [illegible] تو از [illegible]
گوهر [illegible] تو از خاک [illegible]

از [illegible] چه [illegible]
در حیات [illegible] دل از عالم [illegible]

[illegible] خون جگر [illegible]
[illegible] که [illegible]

دل [illegible] چو [illegible]
آنقدر [illegible] که تو [illegible]

رنگ [illegible] تو [illegible]
تا [illegible]

[illegible] برای [illegible] وفا [illegible]
گر [illegible] ما [illegible]

[illegible] تنگ [illegible] جان [illegible]
[illegible] درگاه [illegible]

[illegible] که [illegible] از دل [illegible]
[illegible] اگر جان [illegible]

تا [illegible] چشم [illegible] یعقوب ما
گر [illegible] آید [illegible]

در [illegible] که [illegible] زنده‌ام
[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر که دارد چو حریر بانش بخون افکنده [illegible] / روز و شب [illegible] [illegible]

چون [illegible] کسی اده از علاقه [illegible] / خانه و [illegible] بود [illegible]

از هجوم سوده [illegible] خاتم شود / حاصل از جبری [illegible]

هر که از جعد تو جا خوش کرد و دم [illegible] / هر که در حلقه ذکر تو بود خاتم [illegible]

خط جانانه [illegible] / هر که در عالم [illegible] خاتم [illegible]

حاصل از [illegible] هر که کرد [illegible] صبح / روز [illegible]

[illegible] / گل [illegible] قوم [illegible]

در کف خاک [illegible] / خار خاریست که در [illegible]

[illegible] / [illegible] اگر [illegible]

[illegible] / کاین [illegible]

[illegible] / یا [illegible] که بود [illegible] عالم [illegible]

[illegible] / [illegible] که غم [illegible]

[illegible] / عشق [illegible]

سیل [illegible] / تو به [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

زبون [illegible] / چنین که شوق [illegible]

چو [illegible] / که عشق [illegible]

زان [illegible] / زان [illegible]

یار [illegible] وصل [illegible] / آوازه [illegible] صبح [illegible]

چون خضر [illegible] / هر [illegible]

در [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

خط [illegible] زان چهره [illegible] / مشک خالص [illegible]

[illegible] / عالم [illegible]

همچو [illegible] / [illegible]

[illegible] / چه [illegible]

[illegible] / [illegible]

چه [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... در پرده ... [illegible] | دور ... [illegible]

روز ما شب کی ز زلف تابدار ... [illegible] | عکس این آیینه از ... [illegible]

میزند در ... دل در درون سینه ام | این سینه شوخ ... [illegible]

بر دل آزاده ... [illegible] | ... دریای ... [illegible]

پرده خارست ... [illegible] | ... [illegible]

... اندیشه ... [illegible] | گردن ... [illegible]

حسن از آزردن عشاق ... [illegible] | تیغ از خشم ... در کنار ... [illegible]

از حاضر کردن ... [illegible] | صبح ... [illegible]

صایب ... [illegible] | ... [illegible]

خط ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | چون ... این ... [illegible]

... [illegible] | این غباری که از آن ... [illegible]

از آن خط ... [illegible] | ... [illegible]

... عالم ... [illegible] | گر از ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

گلشن ... [illegible] | ورنه آن گل ... در غنچه ... [illegible]

... [illegible] | حال ... [illegible]

چون ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

گر چه ... [illegible] | هر کرا ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

چون ... [illegible] | ... دل ... [illegible]

از ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

هر چند ... [illegible] | ... [illegible]

در ... نقطه ... [illegible] | ... [illegible]

... دل ... [illegible] | اندیشه از آن ... [illegible]

صایب ... [illegible] | از نقش ... [illegible]

گلشن ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

[illegible]

سر [illegible] چشم غزالان شکند بازار چار | چشم لیلا دیده ما را خارخار دیگرست
[illegible] از راه دور [illegible] | دیده یعقوب ما را انتظار دیگرست
لشکر بیگانه را در کشور [illegible] راه نیست | ملک ما [illegible] شهسوار دیگرست
گرچه در [illegible] ادب [illegible] | با زمین هموار گردیدن حصار دیگرست
هر که [illegible] آزاد [illegible] دیوانگان | در کف اطفال [illegible] اختیار دیگرست
[illegible] | هر دو [illegible] تیغ آبدار دیگرست
[illegible] گردد [illegible] | هر دم [illegible] نسیم نوبهار دیگرست
زخم از [illegible] بر عارفان | رفتن [illegible] نقش و نگار دیگرست
نیست [illegible] | ورنه هر موج [illegible] کنار دیگرست
گرچه [illegible] | ملک [illegible] عیار دیگرست

آسمان [illegible] چشم [illegible] | [illegible] غبار [illegible]
پشت [illegible] | [illegible]
از صف [illegible] | ورنه گردون [illegible]
قصر [illegible] | [illegible]
گوشه [illegible] | مطلب [illegible] زمین [illegible]
نیست [illegible] | قسمت [illegible]

نیست ممکن توبه کردن از شراب ناب [illegible] | در جوانی خویشتن را پیر کردن مشکلست
[illegible] | سر به بالا در پی شمشیر کردن مشکلست
[illegible] | رفته را برگرداندن [illegible] کردن مشکلست
[illegible] | [illegible] سیر کردن مشکلست
[illegible] | گفتگو [illegible] تحریر کردن مشکلست
[illegible] | خواب را بی [illegible] تعبیر کردن مشکلست
آه از [illegible] | در کمان سخت [illegible] تیر کردن مشکلست
صائب [illegible] | دیده [illegible] سیر کردن مشکلست

[illegible] درگاه | [illegible] همراه
دلبر از دل [illegible] آگاه | شاه [illegible] تخت [illegible]
[illegible] | گل [illegible] آفتاب [illegible]
حلقه [illegible] | [illegible] کوتاه
[illegible] | [illegible] کوتاه
چون [illegible] | آه [illegible] دل آگاه
[illegible] | ورنه [illegible] فلک [illegible]
صائب [illegible] دل [illegible] | [illegible] درگاه

جای بسی زمزمه تو [illegible] جهان | گفتار تو حق خامه شیرین زبان است

این نه غنچه است که گلزار بار آورده است | گر بجا آید [illegible] بار آورده است

[illegible]

شکست ما دل از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غمزه‌ات [illegible] تب سر به سر | زان غنچه لب و طبع روشن گشت مست
زان میوه‌ها که وعده بفردوس داده‌اند | ما ز نعمت گشته سیب و قند
چو دوزخ ز سوختن از چهره‌ات | آرزو که بود دل کرد این انگبین است
از شعل [illegible] نام گشت عشق | نقش [illegible] که [illegible]
محتاج [illegible] ستم [illegible] | [illegible]
صاحب طبیبان نشود که صدا [illegible] | [illegible] آواز [illegible]

عشق خالص را تماشا [illegible] | چون نشود [illegible] طالب کامل [illegible]
چون دود دل [illegible] | [illegible]
هیچ [illegible] آزار کرده [illegible] | از [illegible]
[illegible] | [illegible]
آه که گلشت از دل [illegible] عشاق | [illegible]
از نجات [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

از [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

هر کس [illegible] | از جبل زده [illegible]
[illegible] | جایی که [illegible]
چون روی [illegible] گل شود [illegible] | از حسرت جمال تو [illegible]
[illegible] | رنگین شود [illegible]
چون داغ لاله [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

لب [illegible] | [illegible]

[illegible] باید گرفت

[illegible]

پرتو آفتاب [illegible] ست

[illegible] ستاره [illegible] ست

[illegible] شکر ست

معنی از لفظ [illegible] تر ست

[illegible] بال و پر ست

[illegible] ست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دعا [illegible] مستجاب شود
اگر به شیخ [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
آب تیغ [illegible]

دیده [illegible] در کار است
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نرگس [illegible] در کار است
دام چین [illegible] در کار است
مشعله [illegible] پروانه در کار است
زلف [illegible] در کار است
[illegible] در کار است
[illegible] در کار است
[illegible] در کار است
[illegible] در کار است
[illegible] چراغ [illegible] در کار است
همره آن گنج [illegible] ویرانه در کار است

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
اگر [illegible]

[illegible]
شب وصال تو [illegible]
[illegible]

اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آه ازین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هر که [illegible]
هر که [illegible]
[illegible]

تنها نه [illegible] خط او
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیخبر از سینه از جا ز غیرت [illegible] — دران محفل که آن آتش بلند است

نرخ مقصود بجا پرده نیست [illegible] — اگر آیینه دل بی غبار است

ذوق دل از تیغ بود هر که گرفتار است — [illegible] که در بند است

تا توان [illegible] سر خود نگاه دار — تا [illegible] محیط شود هر که [illegible]

وصل [illegible] دارد این [illegible] — در پای خم شکسته شود [illegible]

چون غنچه هر که [illegible] — آخر حباب [illegible] دارد این [illegible]

چندان که [illegible] — یکذره کم نمیشود این آرزو که هست

از بحر طلب [illegible] — گرد [illegible] اگر کنی این آرزو که هست

تا زنده [illegible] — [illegible]

[illegible] دل [illegible] — [illegible]

صائب [illegible] — [illegible] این دل با آرزو که هست

دوران [illegible] — از روز [illegible]

گفتن [illegible] دل [illegible] — [illegible]

جستن [illegible] — سوزن [illegible]

[illegible] دل [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ز غم [illegible] خانه [illegible] — هر کنج خانه و ویرانه [illegible]

رفته ز کار غفلت و دل آزاده [illegible] — سبزه [illegible]

سالک [illegible] بمقصد [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

در [illegible] — از [illegible]

هر [illegible] — اگر [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قرب سلطان [illegible] / [illegible] شیرین [illegible] رنج

دل [illegible] آورده ایم / [illegible] رنج

[illegible] / [illegible] رنج

[illegible] / [illegible] بکام عاشق ناکام رنج

[illegible] / [illegible] کام خلق [illegible] رنج

[illegible] / [illegible] انجام رنج

[illegible] / [illegible] رنج

[illegible] / [illegible] رنج

[illegible] / [illegible] رنج

[illegible] / [illegible] رنج

[illegible] / [illegible] کشید

[illegible] / [illegible] کشید

[illegible] / [illegible] کشید

[illegible] / [illegible] کشید

[illegible] / [illegible] کشید

[illegible] / [illegible] کشید

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] آفتاب برآید

[illegible] / [illegible] برآید

[illegible] / [illegible] برآید

[illegible] / [illegible] برآید

[illegible] / [illegible] برآید

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] نمیکرد

[illegible] / [illegible] نمیکرد

[illegible] / [illegible] نمیکرد

[illegible] / [illegible] نمیکرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما را جو ابر گریه بحال چه بست است
سیلی ... [illegible]

که میرسم هر دو دل از دست ... [illegible]
از دست هر که دامنم هر گل ربانشد

شکر که ... [illegible]
دامن ... [illegible]

آب ... [illegible]
حباب ... [illegible]

شیاره ... [illegible]
این سیل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سه راه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زلفش که تیرگیست درین بوستان [illegible]	گل چیدن [illegible] بشکند
دیگر شمال [illegible] آید که قضا	[illegible] بشکند
[illegible] سپید [illegible]	هر کس [illegible] بشکند
در خون [illegible]	هر کس که [illegible] بشکند
دست [illegible]	چون [illegible] شمال [illegible] بشکند
[illegible] دلان [illegible]	[illegible] تو [illegible] بشکند
افتاده [illegible]	صایب [illegible] بشکند

[illegible] حجاب [illegible]	[illegible] که [illegible] پرده را
[illegible] شود [illegible]	هر که [illegible] این [illegible] پرده را
در بیابان طلب [illegible]	هر که [illegible] پرده را
[illegible]	کو دل [illegible] پرده را
دل [illegible]	[illegible] طلب [illegible] پرده را
[illegible]	[illegible] چشم تر [illegible] پرده را

[illegible] سیاه [illegible]	[illegible] آفتاب [illegible] پیدا شد
[illegible] از زمین [illegible]	[illegible] زمین سیاه پیدا شد

[illegible marginal verses]

[illegible]

[illegible] که چون شبنم گل [illegible]	[illegible]
[illegible] از خاک [illegible]	چون [illegible] سایه [illegible]
صایب [illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
چون [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] خاک [illegible]
[illegible]	[illegible]
دست [illegible]	[illegible] مشکل [illegible]
صایب [illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
درین [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
اگر [illegible]	[illegible]
چه [illegible]	[illegible]
[illegible] عشق [illegible]	[illegible]

[illegible marginal verses]

قانع بدو عالم نه بتلبیس تو ورا | در باغچه خیالست که چشم [illegible] آید

از صحبت بیگانه نشود [illegible] | تا دام بجا تیغ [illegible] آید

[illegible] | رحمت [illegible] کل [illegible] آید

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ز خود گسسته [illegible] | بکوی [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] آتشین دارد

[illegible] از خاک | [illegible]

[illegible] | [illegible] از دست [illegible]

[illegible] | از [illegible] دارد

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] چشم [illegible] دارد

[illegible] | [illegible] دارد

[illegible] | [illegible]

افتاد ز نرخ [illegible] مصر از کجا کنعان [illegible] / از [illegible] اول [illegible] راه توان [illegible]

ز شوق [illegible] به پای [illegible] مجنون را / درد طلب [illegible] نشان [illegible]

[illegible] غفلت [illegible] / [illegible] زور کمان [illegible]

[illegible] غفلت [illegible] / [illegible] سیل [illegible]

[illegible] که دیده [illegible] / صائب [illegible] راه [illegible] تنگ دهان [illegible]

چو شیشه [illegible] خود قدم شکند / تمام دست شود [illegible] بهم شکند

مدار دست [illegible] روز مصاف / که قلب دشمن [illegible] این علم شکند

همیشه [illegible] شکست [illegible] / که [illegible] کوه غم شکند

[illegible] / که زور باده [illegible] بهم شکند

کمال [illegible] خود شکند / هوس [illegible] این صنم شکند

[illegible] / که [illegible] جام جم شکند

[illegible] از خود [illegible] / که [illegible] عدم شکند

خط ترا که دیده [illegible] / این [illegible] که باد

[illegible] / دل [illegible]

[illegible] / از دل [illegible] که دل [illegible]

عالم پر شور [illegible] حیران [illegible] / در [illegible] آئینه [illegible]

[illegible] صائب [illegible] / [illegible] تسبیح [illegible] زنار [illegible]

تو [illegible] سرانجام [illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] دل [illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] باید کرد / [illegible] باید کرد

[illegible] باید کرد / [illegible] سرانجام [illegible] باید کرد

از [illegible] کار تمام / صائب از خویش [illegible] باید کرد

زلف [illegible] خط [illegible] کند / چون [illegible] کند

[illegible] / خانه [illegible] کند

[illegible]

[illegible]

مرا ز سنبل خط [illegible] | [illegible] ان [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] | [illegible]

[illegible] دل [illegible] | [illegible]

[illegible] تن [illegible] دل روشن | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] خط [illegible] | [illegible] خط [illegible] شود

[illegible] اقبال | [illegible]

[illegible] | [illegible] شود

[illegible] | [illegible] شود

[illegible] | الف [illegible] شود

[illegible] | [illegible] شود

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] شود

[illegible] | [illegible] شود

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] دل [illegible]

[illegible] | جام اول [illegible]

[illegible] | [illegible]

اندیشه [illegible] عشق [illegible] | پروانه چه پروا [illegible]

در سینه [illegible] دل [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | آئینه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

خطا مگر [illegible] لب میگون [illegible] | [illegible]

گرچه دارد [illegible] ناطق [illegible] | [illegible] خون دل [illegible]

گر بود طوطی [illegible] میشود | هر که [illegible]

خون [illegible] نعمت باده [illegible] | هر که با جام سفالین باده جام جم

[illegible] بلبل [illegible] | [illegible] لطف [illegible]

سبزه [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر نهالی که از آن خوشه تابی بر آورد
جنس ... لطف ... [illegible]
... ز گلستان ... [illegible]

بحر چشم ... غنچه ... می‌کرد
کرد ... سر ... چون ... گرد
... قطع ... [illegible]

... پاکان زود ... می‌شود
در میان شیشه خالص ... رسوا می‌شود

زشت در سلک نکویان ... [illegible]
از پی ... از پی ... می‌شود

دل چو ... [illegible]
گل نگردد غنچه تا نشکفته چون وا می‌شود

حرص ... [illegible]
قد دوتا چون شد ... می‌شود

هر که چون شبنم ... [illegible]
همسفر با آفتاب عالم آرا می‌شود

نقش شیرین ... [illegible]
لاف ... هر جا ... می‌شود

نیست ممکن ... عشق [illegible]
عاقبت ... می‌شود

نقد ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
آشنا ... می‌شود

نیست صائب عشق را اندیشه از ... [illegible]
آتش ... از ... خاک ... می‌شود

... عاشق ... می‌کرد
گر ... دل ... می‌کرد

... لیلی [illegible]
گر ... دل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

از نگه ... لطف و قهر یار
که بهشت از خانهٔ فولاد می‌شود

در شیشه ... جلوه دیگر ...
از خط ... حسن ... پیدا می‌شود

... [illegible]
آتش ... سینه ... می‌شود

تا نقش ... [illegible]
سنگ ... [illegible] ... می‌شود

... [illegible]
از نخوت ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] ... می‌شود

... [illegible]
... [illegible] ... می‌شود

... [illegible]
... عالم ... می‌شود

ساده ... [illegible]
... [illegible]

... گل ... [illegible]
... [illegible]

نیست ... عشق ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

گفتگو ... [illegible]
... [illegible]

از دل ... خون ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

نیشود دگشت بمقام عشق تغییر ... زیر کشتی به مصر آنچه با زلیخا کرد

آفتاب جهانتاب ... در شبنم اگر دل ... صفا کرد

دل محال است ز ما عشوه و سیما ببرد یوسف آن نیست که دل از کف زلیخا ببرد

این کرامت که من از بار علایق دارم نیست ممکن که مرا سیل ز دریا ببرد

بیش از این نیست که پیش تو کوتاه نظر ... ز ما حسن تو دنیا ببرد

... هر که زنگار کدورت ز دل ما ببرد

گر چه ... زعفرت عرق ... نقش شیرین نتوان ... ز خارا ببرد

... پنجه آتش سوزان ... ببرد

هر که از دایره انگشتر فرمان دارد مور در خانه خود حکم سلیمان دارد

... نه بر در آن خانه که دربان دارد

... تا که دیگر ... گلستان دارد

اگر افتادن ما خاستنی ... سقف افلاک ... دارد

هر کرا گوشه ... گر همه مور بود ملک سلیمان دارد

خبر از خنده ... چه اثر در دل ... دارد

شورش عشق ... طوفان دارد

[illegible]

ز تیغ فیض دم صبح عید ... که سرکه روی لب ... دارد

فزود عشق زلیخا ... اگر نه یوسف ...

همیشه ... حکایت ... خطی که حسن ترا ...

اگر چه گل ز رخ یار ... دارد ... شرم از کجا آورد

کجا ... همیشه ... دل ...

... زلف ...

هما که از گل ...

رسید ... جهانگیر ...

آیینه ... شبنم فشان چون آب ...

...

...

...

از عالم ...

...

... این ...

... صائب ... جاودان

[illegible]

[illegible]

درپا نشست گرد خجالت ز چهره‌ام — سیلی که بر فواره ما گریه ساز کرد

از بس که شبنم گل خجلت ازو چکید — دل را گسسته آنکه ز عشق مجاز کرد

کوتاه کرده دست درازی کرم را — در عرض حاجت آنکه سخن را دراز کرد

شد طشت آسمان سپر تیر نقطه را — تا عشق او بداغ سرم سرفراز کرد

قانع ز دام خود نشود بیش چو عنکبوت — زاهد که پیش خلق نماز دراز کرد

صائب نیاز منزل رهرو گشت بسته — چندانکه پای در دل آهن ز ناز کرد

لب تشنه‌ام به کرم صبح باده خواران کرد — در بست بسته بر رخ جهان گرد

ای بسته تو آینه ما را ساده — یا کشت آتش سوزنده را گلستان کرد

خط تو بر ورق آفتاب حکم نوشت — شکوه حسن تو این مور را سلیمان کرد

ز ذوق درد تو لب نه نخورم خندان — که استخوان مرا همچو پسته خندان کرد

کرم بسیل کرم کن که از قیامت ابر — محیط در دل زمین را زمین چه سان کرد

بهر طرف که روی موج میزند مجنون — به نیم جلوه که لیلا درین بیابان کرد

لب تو حسرت دل عالمی که از — نمک ز شور قیامت درین نمکدان

مباد روز خوش آن خط تیره‌دار — از چشم شوخ تو از ستم نیستان کرد

نگاه در سر از من نگشت ... صائب — اگر ز صحبت خونشده نافه‌سان کرد

[illegible]

[illegible]

خوابیده از شکن که به یک دو جهان بازد — موج دل به گرد جهت اوکان خاک تنگ

با که ابر کند ز دامن خورشید — راه من از زیر پا گرد خار خاسک تنگ

اینه بود کنج این دریا بهم پیوسته — پرزند بر سم جانم زد که کوی دل تنگ

نیست در طالع دل جز بی‌سیل بار از دل — گشت خانه ... کوشش این قرد دلیل

هر پرده که از چهره مقصود برافتاد — شد برق جهانسوز و سراز کسی برافتاد

افتاده موج دم سیمای شوخ دل — گر زلف مرا کار به موی کمر افتاد

کو چشم بینا که از چشم تماشا — گرم که خطاب از گل روی تو برافتاد

با فیض سحرگاه دل سنگ سیاه — رحمت بموی که بکمر افتاد

راهی که گذشت از سرو بیابان گرد — مسکین ز سوی سبوایی دگر افتاد

یکبار سکه افتاد کلاه خود از سر — روزی که بیابان تو با در افتاد

چون غنچه محالست که انگشت بنا — نگه دل هر کس که با صحرا افتاد

از سینه بر آمد دل مرا آتش صائب — در بحر ندانم که صدف گوهر افتاد

خوش ناخنی که یاران ظاهری آشنا — گزین کرداب حیرت که بیمداری کرد

در ایام خطا از عاشقی جفا در نگاه — کدام شیرگیر در پرده شبها کرد

دل یکباره ز دریای سیاهی ندمید — مرو حسن که چشم زین دل نگاهم کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داغ ما سینه را ... میکند | لاله با دامن صحرا ... میکند

[illegible]

در چنین وقت که ... | صائب از غفلت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بگریه تیرگی از دل زدوده گرد [illegible] | [illegible] سحاب شود
که گوهریست در ابر [illegible] | ز [illegible] غم از دل [illegible] شود
غبار غم نشسته [illegible] | که تو به نامه ما [illegible] شود

سبکروحانه ز غم دور [illegible] چشمه | چو [illegible] فلک از غم [illegible] چشمه
جهان به دیده روشندلان نمی آید | ستاره [illegible] فلک [illegible] چشمه
جهانی که نفس آتشی [illegible] | ز خورده گیری [illegible] چشمه
درون پرده [illegible] که باده می نوشد | ز پرده سوزی صبح [illegible] چشمه
جماعتی که جمعیت جهان شاد | ز سنگ تفرقه دور [illegible] چشمه
درین بساط [illegible] سینه داران | ز نقش [illegible] دور [illegible] چشمه
شکسته اند گره [illegible] در جهان [illegible] | ز جوش [illegible] و بهار چشمه
[illegible] تازه فصل بهار [illegible] | چو لاله از جگر داغدار چشمه
[illegible] مردم آزاده در جهان [illegible] | ز انقلاب خزان و بهار چشمه

علاج تشنه [illegible] نتوان کرد | آب [illegible] بیقرار نتوان کرد
اگرچه تشنه [illegible] | [illegible] جلوه دنیا شکار نتوان کرد
[illegible] | [illegible] نگار نتوان کرد

[illegible]

[illegible]

تا چشم تو [illegible] | از [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] | تا در [illegible]
[illegible] | چشم [illegible]
تنگی رزق لازم [illegible] | یک قطره آب [illegible]
حباب [illegible] ز فلک [illegible] | فریاد ازین سینه [illegible]

[illegible] ز دل [illegible] برآ | گرداب [illegible] برآ
[illegible] | آبیست که از چاه [illegible] برآ
[illegible] | [illegible] برآ
تا [illegible] توان [illegible] | [illegible] زبان لال برآ
[illegible] | [illegible] تمثال برآ
[illegible] | از [illegible] تمثال برآ
حباب [illegible] | روزی که خط [illegible] خال برآ

حسن [illegible] فارغ [illegible] نشود | نور خورشید [illegible] نشود
[illegible] | غنچه را [illegible] شکفتن [illegible]
از تن زارم [illegible] | فارغ [illegible] سوزن نشود

[illegible]

تو چشم زندگی ... سر زده	درون چون ... شیشه نتوانم زد
چه نسبت ...	... شیشه ... نتوانم زد
ز چشم شیر نگاهان ...	... شیشه نتوانم زد
از آن ز حلق ... جامم	که ... شیشه نتوانم زد
اگر ز طعنه ...	... شیشه نتوانم زد
ندیده ... جگر ...	نگاه ... شیشه نتوانم زد
... ز ...	... شیشه نتوانم زد

خط فراق چشم را ... می‌شکند	چهره‌ای ساده را ... می‌شکند
... چشم ...	بار خواب آلوده ... می‌شکند
گر کند ...	... را از خون ... می‌شکند
...	حسن ... می‌شکند
شکوه کردن از ...	خواب ... می‌شکند
سینه ...	طوطیان ... می‌شکند
... در خاک ...	باده ... می‌شکند

این نگاه ... از
... خلق را ... می‌شکند

اگر در کار دادی ... ما را	که چون عکس پری در شیشه ... دیوانه
... دل ...	نگاه ... از خانه ...
...	حمایت ...
...	چه ...
...	در ایام ...
...	...
چه ... داغ عشق ...	...

اهل همت ...	...
...	...
...	...
...	ساده ...
داغ ...	...

...	که گر ...
...	...

[illegible]

ز فیض عشق والای مخالف هم نوا کرد
که آتش ... هم ... هم آوا کرد

ز کوه غم ... دریا دل ما را
که این بار گران ... ما را ... کرد

... چشم ...
معاد آمد ... آیینه ... دانا کرد

یکا ... ز ... صحرای ... عشقم
که ... سنگ ... کان ... گرانا

... دامن ... تماشا شود
گران ... استخوان ... نشان

ز خار راه ... شود ... برو ... شش
چو برق ... که دردا ... آتش ...

بسیل ... بهار ... چمن ...
... آن ... که ... ...

... جنت ... حصار ...
... ...

اگر همراه ... هر ره عالم
که ... ... دل این کاروان

... دست ...
که صد ... خاک ... گستان

... کنم ... ...
... صد قرن ... کرد

ز خط گفتم ... شود ...
... خط ... آوازه کرد

... زندگانی ... کرد
که ... کار ...

... اوقات ...
... ... کرد

... ...
که ... زندگانی ... کرد

... جان ...
... ... کرد

[illegible]

[illegible]

بجو ... از عالم ...
کرانک ... گلستان ...

... ...
که ... چشم ...

... ...
که طفل ... ...

... ... خود ...
که خضر وقت ... آب ...

... ... بسته ...
اول ... بسته ...

در ... آب ... نشسته
جمعی ... ... بسته

با ... صلح کن ... جهان
کاین ... دولت ... بسته

... باغ ... ...
کز ... باغ ... بسته

... باغ ... ...
... ... بسته

بازیچه ... نسیم ... لاله ...
دامن ... بسته

... ضعیف ... ...
... ... بسته

... ... رسیده
از ... ... بسته

تعلل ... آب ...
که از ... چشم ... آید

... ...
چه ... ...

... از ... ...
که از خلخال ... ...

[illegible]

دل یاد آرزو که بوده از تشویش‌ها | بعد از آن بسیار مردم [illegible] پیش‌ها

بعد از عطف سلام و خوبی دوده آن خیر و | تو اگر راز دور [illegible] خبر [illegible]

زر خود [illegible] اگر [illegible] | که در [illegible] [illegible] پیش‌ها

[illegible] دری [illegible] | گر دور [illegible] [illegible] تا در [illegible] پیش‌ها

[illegible] علم خود [illegible] چشم مردم | فضیلت [illegible] ما عرض [illegible] پیش‌ها

[illegible] [illegible] | [illegible] از آن که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | که در [illegible] کرد کار [illegible]

سری که [illegible] از اندیشه [illegible] شود | ز فیض عشق [illegible] خیال شود

[illegible] [illegible] | که در [illegible] [illegible] [illegible]

به جلوه تو چون چشم [illegible] | چگونه آینه فارغ [illegible] شود

[illegible] [illegible] | ز حسن [illegible] [illegible] شود

[illegible] [illegible] | لبی که [illegible] [illegible] سوال شود

[illegible] [illegible] | که [illegible] [illegible] ملال شود

[illegible] [illegible] | گر [illegible] [illegible] حلال شود

[illegible] عشق [illegible] | [illegible] [illegible] شود

در آن مقام [illegible] [illegible] | فلک [illegible] [illegible] شود

[illegible]

در این [illegible] که [illegible] شود | هزار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | که چون قلم [illegible] [illegible]

در این بهار [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | ز نقش [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | خیال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | که در چمن گل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | که غنچه در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | که روز [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دل [illegible] | که [illegible] [illegible]

در دل [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

چشم [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] کار [illegible]

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

[illegible]

گل رخسار تو هر جا که نمودار شود | لاله بر شبنم گل بسته نمودار شود
عشق کار دل افگار ز حسن دارد | دایه بر شیر کند طفل چو بیمار شود
آنکه از چشم تو [illegible] | چشم دارم [illegible]
عشق تا هست [illegible] تیغ زبانها دارد | صبح چون شد [illegible]
از صفای دل ما حسن تو جلوه طراز | آه از آن روز که آیینه ما تار شود
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
سخن [illegible] | قطعه در گوش [illegible]

جلوه در حسن تو با گلستان کرد | [illegible] که ره دارد
[illegible] گل [illegible] | آب [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] عاشق | [illegible]
[illegible] | [illegible] ان
دل از خواهش [illegible] | تسبیح کردن این کاروان
رو به کرم جهان [illegible] اقبال | [illegible] فراوان کرد

از دم تیغ تو [illegible] | هر کس [illegible]
آن روز که تازه [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

دل عاشق چه غم از [illegible] | گشتن [illegible]
[illegible] | تیغ از [illegible]
دل در زلف [illegible] | فیض [illegible]
[illegible] از حلقه [illegible] | [illegible]
آرزو از دل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | صبح از [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

هر که گفتار [illegible] | [illegible]
سخن [illegible] | [illegible]

[illegible]

عمریست شیدا [illegible] بخت سیه [illegible]	نقش [illegible] سیه [illegible]
فیض [illegible]	تیغ عشق کرده [illegible] طوفان
دامن [illegible]	[illegible] دل [illegible] خون [illegible]
در خانه [illegible] عشق استغنا [illegible]	ما [illegible]
[illegible]	از [illegible]
عمریست [illegible]	[illegible]

زر خسار تو [illegible]	ز رفتار تو [illegible]
[illegible]	تعظیم تو سرو از جای خود [illegible]
[illegible]	ز دل [illegible]
[illegible]	[illegible]
اگر چون [illegible]	[illegible]
[illegible]	رقم [illegible]

زره زلف خطا دلدار جان ما	هر پاره [illegible] نشین [illegible] گمان ما
قرار [illegible]	چگونه از [illegible] ما
فلک [illegible] داد [illegible]	[illegible] آمد گمان ما

[illegible]

[illegible]

خوشم لطف [illegible] حافظ [illegible]	اگر حافظ [illegible]
نگار [illegible]	خجل [illegible]
محمود [illegible]	که یاد [illegible]

دیده [illegible] شکنند	همچو [illegible] شکنند
[illegible]	این [illegible] شکنند
[illegible]	وان [illegible] شکنند
[illegible]	حلقه گل [illegible] شکنند
از [illegible]	[illegible] شکنند
[illegible]	عشق [illegible] شکنند
چشم [illegible] لیلی از دل مجنون [illegible]	این [illegible] شکنند
[illegible]	[illegible] شکنند
[illegible]	[illegible] شکنند
[illegible]	هر که [illegible] شکنند

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

شکسته خاطر چشمش یار باید شد / فدای زلف کجی [illegible] باید شد

مقام عرض تجمل بساط در رنگ است / چو موج موج گهر در کنار باید شد

فراست جای این قصر بی‌سکون را / ز روی [illegible] باید شد

فرا در [illegible] حکایت عمر کوتاه است / کرو [illegible] عالم [illegible] باید شد

کفایت فرصت که واندن ورق / جدا [illegible] کار باید شد

غبار باده [illegible] / کدورت [illegible] باده

غباری از لباس فقر بر دل است [illegible] / برای نانی به [illegible]

جنبش از حلقهٔ خط مشکین جدا [illegible] / چه خط [illegible]

صدف را دل دو نیم از کوهر [illegible] / مرا از [illegible]

به نیست [illegible] کرد با جنس [illegible] / تو را با [illegible] کشاده

غذا رونق [illegible] عالم [illegible] / درا [illegible] تازه [illegible]

با [illegible] قدم [illegible] / کران [illegible] کز خط [illegible]

نزدیک گو ده [illegible] / که نیست راه [illegible] نیازمند

ز رنگ [illegible] که هر [illegible] / که محبت [illegible]

قناعت [illegible] / زمین فرو [illegible] ستاره [illegible]

هر که سودی خواست [illegible] از سحاب / در خلوت [illegible] شود

عالم هر که [illegible] / آخر ز آفتاب [illegible] شود

[illegible] / چشم [illegible] گناه [illegible] شود

[illegible] / این راه دور [illegible] شود

[illegible] / [illegible] شود

[illegible] / یک لحظه [illegible] شود

صائب [illegible] / سیل بهار [illegible] شود

[illegible] / ساغر [illegible]

[illegible] / حلقه [illegible]

[illegible] / [illegible]

چون [illegible] / [illegible]

[illegible] / از [illegible]

[illegible] / دست [illegible]

[illegible] / دست [illegible]

گر چه [illegible] / [illegible]

[illegible]

آوازه دل شکسته [illegible] | از [illegible] تو [illegible]

از ذره ذره [illegible] | [illegible]

هر چند [illegible] | [illegible]

صائب [illegible]

این ناکسان که قفل [illegible] | [illegible]

[illegible] | در هر [illegible]

صائب [illegible]

آنکس که [illegible] تو دارد | گر خاک [illegible] تو دارد

هر چند خورشید فروغ تو [illegible] | این چشم [illegible] تو دارد

در دولت [illegible] | فیض [illegible] تو دارد

از آتش [illegible] | مهری که [illegible] تو دارد

صائب [illegible] | [illegible]

[illegible] | از [illegible]

صائب [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

در بهشت آنکه بلبل چون تو بشکفت غنچه | با خطا آن که در سایه گل چون تو بیت
خسرو از ملک لطف آن چون من گلگون | خال لیلی جا به در پیشش فصیحت
در بهشت آنکه میوه دو بر ول در سینه | بلا و ب بر و از تا بال افراشت
عشق از کس که میخواهد خوبی در کشد | حاصل پس از ان شوق فتیشه بر تو
هر که چون خطا کار از مردم عالم گرفت | در ان کس که گشته گیری فال بهرت
از خیرت نشست ... باده اقبال | ... کردم ... جدا ... چون ...

از سر دل خون خود را سینه داده | جگر این آتش را از بهر نگارت داده
تو رشته چون نابینه دل بر عنایت داده | هر کسی چون از ... بلبل نو بهارت داده
چون غنچه از تو غنچه ... | باده ... داده
از کرم ... دهان ایکان کرده | کشتی ... از بهر که ... داده
دیگری ... با تو بغل ... | گرچه ... داده
در کشاد غنچه دلهای خوبان ... | این دم ... باد بهارت داده
... | این نفس ... داده
... | گر ... دیگران این ... داده
گرچه ... | خصمت ...
چند چون ... | حلقه ... داده

[illegible]

[illegible]

... گوشه ... | سر و ... کرد
در ... حرف ... | با کمان ... کرد
نعمت عالم ... | چشم ... کرد
آن ... | یک آن ... کرد
از ... | ... کرد

آن آفتاب ... | گو ... شود
هر چند که ... | گر خاک ... شود
... | گو ... شود
در بار من ... | رحمت ... شود
... دل ... | ... شود
ز ... عشق ... | ز ... شود
از ... | این ... شود
در ... | تا ... شود
... | ... شود

... | در ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] حجاب [illegible] شود	آب دریا [illegible] چشم حباب [illegible] شود
[illegible]	منم آن [illegible] که این [illegible] شود
آنکه [illegible]	[illegible] شود
آن [illegible] عاشقان	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] شود
[illegible]	در بهار [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] شود	[illegible]
سینه عاشق [illegible] داغ	خانه [illegible] شود
[illegible] عشق	[illegible] سلطان [illegible] شود
چشم [illegible]	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
[illegible] ظلم را	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود

[illegible]

[illegible]

چنانکه [illegible]	از خط [illegible]
[illegible]	زان [illegible]
طاوس [illegible]	[illegible]
برگشت [illegible]	[illegible]
دریا [illegible]	[illegible]
زان فلک [illegible]	[illegible]
کشتی [illegible]	[illegible]
[illegible]	این [illegible]
[illegible] غفلت [illegible]	خواب گران [illegible]

این غزل که مولوی [illegible] گفته است

[illegible]

[illegible]	شیشه [illegible]
سینه ها از [illegible] داغ	[illegible]
شوق [illegible] راه عشق	[illegible]
[illegible]	نخل ها [illegible]
[illegible]	نقش ها [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز سفلگان مکن ای دل [illegible] چشم جود و داد — که چون سفال [illegible] آب [illegible] نبود

[illegible] چشمه [illegible] زلال اصل کرام — [illegible] دست [illegible] نبود

[illegible] عشق را — شکر [illegible] طوطی [illegible] شکر نبود

[illegible] اگر [illegible] خواهی — [illegible] نبود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عیبش از بس بخشکی سیل اشک آمد فرو / اگر محصل نیست مرو را در خاک [illegible]

مرو بر آتشین چاو دست کرده [illegible] / که آتشش از بس گشت [illegible]

[illegible] که چه چشم بیخواب [illegible] / که کرده او بر سر [illegible] چشم [illegible]

[illegible] کو بر سر خویشتن [illegible] / در [illegible] آتش خانه خویش [illegible]

[illegible] آتش [illegible] / [illegible]

اگر نکهت ستم غیرت [illegible] / که سینه خون خود [illegible]

[illegible] غنچه [illegible] دست [illegible] / [illegible] دست گل [illegible]

[illegible] عشق [illegible] / اگر [illegible] زلف [illegible]

در چمن [illegible] خاک [illegible] شود / آمد [illegible] گرد [illegible] شود

[illegible] روشن [illegible] شود / [illegible] شود

حسن لیلی در بیابان [illegible] / دامن [illegible] شود

خط [illegible] / سنگ [illegible] شود

تا چه [illegible] / [illegible] اگر گل [illegible] شود

بلبل [illegible] شود / عشق [illegible] شود

[illegible] شود / [illegible] شود

[illegible] / [illegible] شود

که [illegible] / [illegible]

[illegible] / که [illegible] کرده [illegible]

چشم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] آمد / که [illegible] آمد

[illegible] آمد / [illegible] آمد

[illegible] آمد / [illegible] آمد

[illegible] آمد / [illegible] آمد

[illegible] / [illegible] آمد

[illegible] / [illegible] آمد

[illegible] / [illegible] آمد

[illegible] / [illegible] آمد

[illegible] / [illegible] آمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمری ته آن دریای پرشور چون ... گشته
از فروغ مهر تابان زنده گیرم ...
شو چمن ... سایه ... چون ...
... از ... سیمین ...
از ... گشته
مصرع ... ام دیوان ...
... گشته

نا گفته ... دلم ... گشته
چون چراغ ماه اگر صد بار ... گشته
... چشمه ... گشته
... گشته
... گشته
... گشته
... گشته

[illegible]

[illegible]

از نکهت گرفته آواز طلب
از ... کوی ... دارای ... گشت
... طلب
... طلب
... طلب
... طلب
... طلب

گو ای شیفته خوشت کرده صدا طلب
تا گردد این ... شود از ... طلب
... طلب
... طلب
... طلب
... طلب
آواز ... طلب
... آواز طلب

[illegible]

[illegible]

هر دم از زلف تو در سر سودای دگر دارد | هر نقطه او ز صد دل در بند دگر دارد
ای یوسف مصری از ... | در طلعت آن عارض سیمای دگر دارد
در سایه رخسارش زلفین دلاویزش | آن سنبل پر چین سودای دگر دارد
در ابر فروغ مه پوشیده نمی ماند | آمد که تو بینی در دل سیمای دگر دارد
بشکن دل عشاق از زلف و دهن تنگش | این موج سنگ بولاد دریای دگر دارد
در دیده دو مشکین ... | پیمانه چشم او صهبای دگر دارد
در سینه که درد ... چشم او | این ساغر مرد افکن مینای دگر دارد
خونین شود ... از ... | در هر رگ نشتر ... دگر دارد
در حلقه زلف او ... | سیمینه بنا گوشش غوغای دگر دارد
از مستی شوق او ... طلب عاشق | لعلش اگر آتش صهبای دگر دارد
انگشت نمای ... | فردای قیامت ... فردای دگر دارد
از شهد سخن کس شیرین نکند لب ها | دل طبله خانه شیرین حلوای دگر دارد
افتاده به محرابی در کنج دهن ... | بر طرف بنا گوشش خط جای دگر دارد
خون کسی ... | از خال و خط مشکین لالای دگر دارد
زین ملک ... | عنبر ز دل ... جای دگر دارد
سیمرغ به چشم ... | در هر نظر این ... سیمای دگر دارد
هر جا که نشیند گل ... | رخسار نکوی تو ... سیمای دگر دارد

[illegible]

[illegible]

لطافت دل از ... شکسته | کو تیر آه ... کمان شکسته
قدم ... که ... | خط ... نشسته
کناره کرده ... | کسی به سایه ... نشسته
کمر کناره ... | کلاه کج ... نشسته
... | ز خانه که ... نشسته
شکسته ... | چو ... نشسته
برای ... | ... نشسته

ما ... افتاده | ... افتاده
... | که ... ز خلق ... افتاده
... | ... افتاده
... | ... افتاده
آه ... | ... افتاده
... | ... افتاده
... | ... افتاده

دل ... از ... | ... افتاده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
نیست ممکن که توان گفت [illegible]	گرچه آن سرو [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن خواجه که [illegible] | از عالم بالا چه [illegible]

[illegible] | صائب ز دل [illegible]

[illegible] سیاه کرد | [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

[illegible]

گلها را که درین بادیه [illegible] | [illegible] می‌کرد

[illegible]

فکر صائب [illegible]

[illegible]

[illegible] می‌سازد

[illegible]

[illegible]

دیگر بجز از فکر [illegible]

[illegible]

ای دل [illegible] لطف [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر کسی [illegible] شود

هم از طبیب [illegible] شود

[illegible]

[illegible]

هر کس شود در سنگ ملامت [illegible]

صائب چو خاک مقام قرار نیست

چون سرمه در [illegible] شود

منشین [illegible] شود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خود چون [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

قانع [illegible] اگر شوم

[illegible]

آئینه [illegible] برآورد

[illegible] دیگر برآورد

[illegible] چشم [illegible]

صائب [illegible] بال [illegible] برآورد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گردی از بند غمش کش چو من [illegible]
گر بجز [illegible] خنده نوازی دارد

[illegible] کردم [illegible] دلم [illegible]
سینه [illegible] گل [illegible] دارد

[illegible] از خانه [illegible] عشق [illegible]
باغ اگر [illegible] بلبل [illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز غنا [illegible] چراغ [illegible] غنا ازان
غنا [illegible] از خاک [illegible] ازان

برآمد از حجاب [illegible] غنا در دوش
جمال [illegible] ازان

[illegible] چه [illegible] ازان
[illegible] سواد ازان

[illegible] زلف ازان
دام [illegible] نسیم نوبهاران

[illegible]
[illegible]

[illegible] چشم [illegible] عالم
اگر [illegible] ازان

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ز [illegible] چو [illegible]
اگر چه [illegible] هزاران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

گل [illegible] که [illegible] پیراهن [illegible] خار [illegible]	[illegible]
[illegible] زمین [illegible] آید	[illegible] گل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] عالم [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] دارد	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

به [illegible] غنچه لبان دست [illegible] مدام کرده	[illegible] ناکام کرده
[illegible] ایام [illegible]	تا [illegible] نام کرده
[illegible]	[illegible] کام کرده
[illegible] کز [illegible]	[illegible] کلام کرده
[illegible]	[illegible] جام کرده

اگر [illegible] تمام میکرد	[illegible] میکرد
[illegible]	[illegible] تمام میکرد
[illegible]	[illegible] میکرد
[illegible]	[illegible] میکرد
[illegible]	[illegible] میکرد
[illegible]	[illegible] تمام میکرد
[illegible]	[illegible] میکرد

[illegible] می آید	[illegible] می آید
[illegible]	[illegible] می آید
[illegible] جهان [illegible]	[illegible] می آید

[illegible]

[illegible]

ز شوق تیغ [illegible] از خانه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	دل [illegible] بیرون از جا [illegible]
[illegible]	از [illegible]
[illegible]	ورنه [illegible]
[illegible]	این [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
اگر [illegible]	دل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

صبر از هر که گرفته به غیرت داده [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

صائب [illegible]

[illegible]

چه شد پیوسته تیرش گر شکسته
مشکل را که چشمه پر فروزان ساز کرد

نیست ممکن که ز کیش خود بریده
هر کرا جلوه حسنت او دیران کرد

هر که با تیر کرم گرد و دو با صفا ب
در حقیقت [illegible] زمین حسابان کرد

ده بالا چیز و طول الامل چون قد دوتا کرد
که ما را رسیده او دور کاریها اثر دوا کرد

[illegible]
ز مرغ فیل کشت [illegible] بال هما کرد

[illegible]
غبار دیده یعقوب آخر توتیا کرد

[illegible]
نگاه [illegible] وآن زر که حرف کیمیا کرد

[illegible]
گر آهن [illegible] بال و پر از آهن ربا کرد

نگاه آشنا چشم از حجاب آگه دادم
[illegible]

پیاپا چون برم این راه [illegible]
که آتش زیر پا هم [illegible] خدا کرد

دل دیوانه با زلف گره گیر ندارد
دیوانه با طالع [illegible] ندارد

[illegible]
حاجت [illegible] این [illegible] ندارد

[illegible]
[illegible] که تقصیر ندارد

[illegible] که اصلاح توان کرد
[illegible] تاثیر ندارد

از [illegible]
[illegible] آتش ندارد

[illegible] چون از جا بر خود آن نازنین چهره
فلک از پا نشسته هیبت آن زمین چهره

[illegible]
نخواهم [illegible] زان قد آن نگین چهره

[illegible] ام [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] چون آن [illegible] چهره

[illegible]
[illegible] آتشین چهره

[illegible] لطف [illegible]
[illegible] زلف [illegible] چهره

[illegible]
[illegible] آن [illegible] چهره

[illegible]
[illegible] چهره

[illegible] شوق [illegible] در پای [illegible] خندد
[illegible] در [illegible] خندد

[illegible]
[illegible] خندد

[illegible]
[illegible] خندد

[illegible]
[illegible] خندد

[illegible]
[illegible] عاشق [illegible] خندد

[illegible]
[illegible] خندد

در [illegible] چشم [illegible]
[illegible] کند

[illegible]
چشم [illegible] کند

عشق بتان دیوانه ام کرد و زنجیر [illegible] / زر چینی [illegible]

از دو عالم [illegible] چشمش سیاه [illegible]

افکنده چشم عالم پر شور سرمه کشیده / تخم [illegible] سرمه کشیده

گر چه بر کم [illegible] شراب عشق [illegible] / چون صراحی [illegible] سرمه کشیده

از دو عالم عشق [illegible] / [illegible] سرمه

دست از [illegible] چشم [illegible] / خویش را [illegible] چشم [illegible]

رفت آن [illegible] / [illegible] سرمه کشیده

دل [illegible] / تخم [illegible] خاک [illegible] سرمه کشیده

تا [illegible] / در بهاران [illegible] سرمه کشیده

تا شود [illegible] چشم خلق [illegible] / [illegible] سرمه کشیده

[illegible] خورده / [illegible] خورده

[illegible] / [illegible] خورده

[illegible] / [illegible] خورده

چون [illegible] / [illegible] خورده

[illegible] / [illegible] خورده

خار مژگانم [illegible] / جا [illegible] کرده

هر که [illegible] / [illegible] کرده

سر [illegible] / [illegible] کرده

[illegible] / چه شود [illegible] کرده

دل [illegible] / [illegible] کرده

[illegible] / [illegible] کرده

نظر [illegible] / [illegible] کرده

[illegible] / تا [illegible] کرده

[illegible] / [illegible] کرده

[illegible] / [illegible] کرده

[illegible] / [illegible] کرده

چون صراحی [illegible] / [illegible] کشیده

[illegible]

نگاه از پرتو حسنت [illegible] / که از هر تاب چشم خون نمک را شور می‌کرد

نگاه جوابی آورد [illegible] / سر [illegible] شور می‌کرد

نگه در چشم [illegible] / به چشم جابه‌جا [illegible] می‌کرد

عنان [illegible] / عصا [illegible] می‌کرد

نگاه از [illegible] / اگر [illegible] می‌کرد

چو از چشم [illegible] برآید / ز دریای رحمت کسی چون برآید

فراوان کشند از زبان [illegible] / که [illegible] چون برآید

برآید شکرخنده از آن لعل [illegible] / [illegible] شیرین [illegible] برآید

تبسم [illegible] تا برآید / ازین [illegible] تا [illegible] چون برآید

[illegible] / [illegible] لعل [illegible] برآید

[illegible] / [illegible] چون برآید

[illegible] / ازین [illegible] چون برآید

[illegible] / جان ناله از دل [illegible] برآید

[illegible] / [illegible] برآید

[illegible] / سر [illegible] چون برآید

[illegible] / از آن [illegible] برآید

[illegible]

[illegible]

[illegible] / چشم [illegible]

[illegible] / [illegible] کرده‌ام

[illegible] / که [illegible] کرده‌ام

[illegible] / که [illegible] کرده‌ام

[illegible] / که [illegible] کرده‌ام

[illegible] / که [illegible] کرده‌ام

[illegible] / که [illegible] کرده‌ام

[illegible] / که [illegible] کرده‌ام

[illegible] / [illegible] کرده‌ام

[illegible] / که [illegible] کرده‌ام

هر که [illegible] / [illegible] کرد

[illegible] / [illegible] کرد

[illegible] تا محیط / از [illegible] کرد

از [illegible] لعل [illegible] / [illegible] کرد

[illegible] / [illegible] کرد

[illegible]

چشم جادوی تو [illegible] بیمار نگه کرده
خانه [illegible] [illegible] کرده

عشقبازان [illegible]
[illegible] کرده

[illegible] از شوق [illegible]
شهد [illegible] قرآن

دردمند داغ عشق [illegible]
زلف [illegible]

کاسه [illegible] فلاطون [illegible]
[illegible] کرده

[illegible]
هرکه در عالم [illegible] کرده

گوشه گیری [illegible] دارد
[illegible] دارد

[illegible]
[illegible] دارد

آب حیوان [illegible]
هرکه چون لاله و گل چهره آرا دارد

[illegible] شبنم [illegible]
[illegible] دارد

[illegible]
[illegible] دارد

هرکه چون [illegible]
[illegible] دارد

[illegible]
[illegible] دارد

[illegible]
[illegible] دارد

عشق و طینت آدم [illegible] گشت
[illegible] من

دولت [illegible]
سنبل [illegible] من

[illegible]
[illegible] من

[illegible]
[illegible] من

[illegible]
[illegible] من

[illegible]
[illegible] من

[illegible]
[illegible] من

[illegible]
[illegible] من

[illegible]
[illegible] من

تا تعظیم نهال تو ز جا برخاسته
سرو [illegible] بنشسته

[illegible]
[illegible] بسته

[illegible]
[illegible] بسته

[illegible]
[illegible] شسته

[illegible]
[illegible] بسته

[illegible]
[illegible] شسته

[illegible]
[illegible] شکسته

[illegible]

از شنیدن بستن نطق روان میکرد / بسخن ... که در گوشش زبان میکرد
... که آمدش ... / تیر در ترکش ... ابروش کمان میکرد
سیم ... جایی حق ... / ... چشیده از این ... میکرد
... / خواب ... وقت ... کاوران میکرد
... گرده ... بیابان ... / در که آب ... قطره زبان میکرد
... / اگر ... حقیقت ... جهان میکرد
شکر این لطف ... چه توانم کرد / که مثال تو در آئینه عیان میکرد
... از طول زمان آخر ما / رنگ گردان ... گشت ...
... گران در بالش / در ... طلب ... نشان میکرد

... / ... که ... میخواهد
... / ... آید ... میخواهد
... / ... که این ... میخواهد
چراغ ... / رنگ ... میخواهد
... / که ... میخواهد
... / که ... قطره ... میخواهد
... / که ... باغ ... میخواهد

[illegible]

[illegible]

رخ چو ... / تا ... باشد
دل ... عاشق ... / که ... باشد
... وصل ... / ... باشد
بچشم ... از ... / زمین ... وطن ... باشد

شرم و حجاب ... دارد / خون خورد ... کاش ... دارد
از ... / ... که در دل ... دارد
تیغ ... / ... افزون موج ... دارد
آن شاخ گل ... / که طوق قمریان ... دارد
... چشم ... دل / ... دارد
... آرام / ... دارد
... / ... نظام ... دارد
از ... / ... دارد
در ... / ... از ... دارد

... / ...
... / ...

[illegible]

[illegible]

گر شهید این تیغ گردد [illegible] / کز لاله آتش [illegible] زاری ما
[illegible] / [illegible] روزگار [illegible]
ز لاله و گل این باغ [illegible] / [illegible] داغ [illegible]

یار ما در پرده شب باده تنها می‌خورد / ساغر ما [illegible] پیدا می‌خورد
سبز [illegible] از خجلت [illegible] / هر که آب زندگی [illegible] تنها می‌خورد
[illegible] لب شیرین [illegible] / این [illegible] صهبا می‌خورد
[illegible] عالم [illegible] / رشته [illegible] می‌خورد
[illegible] / از قضا [illegible] پا می‌خورد
صائب از ما تا [illegible] / از [illegible] صحرا می‌خورد

خال [illegible] سودا [illegible] دل [illegible] می‌شکند / [illegible] می‌شکند
دل چنین [illegible] / خانه [illegible] می‌شکند
این خیال آباد را [illegible] چشم [illegible] / چشم [illegible] دنیا [illegible] می‌شکند
دشمن [illegible] / [illegible] می‌شکند
وقت [illegible] / چون قلم [illegible] می‌شکند
نطق [illegible] / صد [illegible] می‌شکند

[illegible]

[illegible]

چون بنفشه هست اگر دل [illegible] / در گلشن همیشه بهار رضا بود
[illegible] / دایم [illegible] در کمر دعا بود
[illegible] / هر سر که چون حباب [illegible] بود
[illegible] / پهلوی [illegible] بود
[illegible] / فرعون [illegible] چشم عصا [illegible] بود
صائب [illegible] / [illegible] بود

در بهشت [illegible] باغ اگر [illegible] می‌شود / [illegible] خلق [illegible] می‌شود
در سواد زلف شب صبح [illegible] می‌شود / [illegible] ابر سیه [illegible] می‌شود
[illegible] / [illegible] می‌شود
[illegible] / [illegible] می‌شود
چون گل [illegible] / [illegible] می‌شود
روز [illegible] / [illegible] می‌شود
هر که [illegible] / [illegible] می‌شود
[illegible] / [illegible] می‌شود
[illegible] / [illegible] می‌شود
[illegible] آتش [illegible] / [illegible] می‌شود

[illegible]

[illegible]

صاحب چمن از رنگ [illegible]	این نسخه [illegible]
محو دیدار تو [illegible] عالم [illegible]	صورت [illegible] آینه [illegible]
[illegible]	که [illegible]
سالک آمد [illegible]	[illegible]
خاک [illegible] دست کسی زیر شود [illegible]	[illegible]
فارغ از [illegible] بود هر که [illegible]	چه عجب عاشق اگر دیده [illegible]
چون [illegible] آغاز [illegible] انجام [illegible]	[illegible]
[illegible]	چه عجب عاشق اگر دیده [illegible]
که خیالش از دل [illegible] گره میشود	دست [illegible] از کار این گره میشود
در کشاد دل [illegible]	چون سپند آتش [illegible]
رشته [illegible]	تا [illegible] جبین گره میشود
گر کشاد دل [illegible]	این گره چون [illegible] گره میشود
[illegible]	صد هزاران عقده [illegible] ناخن گره میشود
چون خط از چهره آن ماه [illegible]	[illegible] آینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	که خنده [illegible] گریه [illegible] دارد
[illegible]	که در پیاله بود هر چه در کدو دارد
[illegible] عالم [illegible]	چه چشم که [illegible] گل [illegible] جستجو دارد
[illegible]	[illegible] این باغ [illegible] دارد
[illegible]	زحمت [illegible] که چاره [illegible] دارد
[illegible]	کشش توقع از آن آفتاب [illegible] دارد
کسی که [illegible] عالم [illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	کسی [illegible] دارد
[illegible]	دل [illegible] آرزو دارد
[illegible]	که در خانه بود هر که [illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible] میشود	[illegible] میشود
[illegible]	[illegible] میشود
[illegible]	[illegible] میشود
[illegible]	[illegible] میشود
[illegible]	[illegible] میشود

[illegible]

[illegible marginal text]

چون نمی‌دوزد [illegible] چشم تو آید بر زبان | آب حیوان می‌خورد [illegible] گشت لعل تو
نکته [illegible] نوشین تبسم [illegible] | لب [illegible] خجل از غنچهٔ خندان تو
[illegible] | [illegible] گرگان تو
نیست [illegible] | تا دل [illegible] که بر غلطان تو
بود [illegible] | دست [illegible] دامان تو
گفتم [illegible] | عرق [illegible] چشم [illegible] تو
تشنه [illegible] | سبز این [illegible] تو
صائب [illegible] | آشنا دیده [illegible] تو

لعل [illegible] خط دلنواز | زین [illegible] دل [illegible]
دور [illegible] | هر حلقهٔ زلف تو [illegible]
[illegible] تمام | کوتاه [illegible]
از کوه [illegible] | [illegible]
[illegible] | آنکه شکسته [illegible]
از طفل [illegible] | [illegible]
سودا [illegible] | روشن [illegible]
صائب [illegible] | [illegible]

[illegible marginal text]

[illegible marginal text]

[illegible] دل [illegible] | [illegible] داغ [illegible]
[illegible] | که [illegible] فراق [illegible]
[illegible] | چه صورت [illegible]
[illegible] | اگر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | اگر چون [illegible]

گر [illegible] | [illegible] دیده [illegible]
[illegible] | [illegible]
دست [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] چشم [illegible]
چون [illegible] | دست [illegible]
[illegible] | زلف [illegible]
صائب [illegible] | [illegible]

[illegible] دل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible marginal text]

[illegible]

ازان محیط که ... [illegible] دادم
نمانده گوهر [illegible] در محیط فلک
[illegible] که در عشق [illegible] دل آورده
[illegible] که [illegible] خم [illegible]

که [illegible] نم [illegible]
[illegible] دل [illegible]
اگر [illegible] هم [illegible]
که [illegible]

ز سوزه دل [illegible] چشم گریان [illegible]
[illegible]
که [illegible] از چهره [illegible]
[illegible] دل [illegible]
شده [illegible] داغ عشق [illegible]
که [illegible]
[illegible]

ازین [illegible]
هنوز [illegible] چشم [illegible]
که [illegible]
که تا [illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]

روان [illegible] آن [illegible]
[illegible]
ظالم [illegible] دل [illegible]
[illegible]

اندیشه [illegible]
[illegible]
[illegible]
در خانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گران از شوق [illegible] دادم
[illegible] از شوق [illegible] لطیف [illegible]
[illegible]

اگر [illegible]
ز شوق [illegible]
که [illegible] دل [illegible]

[illegible] لاله [illegible]
[illegible] آرام
[illegible]
صحبت [illegible] دل [illegible]
[illegible]
دیده [illegible]
[illegible] عالم بالا [illegible]
[illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شوق [illegible] آرام
[illegible]

آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
دام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در کف خاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز نور عارضت گیرد که شمع ... | اگر صد بار روشن ... خاموشش میکرد

دل ارباب محفل کل ... | کرست شمع ... دیگران ...

... | ... خاموشش میکرد

... | ... میکرد

ز خجلت ... | ... میکرد

... | ... میکرد

... | ... میکرد

چهره ... | عکس ... نشود

... | ... نشود

... | ... نشود

... | ... نشود

... | ... نشود

... | ... نشود

... | ... نشود

... | ...

[illegible]

[illegible]

... | ...

... | ... گردان

... | ...

... | ...

... | ... میکرد

... | ... میکرد

... | ...

... | ...

... | ... میکرد

... | ... میکرد

... | ... میکرد

... | ... میکرد

دل ... | ...

... | ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

عاشق از سرزنش خلق [illegible]	[illegible] باز کند
[illegible]	[illegible] آغاز کند
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] ناز کند
[illegible] صائب	[illegible]
صائب [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] حذر باید کرد	[illegible] حذر باید کرد
[illegible]	[illegible] حذر باید کرد
[illegible]	[illegible] حذر باید کرد
[illegible]	[illegible] حذر باید کرد
صائب [illegible] عالم	[illegible] حذر باید کرد

[illegible] کرد	[illegible] کرد
[illegible]	[illegible] کرد
[illegible]	[illegible] کرد
[illegible]	[illegible] کرد
[illegible]	[illegible] کرد

[illegible] کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شبنم چو آب سایهٔ نوشین را [illegible] — دولت نصیب [illegible] می‌شود
با تشنگی [illegible] — جوهر تمام ریشهٔ زنگار می‌شود
[illegible] آتشین دل [illegible] — [illegible] می‌شود

[illegible] تا [illegible] — [illegible] بسیار [illegible] شد
ای نظارگیان [illegible] — اگر [illegible] خورشید [illegible] شد
[illegible] — [illegible] خط [illegible] شد
[illegible] چشم [illegible] — [illegible] زبان [illegible] شد
ز [illegible] چشم [illegible] — [illegible] سیاه [illegible] شد
[illegible] — [illegible] آزاد [illegible] شد
ستاره [illegible] چشم [illegible] — چراغ هر که [illegible] آتشین [illegible] شد

هر که [illegible] می‌شود — خاک [illegible] غبار [illegible] می‌شود
[illegible] — هر کف [illegible] می‌شود
هر که [illegible] عالم [illegible] — در نظر [illegible] می‌شود
[illegible] — چشم [illegible] می‌شود
[illegible] — از نسیم [illegible] می‌شود

[illegible]

[illegible]

[illegible] شوق [illegible] — گر قطره [illegible] سیل شود [illegible] کرد
تو سعی [illegible] سعادت [illegible] — [illegible] کرد
[illegible] — [illegible] کرد
[illegible] — [illegible] کرد
[illegible] — [illegible] کرد
[illegible] — [illegible] کرد
[illegible] — [illegible] کرد

عشق [illegible] — آه [illegible] تیغ را [illegible] کند
[illegible] — طفل [illegible] خون [illegible] دل [illegible] کند
[illegible] — [illegible] کند
خار [illegible] چشم [illegible] — عشق [illegible] زبان [illegible] کند
شبنم [illegible] خورشید [illegible] — [illegible] کند
تا [illegible] — [illegible] کند
در دل [illegible] — [illegible] فولاد [illegible] کند
[illegible] — [illegible] کند
استخوان [illegible] — خون [illegible] کند

[illegible]

[illegible]

صبح در [illegible] می‌شود [illegible] | [illegible] که سینه صحرا می‌شود
[illegible] صبح [illegible] شب تیره‌ها | دل ز خون سینه [illegible] می‌شود
[illegible] شب [illegible] | [illegible] می‌شود
عشق [illegible] که خون دل [illegible] | [illegible] مضمون [illegible] می‌شود
صبح [illegible] | [illegible] می‌شود
آتش [illegible] | شب [illegible] می‌شود
[illegible] | [illegible] کیفیت صهبا می‌شود

[illegible] | [illegible] افتاده است
[illegible] | [illegible] افتاده است
[illegible] | [illegible] افتاده است
[illegible] | [illegible] افتاده است
[illegible] | [illegible] افتاده است
[illegible] خانه دل | [illegible] افتاده است
[illegible] | [illegible] افتاده است

[illegible] می‌شود | [illegible] می‌شود

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible] | اگر [illegible]

از [illegible] می‌شود | [illegible] می‌شود
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] می‌شود
عشق اگر [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] مضمون می‌شود
[illegible] لیلا [illegible] لاله [illegible] | [illegible] صحرا [illegible] مجنون می‌شود
تا توان [illegible] | [illegible] مضمون می‌شود

[illegible] افتاده | [illegible] افتاده
[illegible] | [illegible] افتاده
[illegible] | [illegible] افتاده
[illegible] | [illegible] افتاده
[illegible] | [illegible] افتاده

[illegible]
[illegible] افتاده

[illegible]

زخش نیاز که گرفتم ... می‌زند | بچشم خلوتهٔ [illegible] آب می‌کرده
بعید ... که [illegible] کشتگان دگر | وعده آن لب جام ... می‌کرده
بر آورند ... [illegible] جنت گل | بیا که او تو [illegible] حجاب می‌کرده
ز خط [illegible] و گفت ... | بچشم آینه [illegible] آب می‌کرده
عشق ... [illegible] | که هر دعا که [illegible] مستجاب می‌کرده
ز چیره [illegible] آفات [illegible] | کنون [illegible] بچشم [illegible] آب می‌کرده
دوا [illegible] | ز دوده دیده هر کس [illegible] می‌کرده
[illegible] | دراکه [illegible] می‌کرده

از ناله [illegible] سیار می‌کرده | از صورت [illegible] می‌کرده
در [illegible] | سکاین [illegible] می‌کرده
از [illegible] | این [illegible] زمین [illegible] می‌کرده
[illegible] | به نقطه [illegible] می‌کرده
[illegible] | هر خانه [illegible] می‌کرده
[illegible] | با برگ [illegible] می‌کرده

از [illegible] | در [illegible] گل [illegible] سیار می‌کرده

[illegible] | که از [illegible]
عجب [illegible] | چرا [illegible]
[illegible] | که [illegible]
[illegible] | از آن آتش که [illegible]
[illegible] | که [illegible]
ز زلف [illegible] | [illegible]

خلوت [illegible] شود | از [illegible] شود
در [illegible] | داغ [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود

[illegible] شود | [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود

[illegible]

[illegible]

زبرق و باد قدم وام کن [illegible] چمن	که نوبهار [illegible] پر و بال دیگر دارد
[illegible]	دل رمیده ما تا چه [illegible] دارد
[illegible]	اگر نه سیل چه حاجت [illegible] دارد
مشو [illegible] روز [illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد

دماغ عشق [illegible] می‌آید	[illegible] می‌آید
[illegible]	[illegible] می‌آید
[illegible]	[illegible] می‌آید
[illegible] دارد	[illegible] می‌آید
[illegible] ایام بهار [illegible] دارد	[illegible] می‌آید
[illegible]	[illegible] فریادرس می‌آید

جواب این غزل حافظ شیراز که گفت
مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید

چو لاله [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

خنده [illegible] بلند	[illegible] بلند
[illegible]	[illegible] بلند
[illegible]	[illegible] بلند
[illegible]	[illegible] بلند
[illegible]	[illegible] بلند
[illegible]	[illegible] بلند
[illegible]	[illegible] بلند

وقت است [illegible]	باغ از شکوفه [illegible]

صائب ز فرق فرده روز [illegible]	چون [illegible] صبح [illegible] کی شود

ز لعل [illegible] لب آن طاق ابروان [illegible]	گر [illegible] [illegible] نخستین [illegible]
بلبل [illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] که [illegible]
[illegible]	چو [illegible]
[illegible] ضعیف از [illegible]	کو [illegible]
ز [illegible] قرون [illegible]	[illegible] که در [illegible]

آلوده [illegible] دریا چرا شود	منت کش علاج طبیبان چرا شود
موری که پای او ز قناعت به گنج رفت	قانع به بوی سفره سلیمان چرا شود
گندم [illegible] ز دل خاک رسته	آدم فریب ذوق [illegible] چرا شود
[illegible] صبح [illegible] خنده [illegible]	[illegible] کس [illegible] نمایان چرا شود
در [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] چرا شود
تا بر [illegible] سوار [illegible] ز خود [illegible]	آن [illegible] [illegible] چرا شود
تا [illegible]	[illegible] چرا شود
کوتاه کن [illegible] ز خود [illegible]	کس [illegible] چرا شود
صائب [illegible] کس [illegible] دل [illegible]	در [illegible] کس [illegible] چرا شود

خط [illegible] دهان لعل [illegible] کیست که [illegible]	در [illegible] پنهان شده را
[illegible] که [illegible]	تخم [illegible] خاک [illegible] شده را
دل [illegible] تو [illegible]	قطره [illegible] نمایان شده را
[illegible] از [illegible]	در [illegible] شده را
شادی [illegible]	برق از ابر نمایان شده را
از [illegible] گویان [illegible]	[illegible] شده را

دور [illegible] دل [illegible]	از [illegible] خفته هنوز
در [illegible] که ز [illegible]	در خلوت [illegible] خفته هنوز
[illegible] که [illegible]	ناقص [illegible] آن [illegible] خفته هنوز
در [illegible]	[illegible] که [illegible] خفته هنوز
در [illegible]	در [illegible] خفته هنوز
[illegible] کس که [illegible]	[illegible] دل [illegible] خفته هنوز

ستاره [illegible] هوا دارد	که [illegible] هوا دارد
ز [illegible]	ز [illegible] دل [illegible] هوا دارد
[illegible]	که صبح [illegible] دل [illegible] هوا دارد

[illegible]

از سنگ سر آب کی ... شود — نکهت ... سبحه برد ...

هر کس که ... آشنا شود — ... بیشتر ... بطلبی ...

این ما ... رسد ... شود — طلع نفس ... شود ...

نعمت نصیب ... شود — احسان ... بکار ...

آینه ... صاف شود — کرده ... گرفت ...

دستی که ... آشنا شود — صاحب ... کرده ... بهشت

[illegible]

هر بلبلی که بر گل از خار نشود — در ... گلشت گلزار نشود

اگر ... غلط ... حسرتست — از ... هر که ... بیدار نشود

هر ... که ... — ... که ... بیمار نشود

با ... — ... زلف ... زنار نشود

[illegible]

[illegible]

نقشی نکو نه در این خاک ... — اگر نه عالم ... تنهای دل ماست

چو داغ لاله ... — کسی که ... دل ماست

کدام ... — ... دل ماست

... — ... دل ماست

... — ... دل ماست

... — ... دل ماست

... — ... دل ماست

... — ... دل ماست

... — ... دل ماست

نگاه دیوانه را اول ... سنگ میکند — ... سنگ میکند

... — ... میکند

... — ... میکند

... — ... میکند

... — ... میکند

... — ... میکند

... — ... میکند

[illegible]

[illegible]

عشق ... نیست که اندر ... [illegible]	... [illegible] ... خواهد
... [illegible]	هر که ... جدا از کاروان خواهد
... [illegible]	... نام اگر ... خواهد

نام منصور در جام ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	آب تیغ و شور دریا ... [illegible]
عشق ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	گرچه ... [illegible]
آب ... [illegible]	تیغ او ... [illegible]
آه تو سینه ز غبار ستم را ...	... [illegible]
زیر بار منت ابر بهاران نیستم	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	هر کسی ... [illegible]

... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	هر کس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

آدمی ... شیر را خونریز تر	در لباس نرم خویی ... [illegible]
زاهد از دوزخ ... نصیب ... [illegible]	این تنور سرد ... [illegible]
... [illegible]	نیست ممکن ... [illegible]

... [illegible] میکرد	... [illegible] میکرد
عشق در کف ... [illegible]	حسن امروز که آیینه صفا میکرد
... [illegible]	... [illegible] میکرد
عاشقان ... [illegible]	زیر پای که نظر ... [illegible]
در دل سخت تو تأثیر ... [illegible]	کوه را ناله من بادیه پیما میکرد
دل ... [illegible]	از ... بادیه را ... دریا میکرد
وصل جاوید حجاب ... [illegible]	... [illegible] میکرد
... [illegible] غزل	... [illegible] میکرد

در چمن جلوه گران ... [illegible] میکرد	ناله ... [illegible] میکرد
... [illegible]	کوه ها را که ... [illegible] میکرد
... [illegible]	... [illegible] میکرد
... [illegible]	... [illegible] میکرد

[illegible]

دیدهٔ آیینه را در طاق نسیان می‌گذاشت | گر نبود از شوق دیدارت چه با دل می‌شکست
خط آمد تا درونش کرد [illegible] | نان خود را چون آب روی سائل می‌شکست
سالها از صحبت تن بود جان دلشکست | سیل با این خاکساری راه منزل می‌شکست
یک نفس صائب [illegible] | هر که چون صائب نماز تیغ قاتل می‌شکست

کرده‌ام روزی [illegible] کعبه دادم | تو حیاتی و منم از خط غبار آوردم
ساغر لبریز [illegible] عشق داده | وصل را [illegible] آوردم
دیده تر کاغذ ابری شده از عشق ترا | همچنان گرد دل [illegible] افشاندم
صبر و غیرت [illegible] بر زوال خانه‌ام | [illegible]
در گلویم چون نی [illegible] | قطرهٔ چند [illegible]
بسکه بردم [illegible] | کوه با خاطر [illegible]
کرده‌ام صائب [illegible] | زان گل [illegible] خار خار آوردم

زخمهٔ تو که درد دل [illegible] باشد | تو چون کسی که [illegible] شکسته باشد
اگر حباب تو [illegible] | اگر کریم تو [illegible] باشد
بحرف [illegible] دل [illegible] | تو چون بحرف درآیی [illegible] باشد
تمام مشکل عالم درین گره بسته است | چو دل گشاده شود مشکلی نباشد

دولت [illegible] طلب باید کرد | گریه چون شمع [illegible] باید کرد
[illegible] | [illegible] طلب باید کرد
صبح صادق شود [illegible] | [illegible] طلب باید کرد
[illegible] | [illegible] باید کرد
[illegible] | [illegible] باید کرد
[illegible] | [illegible] طلب باید کرد
[illegible] | [illegible] باید کرد
هست [illegible] | صائب از [illegible] طلب باید کرد

[illegible] خاک که آن [illegible] پاک برد | [illegible] خاک برد
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] خاک برد
[illegible] | [illegible] پاک برد
[illegible] | [illegible] پاک برد
[illegible] | [illegible] پاک برد

[illegible] پاک برد

که چون لطف شود [illegible] می‌کند

چو صبح در دل [illegible] می‌کند

که آب [illegible] می‌کند

[illegible] نفس [illegible] می‌کند

در چشمهای [illegible] صبح [illegible] می‌کند

نصیب شبنم [illegible] می‌کند

هر که عشق [illegible] می‌کند

چو فصل [illegible] حکایت [illegible]

اگر ز ضعف [illegible]

[illegible]

کرم لطافت در رسوایی او گشته

در او لیلی کلاه [illegible] گشته

[illegible] او گشته

عاشق اگر [illegible] بالای او گشته

[illegible] زلف [illegible] او گشته

هر که [illegible] لطافت [illegible] او گشته

[illegible] او گشته

[illegible] سودای او گشته

[illegible] او گشته

پاک گر شود [illegible]

آبرو [illegible]

[illegible]

صحبت [illegible]

[illegible]

[illegible] این [illegible]

آنچه [illegible] از دنیا [illegible]

جلوه [illegible]

هر چه [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کرا [illegible]

از [illegible] دارد

[illegible] شبنم [illegible]

[illegible]

شب [illegible]

[illegible]

[illegible]

شب [illegible]

چشم [illegible] عالم [illegible] دارد

از حیا [illegible] گل [illegible] دارد

گل این باغ [illegible] دارد

صبح [illegible] نفس [illegible] دارد

هر که [illegible] شبنم گل چشم [illegible] دارد

هر که در [illegible] دارد

هر که [illegible] دارد

[illegible]

از شرم اگر چه نیست زبان طلب مرا
خیاطت حلقه بر لب جانم نمی‌کشند
سنگی که میزند به سر انجمن نسیم
دست نوازشیست که بر دوش می‌کشند
صائب لبش ... [illegible]
تا نازنیست بار تحمل نمی‌کشند

بستر مطلب که پس از دل یار برود
ثمر چون پخته گردد خود بخود از بار برود
حدیث تلخ بخود از دهان یار برود
چو تکلف فتاده ساغر ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

زنگ ... [illegible]
[illegible]
دل درست گره دستگاه طول امل
در شکفته خانه ... [illegible]
چو غنچه سبز شود هر کجا گذارد پا
کسی که آب رخ ... [illegible]
[illegible]
بهشت ... [illegible]

هر که از گریه ... [illegible]
همت از مردم کوتاه نظر مطلب
[illegible]
دل صد پاره ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دل ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شکفت | [illegible] صبح [illegible] شکفت
[illegible] | [illegible] شکفت
تا [illegible] | رشته [illegible] شکفت
خانه [illegible] گردون [illegible] شکفت | صبح [illegible] خنده [illegible] شکفت
تا [illegible] عالم [illegible] | [illegible] صائب [illegible] شکفت

زان [illegible] | زان [illegible] عنبر [illegible] باشد
امید [illegible] بسمل | زان قطره [illegible] آب [illegible] باشد
موقوف [illegible] | گر تو [illegible] باشد
از دامن [illegible] ابریست [illegible] | رنگ [illegible] باشد
از سنبل [illegible] | از زلف [illegible] باشد
جایی که [illegible] ناله [illegible] | [illegible] باشد
زنهار [illegible] | طفلی که [illegible] آموزد [illegible] باشد
برباد [illegible] حباب [illegible] خود را | چیزی اگر حباب [illegible] باشد
لبهای [illegible] آلود [illegible] دل و جان [illegible] | زان تیغ [illegible] که [illegible] باشد
لب [illegible] | آیینه اگر [illegible] باشد
[illegible] | صائب [illegible] باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] میشود لب | دل [illegible]
[illegible] التفات [illegible] | [illegible] لطف [illegible]

جائی که حسن [illegible] هیچکس نیست اینجا | ز عشق حال [illegible] هیچکس نیست اینجا
[illegible] زبان [illegible] نگاه دارد | عیار شوق [illegible] هیچکس نیست اینجا
[illegible] | [illegible] هیچکس نیست اینجا
[illegible] نصیب [illegible] | [illegible] هیچکس نیست اینجا
حباب [illegible] | [illegible] هیچکس نیست اینجا
اگر چه خانه [illegible] | [illegible] هیچکس نیست اینجا
[illegible] دریا [illegible] | [illegible] هیچکس نیست اینجا
[illegible] | علاج درد [illegible] هیچکس نیست اینجا

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

غفلت ما کاروان را بیابان کرده است | [illegible]
گر خیمت آورده ز لغزش گرفتار هجوم | [illegible]
گرچه با طالع نه بزم [illegible] | از درون [illegible] کتاب [illegible]
هر که آزاد است [illegible] میشود | [illegible]

زخم گل [illegible] از نوای آبدارم میکشد | شور بلبل خجلت [illegible] میکشد
از درون سینه [illegible] | دور [illegible] انتظارم میکشد
دور [illegible] که دل [illegible] آه [illegible] | گر شوم [illegible] قرارم میکشد
آنکه دامن [illegible] | آستین [illegible] میکشد
[illegible] فصل [illegible] | خاک گل کردن ز [illegible] میکشد

شوقی [illegible] کشیده | از [illegible] کشیده
آه ازین شور [illegible] که ناز دو لب [illegible] | از [illegible] کشیده
هیچ [illegible] جای زمین [illegible] | ناله را در گوشه [illegible] کشیده
سینه گر [illegible] آور [illegible] | از [illegible] کشیده
[illegible] | [illegible] کشیده
[illegible] حلقه [illegible] | [illegible] کشیده

نگه گردون [illegible] | ز [illegible] کرد
[illegible] | که [illegible] کرد
[illegible] | [illegible] کرد

[illegible] کرد | [illegible] کرد
گر [illegible] | گر غبار دل [illegible] کرد
[illegible] | وقت آن [illegible] کرد
از [illegible] | [illegible] کرد
[illegible] شود | هر [illegible] کرد
تا [illegible] عشق [illegible] | چشم [illegible] کرد
[illegible] | [illegible] کرد
[illegible] | [illegible] کرد
[illegible] | هر که [illegible] کرد

[illegible] میکرد | [illegible] میکرد
[illegible] دارد | [illegible] میکرد
از [illegible] | آدمی [illegible] میکرد

[illegible]

باز آورا ... [illegible]	که ... [illegible]
... چشم ... [illegible]	ز موج ... ماه ... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	دل عالم ... [illegible]
... [illegible]	که ... [illegible]

... حسن ... بازی می‌کند	برق وار ابر بهاران تیغ بازی می‌کند
حسن ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	اگر ... [illegible]
... [illegible]	دست ... [illegible]
... [illegible]	چون ... [illegible]
حسن ... [illegible]	... [illegible]
... ماه ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	ساده ... چابک سواری می‌کند

دل سودا زده کان گوشه نشین می‌گشت	داد ... در زمین می‌گشت

[illegible]

[illegible]

... دیدن تو چه ... [illegible]	اگر شکسته ... [illegible]
... [illegible]	که ... [illegible]

خرمن صبر ما ... چکد	... [illegible] چکد
... [illegible]	دل چون موم ما ... چکد
... [illegible]	... [illegible] چکد
... [illegible]	... [illegible] چکد
آتش ... [illegible]	... سوخته جانان چکد
... [illegible]	... [illegible] چکد
... [illegible]	این شرر تا به دل سوخته جانان چکد

از نگه ... دل افزون شود	هم چو ... شود
... [illegible]	... [illegible] شود
... [illegible]	... [illegible] شود
... [illegible]	... [illegible] شود
... [illegible]	از خط ... شود
... [illegible]	... [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحذر از چهره سبزی که گلگون فتاد
دیده از [illegible] آن لعل لب [illegible] فتاد
[illegible]
[illegible]

ذره در چهره کمالست مرا ذره کند
چه لایقست که اظهار ذره ذره کند
ذره نیست اگر زیر تیغ او کشتم
که در کجا [illegible] نه آفتاب [illegible]
[illegible]
که ذره روی زمین آفتاب ذره کند
[illegible]
[illegible]
که چو [illegible] کسی آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
عجب عجب که [illegible] اهل [illegible]
[illegible]
که چو [illegible] که آفتاب ذره کند
نسیم تیغ [illegible] گرد آن [illegible]
[illegible]

[illegible]

عاشق از عشق معشوق [illegible] | کعبهٔ اهل دل [illegible] نشان [illegible]
در دل [illegible] | این [illegible] که در فصل خزان [illegible]
[illegible] | تیر [illegible] کمان [illegible]
[illegible] | که [illegible] کمان [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | دل [illegible] زبان [illegible]

[illegible] | [illegible] آفتاب [illegible]
تو چون [illegible] | گر [illegible] چشم [illegible]
[illegible] | علاج [illegible] از گلاب [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | از آن [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
از [illegible] دل [illegible] | [illegible]
چه گل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

از [illegible] | [illegible] جام جهان [illegible]
[illegible] | دل [illegible]
[illegible] | از [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
گل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

برقی از مزرع ما جست که خرمن [illegible]

[illegible]

اگر چشمت [illegible] طبیب خواهد شد

طبیب اگر [illegible]

[illegible] خواهد شد

[illegible] خواهد شد

[illegible] خواهد شد

[illegible] خواهد شد

[illegible]

[illegible]

بجز سیاهی دل با صفت [illegible] | که این نگه که بر او سایه [illegible] دارد

بافسون چاره [illegible] نفس [illegible] | [illegible] بال و پر [illegible] دارد

[illegible] | که چشم [illegible]

[illegible] | [illegible] دارد

[illegible] | [illegible] دارد

[illegible] | [illegible] دارد

نیست ممکن [illegible] آن چاه زنخدان خشک شود | حسن از آینه [illegible] که دیگر شود

و هر نگه تو هر جا که [illegible] آید | لب رنگین بخندان غنچه تصویر شود

[illegible] | این نه حسنیست که [illegible] شود

در [illegible] آتش [illegible] کرد | سینه [illegible] شود

آب [illegible] فولاد [illegible] | [illegible] اگر [illegible] شود

[illegible] | چشم صایب [illegible]

خط او نو خط [illegible] دیده دارد | کلاه گوشه [illegible] دارد

هنوز [illegible] | هنوز سبزه خطش [illegible] دارد

هنوز نرگس [illegible] | هنوز [illegible] دارد

چو از زمین [illegible] | صبح عیشیست که [illegible] کرده

عاشق از زخم زبان باک ندارد [illegible] | آتش [illegible] این خانه [illegible] کرده

دل [illegible] | سیل [illegible] کرده

مردم آزار [illegible] | [illegible] کرده

دامن [illegible] صیادان [illegible] | [illegible] کرده

چه خیالست [illegible] | [illegible]

هم [illegible] خورشید [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

هست [illegible] | شب [illegible]

[illegible] | [illegible]

صایب از [illegible] | [illegible]

هر که او [illegible] | خانه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفیدی کعبه را چشم تو خالی میکند | کف دریا ز شوق [illegible] میکند

ز شوق خاک [illegible] | که سیل [illegible] میکند

[illegible] | که [illegible] میکند

[illegible] | که [illegible] آن [illegible] میکند

[illegible] | که [illegible] از [illegible] میکند

اگر [illegible] | که [illegible] میکند

از نظر دور [illegible] شود | طفل [illegible] آئینه [illegible] شود

[illegible] | این [illegible] شود

چند [illegible] | [illegible] شود

[illegible] | [illegible] شود

[illegible] | این [illegible] شود

[illegible] | [illegible] شود

[illegible] صائب | [illegible] شود

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] میکرد | [illegible] میکرد

[illegible] میکرد | [illegible] میکرد

[illegible] | تا شوق [illegible] میکرد

[illegible] | [illegible] میکرد

[illegible] آرام | [illegible] میکرد

[illegible] | [illegible] میکرد

[illegible] | [illegible] میکرد

[illegible] | [illegible] میکرد

[illegible] | صائب [illegible] میکرد

[illegible] میخورند | این [illegible] میخورند

[illegible] | [illegible] میخورند

[illegible] | از دل [illegible] میخورند

[illegible] | [illegible] میخورند

[illegible] صائب [illegible] | [illegible] میخورند

صائب [illegible] | [illegible] میخورند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر بجز دوست کسی ... تو ... | گردید آه چو مرغ ... سنبل ...

فیضم مستور ز رخ آفتاب برآمد | گل ز رخ چیانه حجاب برآمد

هر قدمی از ... که نظاره ... | ... سیر از شتاب برآمد

شکوه ز ... دگر ... | آه دل ... مراز خواب برآمد

قطره ... سیاه ... | خون ... شراب برآمد

از لب ... خوش ... | آبله سیراب ... برآمد

در من ... صبح ... | ... آفتاب برآمد

آه که ... | کرد ... چو حباب برآمد

از ... تیره ... شیم | ... دل ... برآمد

گر ... | کرد ... کباب آمد

... | گل ... کباب برآمد

گر ... صائب | ... برآمد

ظاهر ... تو گرفتار شود | دانه ... گرفتار شود

... | هر که ... طلب ... شود

... | ... زنگار شود

... که ... | ... سیکرده

نفس ... | ... سیکرده

دولت ... | سیل ... سیکرده

شمع ... | هرچه در دل بود ... سیکرده

در طلب ... | ... سیکرده

... | تشنه ... روانی

... | ... سیکرده

گر ... | هر که ... سیکرده

... | هر که از ... سیکرده

از قضا چشم سیاه تو بیادم آمد | قدر ... نگاه تو بیادم آمد

... دیدم | صف ... سیاه تو بیادم آمد

دل ... | ... تو بیادم آمد

برق ... دیدم | ... نگاه تو بیادم آمد

... | ... نگاه تو بیادم آمد

صائب از ... | سینه ... آه تو بیادم آمد

[illegible]

صائب این غزل [illegible]

[illegible]

اندرون آتش [illegible] تو دل آب می‌شود

گوهر [illegible] می‌شود

[illegible] آفتاب می‌شود

[illegible] سیلاب می‌شود

[illegible] می‌شود

[illegible] مهتاب می‌شود

صائب [illegible] می‌شود

[illegible]

هرچه در راه خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

از غبار جسم ملکت [illegible]
وادی [illegible]

دل درین [illegible] شود
هر که [illegible] شود

[illegible]

[illegible] آید
[illegible] می‌آید
[illegible] می‌آید
[illegible] می‌آید
آنچه می‌آید از [illegible]
از [illegible] می‌آید

[illegible]

بیش از این ... [illegible] ... در خلوت شاه ... [illegible]

[illegible] ... حور ... [illegible]

[illegible] ... بیش از این ... [illegible]

[illegible]

وقت ... [illegible] ... آید

خیال خال تو آمد ... [illegible] ... چشم

[illegible] ... تو آهی برآوردم از دل

[illegible] ... آید

[illegible] ... آید

[illegible] ... دارد

[illegible] ... دارد

[illegible] ... دارد

[illegible] ... لطف ... [illegible]

[illegible] ... رود

[illegible] ... روش

[illegible] ... گفت

[illegible] ... گفت

کمند زلف تو ... آفتاب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] رسیده اند | کس [illegible] کشیده [illegible] دارد
اگر [illegible] عمارت افتاده است | غریب [illegible] صحرا [illegible] دارد
[illegible] که [illegible] | [illegible] آتش [illegible] دارد
هزار [illegible] تیغ تو باد | که [illegible] دارد
لب [illegible] از [illegible] | [illegible] دارد
تو [illegible] عالم [illegible] | که [illegible] دارد

[illegible] دارد | [illegible] دارد
[illegible] | [illegible] دارد
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] دارد
[illegible] | [illegible] دارد

[illegible] شود | [illegible] شود
[illegible] کنند | [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود
[illegible] | [illegible] شود

خسرو خاور که [illegible] دگر [illegible] | [illegible] باغ و بهار [illegible]
[illegible] تو کار [illegible] | [illegible] مشغول [illegible]
زلف [illegible] | [illegible] اگر [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] آورده | [illegible] آورده
[illegible] | [illegible] آورده
[illegible] | [illegible] آورده
[illegible] | [illegible] آورده
[illegible] | [illegible] آورده
[illegible] | [illegible] آورده

این [illegible] کشته اند | [illegible] اند
[illegible] | [illegible] اند
[illegible] | [illegible] اند
[illegible] | [illegible] اند
این [illegible] | [illegible] اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حذر کن از [illegible] عشق [illegible]	که هر برگ [illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
ز قحط [illegible] دل	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد
[illegible]	[illegible] دارد

دل ز [illegible] شود	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
در تماشای [illegible]	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
عاشقان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] خیزد	[illegible] خیزد
[illegible]	[illegible] خیزد
[illegible]	[illegible] خیزد
[illegible]	[illegible] خیزد
[illegible]	[illegible] خیزد
[illegible]	[illegible] خیزد
[illegible]	[illegible] خیزد

[illegible] دارد	[illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

از جلوه تو رنگ ز رویت نچکیده
[illegible]

حباب چشم ... می‌کرد
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این ... [illegible] ... شکند / ... [illegible]

... [illegible] ... شکند / ... [illegible]

... [illegible] ... شکند / ... [illegible]

... [illegible] ... شکند / ... [illegible]

... [illegible] ... شکند / ... [illegible]

... [illegible] ... شکند / ... [illegible]

... [illegible] ...

ز عکس عشق تو ... [illegible] ... آورد / لاله ... [illegible] ... آورد

... [illegible] ... / ... [illegible] ... آورد

... [illegible] ... / ... [illegible] ... آورد

[illegible]

[illegible]

حدیث عشق که چون دل ... [illegible] / که ... [illegible] ... گردد

... [illegible] ... عالم ... / کلاه ... [illegible] ... کلاه گردد

هجوم خلق ... [illegible] / علم ... [illegible] ... سپاه گردد

... [illegible] / ... [illegible] ... گردد

نسیم ... [illegible] / ... [illegible] ... گردد

... [illegible] / ... [illegible] ... گردد

... [illegible] / ... [illegible] ... گردد

... [illegible] ... داده / ... [illegible] ... داده

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بند چشم گرانی که سرمه [illegible]	کدام شراب [illegible] چکیده ئی
کف حادثه را چون [illegible] نیست	[illegible] که خزان رسیده ئی
[illegible] سلسله	نفس [illegible] که برکشیده ئی
[illegible] اگر در جهان بود صائب	مرا کدام غزل از قصیده ئی

شد فنا هر که سر از تیغ شهادت دزدد	[illegible] هر که [illegible] درین دریا زد
هر کسی صائب [illegible] خود را [illegible] غرض نمود	دست [illegible] ما [illegible] استغنا زد
آب [illegible] روشن که [illegible]	دیده [illegible] از آینه [illegible] زد
ادب [illegible] که سر در قدم تیغ [illegible]	چون صائب آنکه درین بحر [illegible] زد
صائب [illegible] لب [illegible] نکند	که ز [illegible] کس [illegible] زد

ز غنچه [illegible] صبا [illegible] غم [illegible] آید	رسانم که آب [illegible] ز خاک [illegible] غم [illegible] آید
بگوش [illegible] شکستن [illegible]	[illegible] از دل [illegible] غم [illegible] آید
عجب [illegible] ز خوان [illegible]	عزیز مصر [illegible] ازین کم [illegible] آید
غبار [illegible] صحبت [illegible]	[illegible] نقش [illegible]
[illegible]	اگر [illegible] عالم [illegible] آید
اگر [illegible] صائب [illegible]	چه [illegible] که [illegible] صبح [illegible] آید

[illegible]

[illegible]

[illegible] بلبلی که [illegible] گل	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
صائب [illegible]	[illegible]

آنجا که غنچه [illegible] بلبل [illegible] شود	[illegible] شود
می [illegible]	[illegible] شود
[illegible]	صائب [illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
[illegible]	[illegible] شود
آئینه خانه [illegible]	[illegible] شود
[illegible] اگر [illegible]	صائب اگر [illegible] شود

[illegible]	[illegible]

[illegible]

قانع نشود از خط استاد سخندان — حسنی که نگارش در خط بایست ببینند
این شیشه‌ای که نظر خیره نماید — در دست کدام آینه‌دار است ببینند
در شوق بهار این چه نسیمیست که هر سو — در دست چه بالا این چه نگارست ببینند
چون ناخن شمار اولی این آتش — این خوش‌کش که در شوق بهارست ببینند
از شوق هم‌آغوشی آن مست دلها — کلها همه آغوش و کنارست ببینند
از دیدن صیاد اگر کمند دارد — این دشت که پرخون شکارست ببینند
آن نو گلشن که در گلشن نهانست نکو — آن گنج که در کسوت مارست ببینند
زان چشم که از چهره نگاه کرد نهفته — آن ماه که در زیر غبارست ببینند
چون بال فلک سیر زاندیشه برآرد — آنرا که در اندیشه یارست ببینند
در خانه خود جای که زان لب پنهست — در پیرهن غنچه چه خارست ببینند
زان چشم که از هر دو جهان گرد برآرد — ای بیخبران این چه سوارست ببینند
از چشمه کوثر نبود بهره گرنه — خاکی که بکنج لب یارست ببینند
این آن غزل اوحدی است که فرمود — ای بیخبران این چه بهارست ببینند

کس نیست که نسبت غمزه آن دلربا دارد — که چون آینه از چهره زیر نقاب دارد
با غیر که دورکار شکست از سر و خط — نکرده زیر دست نگارش که دستی دریغ دارد
ندیدم که یکی حسن چنین طاهر و ماهر — چه بالش درآن کشور که ده فرو دارد

میشود عارف جمال ذوالجلال از چو عرفان میشود — هیچکس با این همه عالم اگر آدم میشود
کیمیای آینه روی در جبل دارم — خاره در پیراهن یا سبزه خرم میشود
از عصای خود خطر دارد که … — با بصیرت از دلیل خویش محرم میشود
سایه رحمت که از ماکرفت … — سایه خورشید عالمتاب هم کم میشود
صبح کی تکمیل طفل … — هر که کسب از نسبت که آدم میشود
نیست از جسم … — در رگ این رحمت جانها خشکتر هم
خاک ازده ده … — گر دل کجایی برسر باغ خرم میشود

باده در شیشه و پیمانه هم سنگ میشود — سبزه بی بخت چو آینه هم رنگ میشود
تا فشاندم بجهان دست سبک پا چشم — شیشه و آینه زده خلاف تو سبک سنگ میشود
برد زمین میر … — سازد زکسی که ازین دایره دلتنگ میشود
کوه مکین تو در پله … تمام — این گرانسنگیست که محتاج … سنگ میشود
عمر را که … — … سیلاب که … سنگ میشود
بوی گل … — هم … تنگ میشود
هر که … خلق … — بحر و دریا … دامن سنگ میشود
قطره … سیر رود — … سیر رود

ز اثر سعادت تا فر و طلعت [illegible] — منشور دولتی که جبال بهار رسید

حاشا که کس ز شعشعه بازمانی نگفت — [illegible] خار تا فلک [illegible] رسید

بر آستان رسانده ام او تا بعید — این طفل نه سواد چنین تا کجا رسید

در طلب ز خضر مرا بی نیاز کرد — آسوده هر دمی که [illegible] رسید

صایب نه ام که شیم سرو برگ این غزل — این فیض از کلام ظهوری بما رسید

عشق بالا دست و جای نظرم داده ام — ساغر لبریز و دست [illegible] دارم عالم

از سر بر خاره صد رخ نم تماشا خورده ام — تا دم جانبخش چون باد بهارم عالم

گرچه چون مژگان [illegible] هستم ز اسباب جهان — همچو چون گریه بیاد اختیارم عالم

چون حباب هستم منفعل از صورت که داد — با همه زشتی دل صد آئینه دارم عالم

کر باب هم برده عالم را [illegible] — [illegible] دل و این [illegible] عالم

از رگ جان [illegible] — [illegible] لب [illegible] عالم

نزل خاصانست درد و داغ این [illegible] — با چه استحقاق داغ [illegible] عالم

کار من [illegible] — ورنه در روز ازل سامان کارم عالم

اگر دلم ز مقام رضا تواند کرد — غبار حادثه را توتیا تواند کرد

نگاه ناوکش [illegible] — [illegible] تواند کرد

[illegible] دست [illegible] مژگان [illegible] — ابرو چون [illegible]

که عالمی [illegible] دل آید [illegible] — رنگ اتفاق [illegible]

در [illegible] گفتن [illegible] — تیر نگاه [illegible] مژگان [illegible] شود

[illegible] — سینه [illegible] گفتگو [illegible] شود

[illegible] — در [illegible] آب [illegible] وصل [illegible] شود

دست [illegible] — [illegible] شود

[illegible] — [illegible] شود

که [illegible] دارم [illegible] — از [illegible] شود

دست [illegible] — هر که [illegible] عالم [illegible] شود

با خاطر [illegible] کدورت [illegible] — با [illegible] شکفت [illegible]

در [illegible] آب که کم [illegible] — [illegible] فلک [illegible] وصل [illegible]

باران [illegible] گشت را — در وقت [illegible] آهنگ [illegible]

سیلاب [illegible] — [illegible] کشاده [illegible]

[illegible] — از خود [illegible] گوشه [illegible]

[illegible] — آخر [illegible] شکفت

[illegible]

کجاست غیرت [illegible]	هر آنکه رفته دل [illegible] باید کرد
هنوز [illegible] گل [illegible]	[illegible] باید کرد
ز دوستان موافق [illegible]	[illegible] نسیم بهار باید کرد
[illegible]	[illegible] باید کرد

تا چهره تو [illegible]	شبنم [illegible] انفعال شد
در [illegible]	هرکس [illegible] بی مثال شد
کوتاهی [illegible]	[illegible] عال شد
در [illegible] سلام	[illegible] سوال شد
[illegible] کم	[illegible] زوال شد
[illegible]	[illegible] شد
[illegible] را	این آب [illegible] شد
صایب [illegible] جمال	آیینه [illegible] مثال شد

[illegible] نمی شود	این راه قطع [illegible] دل نمی شود
زنجیر موج مانع شور محیط نیست	مجنون [illegible] حایل نمی شود
گلگونه خجالت [illegible]	[illegible] قاتل نمی شود

[illegible]

زیر [illegible]	وصل [illegible] ساحل نمی شود
[illegible]	[illegible] مشکل نمی شود
[illegible]	[illegible] حاصل نمی شود

چو گل از خود آن مرده دل چیده باشد	که از [illegible] خندیده باشد
[illegible]	[illegible] خاریده باشد
[illegible]	[illegible] گردیده باشد
[illegible]	[illegible] باشد
[illegible]	[illegible] باشد
[illegible]	[illegible] باشد
[illegible]	[illegible] باشد
[illegible]	[illegible] باشد
[illegible]	[illegible] باشد
[illegible]	[illegible] باشد
[illegible]	[illegible] دیده باشد

[illegible] / [illegible] غلطیده باشد

[illegible]

[illegible]

دختر ملک ملاحت که گره تنها بود — هر سینه ذوق [illegible] کس که دلی دارد

هیچ دل از غنچه [illegible] خورشید نیست — چه [illegible] که [illegible] دارد

صائب این غزل [illegible] — [illegible] دارد

این نکته جگر [illegible] باشد — [illegible] که خط [illegible] جگر [illegible] باشد

با هر دو جهان عشق یکدل نتوان یافت — یک [illegible] باشد

ای برگ گل [illegible] که نشسته — در سایه [illegible] باشد

آتش که ز [illegible] نظر است [illegible] — باید [illegible] باشد

مانند حباب اگر ندارد [illegible] هیچ — [illegible] باشد

من [illegible] که زلف تو [illegible] — تا سنبل زلف تو [illegible] باشد

بال [illegible] آلوده [illegible] — این مرغ [illegible] باشد

[illegible] چه دارد [illegible] عاشق — نقشی که [illegible] باشد

[illegible] در چه شمار [illegible] — دریا چه قدر [illegible] باشد

صائب [illegible] — هر کس که [illegible] باشد

از سعادت [illegible] چه [illegible] بود — [illegible] بود

عشق [illegible] — [illegible] بود

[illegible]

[illegible]

شکوه از [illegible] زبان قلم — [illegible] پیشه

صائب [illegible] دل [illegible] — امروز [illegible] نیستان [illegible] پیشه

عشق غیورتر ز محبت کجا دهد — [illegible] دهد

یکبار در فراق تو خون خورده‌ام [illegible] — یک روز وصل [illegible] دهد

از [illegible] آنچه [illegible] — حاشا که [illegible] دهد

در عهد ما که [illegible] — [illegible] دهد

[illegible] — باید [illegible] دهد

[illegible] گل [illegible] — [illegible] دهد

[illegible] — آهن [illegible] دهد

صائب [illegible] دست [illegible] طریق عشق — تا بال و پر [illegible] دهد

دامن [illegible] گیاه ندارد — [illegible] ندارد

[illegible] دل عاشق [illegible] — [illegible] ندارد

روشن [illegible] — تیره بود [illegible] ندارد

در دل [illegible] سرو [illegible] — باد خزان [illegible] ندارد

[illegible] از آن لب [illegible] — آنجا [illegible] ندارد

[illegible]

[illegible]

عکس تو چون بخانهٔ آیینه جلوه داد | در پشت بام آینه مهتاب می‌شود
شبنم گل از شمامهٔ آفتاب [illegible] | دولت نصیب دیدهٔ بیخواب می‌شود
هر کس درین زمانه بد [illegible] | سجدهٔ خاص و عام بمحراب می‌شود
[illegible] | از [illegible] آنچه [illegible] می‌شود
[illegible] | [illegible] می‌شود

در چشم شوخ تو [illegible] نمی‌باید | که آهوی حرم [illegible] نمی‌باید
نگاه حسرت [illegible] | برای [illegible] نمی‌باید
چه حاجت [illegible] عقل [illegible] | [illegible] نمی‌باید
سبکروان [illegible] | برای [illegible] نمی‌باید
چه حاجت تحصیل علم [illegible] | ز خود برآمده [illegible] نمی‌باید
[illegible] نامه [illegible] | [illegible] نمی‌باید
رفیق [illegible] گل [illegible] | برای [illegible] نمی‌باید
[illegible] | نسیم صبح درین گلستان نمی‌باید

[illegible] | [illegible] نمایان باشد
[illegible] | [illegible] نمایان باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] خانه [illegible]
[illegible] | [illegible]

شکوهٔ اهل دل از [illegible] | این [illegible] که [illegible] زبان [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | شمع در انجمن انگشت [illegible]
[illegible] | [illegible] وقت [illegible]
[illegible] | در صفا [illegible] آیینه [illegible]
[illegible] | [illegible] زبان [illegible]

عاشقان [illegible] | صبح [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] | در [illegible] دیده [illegible]
[illegible] | رشته شمع [illegible]
شمع [illegible] | هر چه در دل بود از چهره [illegible]
در [illegible] | [illegible]
چهره [illegible] | [illegible] آیینه [illegible]
خال [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

کشیده جیب ... [illegible]	که از ... [illegible]
... منصور حجت ... [illegible]	که میوه خام ... [illegible]
کسی که راست ... [illegible]	چرا دهم ... [illegible]
... [illegible]	که از حلاوت آن لب ... [illegible]
... [illegible]	چرا دهم اندیشه ... [illegible]

تا نگه کردم ... زیر دیوارم [illegible]	عشق ... عالم سبکبارم [illegible]
با خیال یار ... [illegible]	... که بیدارم [illegible]
... [illegible]	... تا دم ... [illegible]
... [illegible]	... که بیدارم [illegible]
عاشق ... [illegible]	... دارم [illegible]

... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر لب آید ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	نقش ... [illegible]

... [illegible]	گل ... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

باغ ... [illegible]	گل ... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	این ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رگ ... بو تیغ ... کز آن خونها گذشت / شبنم از برگ گل آتش ... دارد

[illegible] ... شد ... / بشنو ... چون چشم لیلی دارد

لنگر از ... روان مطلب / هر که آسوده گذارد ... دارد

تو ... / در ... عالم ... دارد

صائب از گردش چشم که ... / که سخنهای تو کیفیت صهبا دارد

... که خواب صبح بود در جوانی لذت / ... لذت

... آمد از تو چون میوه بهشت / کرده ... مراد ... لذت

از بار ... هر کس که گرم ... / ... لذت

آن تیغ آمد ... / در کام تشنه است ... لذت

در پای ... میوه ... لذت دگر / ... لذت

... / ... لذت

این ... / ... لذت

در کس ... / در کام او ... لذت

... / ... لذت

صائب ... / اشعار ... لذت

... / ... لذت

[illegible]

[illegible]

... / در ... باشد لذت

آخر ... / دولت ... باشد لذت

این ... / ... باشد لذت

صائب ... / ... باشد لذت

... دگر / در دل هر ذره خورشید تابان دگر

... گل / نقل کردن ... دگر

... / ... دگر

... / ... دگر

... / از ... دگر

... / ... دگر

... / ... دگر

... / ... دگر

... / ... دگر

... / ... دگر

... / ... دگر

[illegible]

[illegible]

گناه شیخ [illegible] اول	چگونه شیخ غفران شود [illegible]
شود [illegible] آخر	[illegible]

[illegible] شود آخر	[illegible] شود آخر
[illegible] زلف [illegible]	بگفتن و شنیدن [illegible] آخر
[illegible]	[illegible] شود آخر
[illegible]	[illegible] شود آخر
[illegible] چشم [illegible]	[illegible] شود آخر
[illegible]	[illegible] شود آخر
[illegible]	[illegible] شود آخر

[illegible] خیال اگر	[illegible] چشم [illegible] خیال اگر
[illegible]	[illegible] انفعال اگر
[illegible] چشم [illegible]	[illegible] سوال اگر
[illegible]	[illegible] اگر
[illegible] چشم [illegible]	[illegible] چشم [illegible] اگر
[illegible] چشم شود	[illegible] اگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible] کرده	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده
[illegible]	[illegible] کرده

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

زینت حسن از جمال خط شود محسود را [illegible] / چشم خوبان میشود [illegible]

سبزه ای حسن را خط پرده [illegible] / شعله عارض بود در سایه [illegible] تر

[illegible] / گشت در ایام پیری [illegible]

شوق چون پا در رکاب [illegible] / کوه را از کبک [illegible] سبک [illegible] تر

سبزه خط [illegible] سودای [illegible] / در بهار [illegible] میشود [illegible]

[illegible] / میکشد [illegible] افزون [illegible]

گرچه از جانا [illegible] دیگر / بسته آن [illegible] از جا [illegible] دیگر

میکشم [illegible] / چشم [illegible] دیگر

خال آن [illegible] / [illegible] دیگر

پرده [illegible] / بسته [illegible] دیگر

لعل لبها را در آتش [illegible] / [illegible] دیگر

[illegible] / [illegible] از وطن [illegible] دیگر

گرچه [illegible] / [illegible] دیگر

[illegible] / [illegible] دیگر

میشود [illegible] / آب [illegible] دیگر

از خود [illegible] / [illegible] دیگر

گرچه از [illegible] / گوهر [illegible] باب

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

دل بود مایل [illegible] افشان شکست / [illegible] شکست

خط [illegible] / [illegible] شکست

[illegible] / [illegible] شکست

[illegible] / [illegible] شکست

[illegible] / [illegible] شکست

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] شکست

گرچه [illegible] شکست / [illegible] شکست

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

جام چون ماه شد از جشن شهنشه | مجلس بی سپهر از لعل لب او در جام

از خط سبز چهره شود آبدار تر | در نوبهار صبح بود پر بهار تر

با هم نوشت لطف و تعب بر رخش | [illegible] بود کم غبار تر

در دل خلد ز قهر فزون لطف محل | در چشم گل ز خار بود ناگوار تر

در پرده چشم جلوه کند حسن چشم | در زیر ابر ماه بود جلوه دار تر

گر راست گوید چشم باز در شکار | دست نگار بسته بود دلفکار تر

باشد وصال [illegible] گوید کنار | در کوه بسته رشته دامن [illegible] تر

افزود [illegible] قم از آه آتشین | تجانب [illegible] کم آورد تر

در پرده طول امل از درازی زیاده | از [illegible] کهن دیده دار تر

باشد [illegible] از درازی خیال | دولت شود [illegible] پایدار تر

صاحب [illegible] گشت [illegible] | چه اگر [illegible] خوارتر

کار ما [illegible] زلف [illegible] مگذار | با [illegible] دامن [illegible] مگذار

[illegible] خط [illegible] دوران | انگه امروز تو [illegible] مگذار

[illegible] روان [illegible] | با تامل [illegible] مگذار

[illegible] نشانها [illegible] نام | [illegible] مگذار

خاک [illegible] صد [illegible] | دور [illegible] ز دست [illegible]

ماه [illegible] بیم | در [illegible] سپهر [illegible] مگیر

از [illegible] آزردگان [illegible] | جای [illegible] نشود [illegible]

[illegible] آزردگان [illegible] | آب [illegible] از دریا [illegible]

[illegible] | گر ز [illegible] دریا [illegible] مگیر

[illegible] آید از دل [illegible] | گر [illegible] آید از دریا مگیر

[illegible] | دور و [illegible] در [illegible]

ماه [illegible] | [illegible] [illegible]

خاک [illegible] | از [illegible] مگیر

[illegible] ازین خاکدان | [illegible] جان مگیر

[illegible] | [illegible] ازین [illegible]

از [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

این برق [illegible] | [illegible]

[illegible] عشق | [illegible] جان مگیر

[illegible]

[illegible]

آنچنان کز روزن افتد در جهان روشن فضا ... [illegible] ... بقدر داغ دلها دیده را

از قرین بد ... [illegible] ... نگردد دگر
[illegible] ... در عالم خداوند دگر
[illegible] ... دگر
قطع امید از دو عالم ... دگر
... [illegible] ... دگر
... [illegible] ... دگر
اگر ... [illegible] ... دگر

[illegible] ... گفت ... [illegible]

گلشن ... [illegible] ... خود حیا

عارف ... [illegible] ... گذرد
... [illegible] ... گذرد
... [illegible] ... گذرد
... [illegible] ... گذرد
... [illegible] ... گذرد
صائب ... [illegible] ... گذرد

از لب لعل و عارض تو ... [illegible]
چشم ... [illegible] ... لطیف ...
هر حلقه زلف تو ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
صائب ... [illegible] ... خط

خط ... خال و خال ز خط ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

آب گوهر ... [illegible] ... | نقش ... [illegible]

دیگرست

[illegible]

تا دل غنچه ز چشم [illegible] شکر و قرار | گر ببو از جمله [illegible]

از تو [illegible] | [illegible]

[illegible]

تا نساز [illegible] خود را [illegible] طلبکار کمر | همچو خوبان [illegible] کمر

هر که را چون رشته در پیچ و تاب [illegible] | [illegible] کمر

[illegible] | رشته از [illegible] خود [illegible] کمر

[illegible] | [illegible] کمر

[illegible] | چشمتر [illegible] کمر

[illegible] | [illegible] کمر

[illegible] | [illegible] کمر

[illegible] | چشمتر [illegible] کمر

انتقام خویش را از خود [illegible] می‌کشم | رشته را [illegible] کمر

[illegible] | در کمر [illegible] کمر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چرا کاست پیوند او جستن نشان | ببین بصورت عجبی چه نشان رخسار

در هر چه جان افروز بود جلوه نمود | این شعله دو بالا شود از جلوه گلنار

هر بیت که از گوهر شاهان شده طالع | در جای دل لعل لب نوراند و الماس

در جامه گلگون که ناز کند آن شوخ | از لعل تو با تبسم که لعل شد دادار

چون آب که از پرده یاقوت نماید | جدا است تن نازکش از جامه گلنار

در جامه گلگون زمی او رخت عارض | با این دو سه آتش که بگذشته ز دیدار

لرزیده از تیغ بود موج لهراسش | جا جا بنگر آید از این قلزم و گلزار

در جامه آن آن گل رخسار غزلها | در جوشش گلزار بود ساغر سرشار

افروخته شد آب جگر خوردن ما | زان سینه که سینه به جامه گلنار

[illegible]

ای برده دل کافر از تو آینه دیگر | هر غنچه آینه تو آینه دیگر

با ناز نگه کرد بود در نظر من | هر ابر سیاه شب از آینه دیگر

برخیزد صد پاره از لب تو گل | از فرقه حجاب بود آینه دیگر

آن دلبر جهانگیر چه بکرد دل عاشق | صد داغ اگر غیر دل آینه دیگر

پیداست درین جمله که دارد | غیر از سر زانوی خود آینه دیگر

از سینه من گر چه از داغ تو گلکاری | سینه و دل الماس دو صد آینه دیگر

زده ز صبح ناز تو نقش لطف گلستان | زهی تن نشسته جگر ز تاب جگر

در این دو روز که بیننده دار ز گلزار | نگو ش جان دو دل از تیر جگر

ای حسن تو جان داده از گل لطف تو | در گلشن لطافت سر زلف جانانه تو

از لطف رخ در مجالست ... | عشقی که چشم از کاسه بود کوزه تو

از چشم تو اشک افتاده دل | از برگ بود لیکن سر سبز بود تو

ای لب تو غنچه تبسم دهن | نزدیک دل کرده از تو جدا تو

گوید نقطه حسن تو این نگاه | گوهر شود از گرد و بیعت لطیف تو

عشقی که کشد یک چشم و از | از خط لب یکوت لب آتش بر پای تو

ای غنچه که بگذارم غم عشق و از | هر چند شود سینه هر تنگ فضای تو

خوش است بکین نقطه دل | از آنکه بود آتش عشق تو پای تو

[illegible] | [illegible]

ای لطف رخت تماشای | هر کان زلف و زلف زیبای تو

هر چند که بر گشته بود تو | زلف تو خوش رخت دولتی تو

ای ... نقش لب سبز تو | این شعله چشم زده صورت بلند تو

در گلشن قطره لب جز دو کس | با بستر شکر دهان بلند تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هست فرخ چون روز طفلان عید ... هم | ... بروز ... خسروان هم

دلبر ... هست مرا ذوق جستجوی دگر | بروی نرگس جمعیت ... آرام بسوی دگر

مرا ... شود که ... | ... که بوی دگر

... مرا ... | ... بسوی دگر

جز اینکه گویم از دل آرزو ما را | نمانده هست مرا در دل آرزوی دگر

نشسته هست ... | کاین نماز ... وضوی دگر

چو ... | ... دگر

... | ... دگر

گفتگو ... کار عشق ... | ... دگر

... هست ... | ... دگر

... | ... دگر

... از ... | در ... بسیار ... بشتر

در عالمی که ... | در چشم ... بشتر

آتش دل از ... | در ... بشتر

... | ... بشتر

[illegible]

[illegible]

حلقه ... چشم ... را | طوق قمری ... قامت ... را

غنچه ... که ... گل را | گل که ... دل ... ما را

از دل ما ... | ... از دور ... را

در ... عشق | ... را

... | ... از عشق ما را

... یاد گیر | از ... یاد گیر

... | از ... آتش ... یاد گیر

... | ... یاد گیر

... | ... طریق ... یاد گیر

... | از دل ... یاد گیر

... | ... یاد گیر

... | از ... طریق ... یاد گیر

سینه ... کرده‌ایم در این فصل بهار | صبح ... کرده‌ایم در این فصل بهار

... | ... کرده‌ایم در این فصل بهار

ابر ... | ... کرده‌ایم در این فصل بهار

[illegible]

گفتم بود محبت برق و گیاه خشک | در جسم زار جلوه نما باد آتش تیز

بر چهره [illegible] نفس گرم زده است | گردیست [illegible] بر چشم [illegible]

آبی که مانده در جگر چو سبزه [illegible] | [illegible] خضر [illegible] چشم [illegible]

[illegible] که [illegible] | در دولت [illegible] کامل [illegible]

[illegible] فرح کن [illegible] | در [illegible] نفس [illegible]

مشکل که [illegible] از خاک [illegible] | آن [illegible] [illegible]

[illegible] | هر چند [illegible]

روزه صائب کیست که با عشق [illegible] | روزه [illegible] در [illegible]

تا چند [illegible] | صائب [illegible] هزار [illegible]

[illegible] آب برادر دریغ هزار | [illegible] آب برادر دریغ هزار

در این [illegible] | [illegible] تشنه [illegible] آب برادر دریغ

[illegible] | چو [illegible] برادر دریغ هزار

[illegible] | از این [illegible] آسیاب برادر دریغ هزار

[illegible] | [illegible] برادر دریغ هزار

دماغ [illegible] | [illegible] برادر دریغ هزار

[illegible] | در این [illegible] برادر دریغ هزار

صائب جمال [illegible] | [illegible] دارد [illegible]

[illegible] کشیده تو | [illegible] چشم [illegible] دیده تو

از [illegible] | [illegible] دیده تو

[illegible] جمال [illegible] | [illegible] دیده تو

عاشق [illegible] | [illegible] دیده تو

هر چند آفتاب [illegible] | [illegible] دیده تو

عاشق [illegible] | [illegible] کشیده تو

[illegible] | [illegible] دیده تو

[illegible] | [illegible] دیده تو

[illegible] | [illegible] دیده تو

[illegible] | [illegible] دیده تو

صائب [illegible] | [illegible] دیده تو

از صحبت [illegible] دل آگاه نگه دارد | این [illegible] آه نگه دارد

[illegible] | [illegible] نگه دارد

[illegible] مقصود | [illegible] آه نگه دارد

[illegible]

عیانم الف ... میعاد و ... / ز دوام ... خطی ... کردیم

بیرون فزاید نگاهی دل ز مردم خط یار / چشم ... بشکست ... دل ...

ننهد ... دل جانی ... ز قطان ... بشکسته / در قلب ... جانی دارد ... خط ...

تا تو ... جان ... آن ... / آن ... از ...

... ز لعل ... چشم ... / در دل ... خط ...

... عشاق ... / لعل ... خورشید ...

... که ... بلقیس ... / با کار ... این ...

چشم خون ز جمعیت دل ... / بر ... زلف خوبی ... بکشی ...

از چشم ... ز الفت ... / زین ... چو ... صبا ...

تا از تو ... نگاهت ... / از شب ... طفلان ...

بکشتر ز ... خوان ... / از ... خود ...

چشم ... نظر از ... / ... خود ...

از ... زلف ... / از ... زلف ...

نقطه ... / نقد دل ...

... / از زلف ...

[illegible]

[illegible]

شاهراه گشود ... کشت ... / ره ... گشت ... کرد ...

گر چه ... / با ... ز دست ... هموار

... / در ... انجام ... شکست ...

... / از ... در ...

در ... که ... / ... ز ... هموار

از ... خود ... / ... ره ...

در ... ز ... / چشم ...

ز ... / ...

... که ... / ... گره ...

بر دل ... / ...

تا چون ... / ...

... / ...

خط ... / ... بهار از ...

... گل ... / ...

... / ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیمانه‌ای از آن چشم و دهن می‌رسد امروز / نو خط ... از لب ... می‌رسد امروز

[illegible]

این نافه که از زلف ... می‌رسد امروز

[illegible]

جانانه منصور ... می‌رسد امروز

[illegible]

گر از گوشه گلشن کشیده‌ام امروز / ... کشیده‌ام امروز

[illegible]

[illegible]

از فروغ دل سیه کرده جهان بر خود نفس / پرتو مهتاب از دل [illegible]

نیست چون بادبیزن از عشق [illegible] نصیب / ساحل از دریا چه دارد [illegible]

برنمی آید [illegible] / از لعاب [illegible]

از فغان و ناله [illegible] طلب / حاصلی غیر از فغان دل ندارم [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / در بهاران [illegible]

نفس [illegible] / این [illegible]

[illegible]

چون نشست از [illegible] آغاز بود / دیگر از افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

با نقطهٔ زلف تو [illegible] | [illegible] کو هر کس
با خیالش دل [illegible] | بود مشغول [illegible] کو هر کس

باز دارم طلب خط غباری کو هر کس | سایه گرده [illegible] کو هر کس
سینه در نقش دل [illegible] | کشش [illegible] کو هر کس
کرده گل چاک ز غم جامهٔ جان [illegible] | دیده‌ام [illegible] کو هر کس
[illegible] | [illegible] نافهم [illegible] کو هر کس
چه خیالیست دل از [illegible] | جلوه دیده‌ام از [illegible] کو هر کس
دیده‌ام نقش [illegible] | داده‌ام دست [illegible] نگاری کو هر کس
چون [illegible] | [illegible] کو هر کس
کرده‌ام [illegible] | به تامل [illegible] کو هر کس
[illegible] | داشتم از [illegible] کو هر کس
[illegible] | خورده‌ام [illegible] کو هر کس
[illegible] | گر دل [illegible] حصاری کو هر کس
[illegible] | بسته [illegible] کو هر کس

گر به نیم [illegible] در قفس | غلط آزاد [illegible] در قفس

چشم اگر [illegible] | پیشتر آید که این خانه [illegible] بس
[illegible] | [illegible] بس
در گرفتاری [illegible] | رشته [illegible] بس
از تو گل [illegible] | قفل [illegible] بس
هر که [illegible] | در [illegible] عاشقست و بس

[illegible] | تو گفتی [illegible] از من مجنون [illegible]
[illegible] | [illegible] از من مجنون
[illegible] | عرض [illegible] از من مجنون
[illegible] | حال [illegible] از من مجنون
[illegible] | [illegible] از من مجنون
[illegible] | [illegible] از من مجنون
[illegible] | قصهٔ زنجیر [illegible] از من مجنون
[illegible] | [illegible] از من مجنون

[illegible] قفس | [illegible] قفس
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آب شد ... [illegible] ... | که ... [illegible] ...

هر که بیند چشم بیمار خوشش | می‌شود ورد زبان ... [illegible] خوشش

توبه را بشکند ... [illegible] | لب میگون و چشم ... [illegible]

زر کاغذ بخط بخشیده است | آب حیوان ز شرم [illegible]

صبح عید است در دل شب قدر | در شکستن زلف رخسارش

مغز در استخوان شود شیرین | چون نگرد لب شکربارش

صلح داده است آب با آتش را | آتش آید در رخسارش

خار در پیرهن می‌شود ... [illegible] | هر که آید ... [illegible]

خون دل ... [illegible] عاشقان گردد | ... [illegible] عرق بر رخسارش

... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا نخفته در رخت ... غزل ...
هم ... بیت ...

از کرفتاری ... در ایام ...
کر ... بروی ...

... و نو بهار ...
در ... خاک ... تصویر ...

نشد ... چشم ...
و کر ... از خواب ...

چکونه ... از نرکس چشم ...
کر آب ...

زلیخا و دل ... ز ...
فتاده ... چشم ...

لیلا ...
اکر ...

فتاده ...
کو ...

ز ... زعفرانی ...
کر ...

کر ... دوار ...
کو تا ...

... چشم ...
کل ...

... عاشق ...
کر ...

...
...

[illegible]

[illegible]

...
خود را اخلاص ...

خلق ...
ماند ... کل ...

از ... چشم ... کل ...
چشم ...

از فیض ...
چشم ... از ...

از طاق دل ...
خود هم ...

...
آتش ...

چو ...
ز ... دارد ...

از ...
چو ...

کر ...
کر ...

...
کر ...

اکر ...
نخواهد ...

...
چکونه آب ...

...
کو ...

...
کو ...

...
نقل ...

[illegible]

دردا که من ز غمزهٔ ترک خویش الغطش
دارم چنین صبر نه زبان خویشتن

چون موج اگر کشتی این بحر نیکو را
فرصت خاقانم که بکیرم عنان خویشتن

صاحب اگر بکعبهٔ مقصد کجا رسد
دارد بزاد ره حصله از آستان خویشتن

در گلستان بلبل و در انجمن پروانه باش
هر کجا دارم تماشا ... خویشتن

گرد دین را چه ... جلوهٔ معشوق دان
گاه در بیت الحرام گاه در بتخانه باش

نور حسن لا ابالی ... بر روزن
عیش بر دوست ... ... خویشتن

جلوه بر روی ... خویشتن بر روی ... خویشتن
چه بر روی ... بر روی ... خویشتن

دامن هر گل بگیر ... کشمیر کرد
طالب حسن ... خویشتن

خضر راه ... ... دل ... آورد
در مذاق کودکان شیرینی ... خویشتن

تا نشوی ... چشم ... ... آفتاب
نوبت ... ... خویشتن

باجت ... عمر عزیز خویش را
در بهار ... در خزان ... خویشتن

سنگ طفلان ... کیفیت ... رطل گران
نشاء ... ... خویشتن

صحبت ... ... نداره و ... نادرکو
چون ... ... خویشتن

نازنین ... ... فراموش ... ام
... ... در جفا ... خویشتن

تا نگردد صاحب ... روشن ... شود
هر دل ... ... کرد ... خویشتن

... نفس ... بیت ... کعبه ... ره
... ... خویشتن

زلف ... خویش الحان ... ... ما
... ... حافظ خوش الحان خویشتن

تا ... ... که ... بر کوه خویشتن
بد ... ... خویشتن

طوطی از ... ... بر ... خویشتن
ای که ... ... از ... خویشتن

... خالی ... ... بر ...
... خالی ... ... خویشتن

دست ... ... خاک
هر که ... ... خویشتن

... ... خویشتن
عیب ... ... خویشتن

... ...
... ... خویشتن

... ... گردن
... ... خویشتن

... ... ام
... ... خویشتن

... از ... ... خویشتن
... ... کار خویشتن

... ...
... ... قرآن ... خویشتن

... ...
... ... خویشتن

در قطع ره عشق ... ...
کردم ... ... خویشتن

... ... ام
... ... خویشتن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صید دل ... که در سینه ... عشق	کرده تمام چشم ...
...	در ... اگرچه ...

... دل ...	...
...	...
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

...	... چشم همچو بادام ...
...	عاشق ...
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

در سینه دل از لطف تو گرد[illegible] شوخ | در کوچه[illegible] که چه بود جا[illegible]ش
داد تحکم[illegible] سال مرهم[illegible] | بهشت[illegible] کسی که[illegible]
صاحب[illegible] بخون دل[illegible] گاه[illegible] | هر کس[illegible] بهشت[illegible]

پرتو از رخ[illegible] از گوشت[illegible] آتش | دره در[illegible] گلستان آتش
[illegible] از سر[illegible] | [illegible] گل فصل[illegible] آتش
[illegible] جهت[illegible] | که[illegible] در آید[illegible] آتش
[illegible] | عشوه در[illegible] آتش
[illegible] گل[illegible] | تا کرد[illegible] آتش
حسن[illegible] | که[illegible] آتش
[illegible] | [illegible] آتش

هر که[illegible] نظر[illegible] | در[illegible]
[illegible] | اگر وقت[illegible]
خلق[illegible] حق[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیوانه[illegible] کرده است | از ناز[illegible]
[illegible] دل[illegible] | مژگان[illegible]
[illegible] | با شوق[illegible] چشم[illegible]
بر شاخ[illegible] گلستان | بنشست[illegible]
در[illegible] که[illegible] | [illegible]
چون سایه[illegible] گشته آید | آهو[illegible] رسیده در[illegible]
[illegible] که در جهان[illegible] | [illegible] در دل[illegible]
[illegible] | [illegible] از جهان[illegible]
در[illegible] | [illegible] جان[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوختم ... [illegible]	قطره‌ای ... چشم ... [illegible]
[illegible]	[illegible]
چون ... [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

سوز دل ... [illegible]	از گریبان سر برون آورد ... [illegible]
از گلاب ... دماغ ... [illegible]	[illegible]
میشمارم ... نسیم صبح را	[illegible]
[illegible]	[illegible]
ز نسیم صبح ... [illegible]	در دل ... [illegible]
از گذشت ... [illegible]	[illegible]
خار اگر ریزند ... [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زچراغ [illegible] داغ شود	[illegible] شمع [illegible]
[illegible] خود را [illegible]	[illegible]
[illegible]	کز [illegible] تیغ [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] دل در این گلستان

دل چون شود [illegible]	[illegible]
گردید [illegible] لعل [illegible] سینه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	دل از [illegible] بهار [illegible]
[illegible]	دل چون [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] دل [illegible]

[illegible]	[illegible] لعل [illegible]
هر که [illegible]	هر که چون لاله شود با دل پرخون [illegible]

[illegible]

از بوی که [illegible]	آتش [illegible] است در این باغ
بلبل [illegible] از خون جگر جام	گل [illegible] است در این باغ
[illegible] گل	[illegible] است در این باغ
[illegible]	[illegible] است در این باغ
[illegible]	[illegible] گل [illegible] است در این باغ
[illegible]	[illegible] است در این باغ
چون بلبل [illegible]	هر شبنم گل [illegible] است در این باغ
هر گل [illegible] غنچه [illegible]	[illegible] است در این باغ
[illegible]	از [illegible] است در این باغ
[illegible] دل [illegible]	[illegible] است در این باغ
[illegible]	[illegible] است در این باغ

[illegible] از دل [illegible]	[illegible]
[illegible] از فروغ سینه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

آب آن کس [illegible] / آب [illegible] دریغ

[illegible] / [illegible] دیوار دریغ

[illegible] / [illegible] دریغ

[illegible] / [illegible] دریغ

دل [illegible] / عاشق [illegible] دریغ

[illegible]

[illegible]

[illegible] / [illegible] چراغ

[illegible] / [illegible] چراغ

[illegible] / [illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

عارفان با جسم و اکره ... | زیر تیغ او ... گوهر شود خندان
... | ... گوهر ... عمان
صید چو گوهر ... از ... در ... ستم | تا ... دستی ... در ... دریا
... کو ... ز ... | دست ... گوهر غلطان
صید چو ... از ... | ... از ...

[illegible]

[illegible]

گوهر ما را نه دولت ... | دارد ... و اکره ...
تا ز ... سینه ... دل ... | قسمت کو ... چشم ...
در ... دل ... | ... بال ... و اکره ...
عالم ... | ... گوهر ...
... | گوهر ...
... دل ... | گوهر از ...
... | ... کو ...
عالم ... دل ... | از ...
دل ... از طول امل ... | گوهر ... رشته ...
از ... | آه اگر ...
... عالم ... | آب کو ...
دل ... سینه ... | گوهر غلطان ...
... | افتد ... کو ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نور عشاق کز نفس چشم عالم روشنست | پرده [illegible] خانهٔ عشق
[illegible] سینه‌ها [illegible] | سینه را چون [illegible] آینهٔ [illegible] عشق
[illegible] چشم [illegible] | [illegible] داغ لاله [illegible] عشق
[illegible] | [illegible] عشق
در سر شور [illegible] عقل [illegible] سودا شود | [illegible] عشق
[illegible] داغ [illegible] سینه [illegible] پاکان [illegible] | [illegible] زلیخا [illegible] یوسف [illegible]
در وصال [illegible] اضطراب [illegible] | هیچ جا [illegible] دریای عشق

در زلف تو [illegible] دل از قید طلاق | [illegible] افق
[illegible] از زلف | [illegible] مطلق
در عشق [illegible] | [illegible] شفق
[illegible] | هر دل [illegible] عاشق
[illegible] قد [illegible] | [illegible] موافق
[illegible] | [illegible] خلایق
[illegible] از تیغ تو [illegible] | [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

محمل لیلی اگر در [illegible] حوالی [illegible] | چشم [illegible]
خانهٔ کعبه [illegible] | [illegible]

[illegible] جام [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] سلسل [illegible]
[illegible] | [illegible] چشم [illegible]
چشم تو [illegible] | [illegible]
[illegible] رشته [illegible] | [illegible]
آید [illegible] | [illegible]
[illegible] دل [illegible] | [illegible] چشم [illegible]
[illegible] | [illegible] چشم [illegible]
[illegible] | چشم [illegible]
صائب [illegible] مقصود [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

عاشق دگر گشته را از گریبان چاک چاک … / صبح در دامن از شوقش … چاک چاک

[illegible] … / سیل … چاک چاک

[illegible] … / … خانه … چاک چاک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] … خلق

[illegible]

[illegible]

آمد بهار … / از … لاله … رنگ رنگ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب … / … رنگ رنگ

[illegible] … / گر … ناک

[illegible]

[illegible]

عاشق … / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آمده گوشش چو با غفلت دادم | گشته از خون ... تو رنگ سنگ

خون فرهاد و محالست که پامال شود | که بجو کوه ... کوه بر سنگ

دل مجنون و طلسمی که ... | ز ... تیشه فرهاد ... بر سنگ

زخم کشتم ... | کو ... نشود ... کوه بر سنگ

... نشان دادم | کو ... بر ... بر سنگ

باز ... آمد که از ... سنگ | در دو ... آمد ... سنگین با سنگ

بر دل بر خون عاشق نیست ... | ... برو ... سنگ

باد ... | اگر ... دل ... سنگ

نیست ... | از ... که خوان ... سنگ

... | ... بر جا ماند سنگ

... | ... سنگ

باکر ... | ... سنگ

تا ... | ... سنگ

بود ... | ... سنگ

آه کز ... | ... سنگ

از دل ... | از ... بر دو ... سنگ

نیست ... | ... سنگ ... بگذرند

چو جفت ... دل | [illegible] ... دل

با ... | ... زیر ... دل

دل ... | ... دل

چه ... | از جهان عالم ... دل

دل ... | ز ... دل

با خود ... | ... دل

... | هر کس ... دل

... | ... دل

هر کز ... | در خاک ... دل

تا خود ... | رقص ... دل

دست ... | صد ... دل

خود ... | آن ... دل

... | افتاده ... دل

حیرت ... گل | زنجیر ... گل

[illegible]

[illegible] دل	[illegible]
صائب [illegible] دل	میخانه ایست [illegible] را
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

هر که [illegible] دل	[illegible]
از نفس شکفته ایست [illegible] گل	از نرگس [illegible] گل
[illegible] گل	[illegible]
[illegible] گل	[illegible]
[illegible] گل	از [illegible]
[illegible] گل	[illegible]
[illegible] گل	[illegible]
[illegible] گل	[illegible] شبنم
[illegible]	[illegible]
[illegible] گل	[illegible]
[illegible]	[illegible]
هر چند [illegible]	صائب [illegible]
[illegible] گل	[illegible] گل
[illegible] گل	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نیست ممکن [illegible]	[illegible] خود [illegible]
[illegible]	[illegible] می‌کنیم
[illegible]	در [illegible] می‌کنیم
گر چه [illegible] زلف [illegible]	[illegible] می‌کنیم
هر که [illegible]	از [illegible] می‌کنیم
صائب [illegible]	[illegible] می‌کنیم

ما تخم [illegible] کاشتیم	[illegible] کاشتیم
چون [illegible]	[illegible] کاشتیم
از سر زدن [illegible]	[illegible] کاشتیم
از دست [illegible]	این [illegible] کاشتیم
[illegible]	[illegible] کاشتیم
صائب [illegible]	[illegible] کاشتیم

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	هر که [illegible]
[illegible]	[illegible]
چه [illegible]	[illegible]
در [illegible]	هر که [illegible]
[illegible]	صائب [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
تمام [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
گل [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

الماس پاره گشت شده بود از خود [illegible] / تو بی زر چشم و داغ [illegible] نگشتیم
در سینه [illegible] مقام [illegible] / [illegible] کلفت [illegible] گدا [illegible]

خاکدان دهر را دار الامان پنداشتیم / خانه صیاد را [illegible] آشیان پنداشتیم
تا ورق برگشت محضرها بخون ما نوشت / چون قلم آن را که با خود یکزبان پنداشتیم
شیشه پیمانه خود را بکف [illegible] / گر غلط بینی قفس را آشیان پنداشتیم
بسکه چون منصور بر [illegible] / دار خون آشام را دار الامان پنداشتیم
[illegible] / کعبه مقصود را سنگ نشان پنداشتیم
بسکه [illegible] دنیا فرو [illegible] / همچو قارون [illegible] آسمان پنداشتیم
[illegible] / هر که سنگی زد بجا [illegible] پنداشتیم
خون ما را [illegible] / از سبکی [illegible] صائب [illegible] پنداشتیم

آن طفل یتیم که شکسته است سبویم / از [illegible] که [illegible] بگویم
[illegible] / [illegible] کردیم
چون [illegible] / [illegible] توان [illegible]
آن سوخته جانم [illegible] / در سنگ [illegible] توان [illegible]
صائب [illegible] / [illegible]

[illegible] / گر [illegible] کشیده دارم
[illegible] / سینه آتش [illegible] دارم
[illegible] / چو [illegible] دارم
[illegible] / [illegible] دارم

عشق [illegible] / چون [illegible]
[illegible] / [illegible] دارم
خانه [illegible] / سیل [illegible] دارم
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] آتش [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] صائب [illegible] / سینه [illegible]

[illegible] / گر [illegible]
[illegible] / [illegible] لاله زار [illegible]
دلم گرفت [illegible] / [illegible] سایه آن سرو [illegible]

[illegible]

از تحمل ... [illegible] ... بسته‌ام

[illegible]

زلف مشکین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... داده‌ام

[illegible]

... داده‌ام

[illegible]

[illegible]

دل ز خرم [illegible] چو پرکار [illegible] دارم	که کعبه [illegible] دارم
[illegible] مشکل	که چشم [illegible] دارم
اگر از گریه [illegible] غفلت	[illegible] دارم
[illegible]	[illegible] دارم
[illegible]	[illegible] دارم
[illegible]	[illegible] دارم
اگر [illegible]	[illegible] دارم

با صد زبان چو غنچه گل بی‌زبان شدم	تا پرده دار [illegible] راز نهان شدم
چون ماه مصر [illegible]	گر یکه [illegible] دل [illegible] شدم
[illegible]	زینسان که از غبار علایق گران شدم
اول [illegible]	[illegible] گران شدم
[illegible]	[illegible]
تا شعر [illegible]	صائب [illegible] جوان

[illegible] اگر جان دارم	سینه [illegible] از خاک [illegible] دارم
ساده [illegible] دل [illegible]	[illegible] حیران دارم

[illegible]

[illegible]

چهره زردی چو [illegible]	صائب اگر [illegible] دارم

سواد شهر [illegible] گریه [illegible] می‌کردم	در این [illegible] می‌کردم
امید [illegible] طفلان [illegible]	[illegible] می‌کردم
[illegible]	[illegible] تیغ [illegible] می‌کردم
[illegible]	[illegible] می‌کردم
ز خود [illegible] شدم [illegible] می‌کردم	اگر این [illegible]
اگر آیینه [illegible]	[illegible] می‌کردم
همیشه [illegible]	اگر [illegible]

ز دست [illegible] کردم	[illegible] می‌دیدم
[illegible] آمد [illegible]	چو خواب [illegible]
ز چشم [illegible]	فتادم در [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در جستجوی این عالم بیگانه را گم کرده‌ام
[illegible] خانه را گم کرده‌ام
[illegible]
دل برای [illegible] دیوانه را گم کرده‌ام
[illegible]
[illegible] را گم کرده‌ام
[illegible]
[illegible] را گم کرده‌ام
[illegible]
[illegible] را گم کرده‌ام
[illegible]
چون نگیرم [illegible] خانه را گم کرده‌ام
[illegible]
[illegible] خانه را گم کرده‌ام

[illegible]

[illegible]

تیشه زد او کو ندیدم [illegible]	آه از آن معشوق شیرین کار دور افتاده ام
[illegible]	تا از آن لعل شکربار دور افتاده ام
[illegible]	انجمن گر بزم او این بار دور افتاده ام
هر کجا [illegible]	او ز [illegible] دور افتاده ام
[illegible]	از تو تا از آتشین رخسار دور افتاده ام
[illegible]	زانکه هم از دیده هم از خانه دور افتاده ام
چون توانم [illegible]	[illegible] از یار دور افتاده ام
[illegible]	[illegible] دور افتاده ام

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

گل ز [illegible] آتشین رخسار می چینم	[illegible] گل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] آتشین رخسار
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] گل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] گل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	دل [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

چنان سرگرم سیر شوق آن گلگشت [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] صائب از فراوان

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	گر کنم ناز به عالم به تو چون ناز کنم
[illegible]	آنقدر [illegible]
[illegible]	[illegible]
صائب از عشق [illegible]	آنقدر صبر که خون در جگر [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

در آغاز محبت دست و پا گم کرده‌ام صائب
نمی‌دانم کجا خواهد کشید آخر سرانجامم

[illegible]

مشکل که از صحبت [illegible] جدا مانده‌ام | [illegible] جدا مانده‌ام
دوری [illegible] از [illegible] | [illegible] مانده‌ام
[illegible] از [illegible] | گرچه [illegible] حلقهٔ عشاق [illegible] مانده‌ام
[illegible] چاک [illegible] خوابیده | این [illegible] مانده‌ام
[illegible] جلوه [illegible] دارد | [illegible] مانده‌ام
[illegible] | گرچه [illegible] مانده‌ام
فارغ از ظلم [illegible] | [illegible] سوختن [illegible] مانده‌ام

[illegible] ناز [illegible] می‌کشیم | از [illegible] می‌کشیم
از [illegible] | از [illegible] ناز [illegible] می‌کشیم
[illegible] صحبت [illegible] | [illegible] از [illegible] می‌کشیم
[illegible] خاک [illegible] | [illegible] می‌کشیم
[illegible] | [illegible] می‌کشیم
[illegible] | [illegible] می‌کشیم
از [illegible] | امروز ناز [illegible] آب می‌کشیم

صائب [illegible]
در گوش [illegible] حلقه [illegible] می‌کشیم

چند [illegible] باشیم | [illegible] عشق [illegible] باشیم
[illegible] | [illegible] باشیم
منم که از آینه [illegible] | [illegible] باشیم
عالم [illegible] | [illegible] باشیم
[illegible] | [illegible] باشیم
[illegible] | [illegible] باشیم
[illegible] | [illegible] باشیم
صائب [illegible] | [illegible] باشیم

[illegible] کرده‌ایم | [illegible] کرده‌ایم
[illegible] | [illegible] کرده‌ایم
[illegible] | [illegible] کرده‌ایم
[illegible] | [illegible] کرده‌ایم
[illegible] | [illegible] کرده‌ایم
[illegible] | [illegible] کرده‌ایم

[illegible] کرده‌ام صائب دل [illegible]
[illegible] کرده‌ایم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرا که چشم ز مردم نهفتم گر از تو بود	چون لب [illegible] دل تو [illegible]
نه از وصل [illegible] تو [illegible]	بیچاره [illegible]

شکوه از که کنم طالع وارونم	از دوا [illegible] این بار [illegible]
دلم از غم [illegible] سوزان [illegible]	همچو [illegible] گشته [illegible] کرده [illegible]
درد و بیداری [illegible] نشست	[illegible]
آفت صحبت خلق از دو دو دام [illegible]	[illegible]
بست در گوشه نشینی دل [illegible]	از غم [illegible]
[illegible]	طمع [illegible]
منم که [illegible] گران [illegible]	[illegible]
درد [illegible]	از [illegible] کرده دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]	منم [illegible] طالع [illegible]
[illegible]	رفت [illegible]
منم [illegible]	[illegible]
خوان [illegible] در این عالم [illegible]	دست [illegible] دل [illegible]

تا دست [illegible] کشتم	در حلقه [illegible] گرفتار گشتیم

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]	دیگر نه [illegible] کرده [illegible]
[illegible]	[illegible]

چندانکه چو خورشید [illegible] آفاق	تا [illegible]
[illegible]	از [illegible]
چون شمع [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
هر چند [illegible]	[illegible]
از [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون [illegible]
[illegible]	از خاک [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
هر که [illegible]	[illegible]

[illegible]

صیقل چیست صحبت روشندلان	[illegible]
از لطف یار کسی که گریز گرفته ایم	مرهم اگر چه نکهت عنبر گرفته ایم
[illegible]	تا چون غبار [illegible] خود در گرفته ایم
چون [illegible]	[illegible] گرفته ایم
تا دست [illegible]	[illegible] گرفته ایم
کو دست [illegible]	[illegible] گرفته ایم
تا [illegible]	[illegible] گرفته ایم
[illegible]	کو دست [illegible] گرفته ایم
[illegible]	[illegible] تمام [illegible] گرفته ایم

حال خود چون نتوان [illegible] غرض کنم	[illegible] که ندارم [illegible] غرض کنم
چون [illegible]	سخن خود [illegible] غرض کنم
[illegible] پنهان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] غرض کنم
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] غرض کنم

[illegible]	[illegible]
غبار خط [illegible] تماشا نشستن دارم	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم
[illegible]	[illegible] نشستن دارم

دل [illegible]	[illegible] گشتم
[illegible]	[illegible] گشتم
[illegible]	[illegible] گشتم
[illegible]	[illegible] گشتم

[illegible]

با هر دو عالم [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

این گوشه را [illegible] | با گنج دل به روضه رضوان [illegible]
[illegible] | خاک [illegible]
[illegible] | [illegible]
ما این [illegible] | هرچند [illegible]
[illegible] | [illegible]
از دست [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

صائب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | این [illegible]
[illegible] | [illegible]

ما از [illegible] فارغ گشته‌ایم | از [illegible] فارغ گشته‌ایم
[illegible] | از [illegible] فارغ گشته‌ایم
از [illegible] | ما از [illegible] فارغ گشته‌ایم
[illegible] | از [illegible] فارغ گشته‌ایم
[illegible] | از علاج [illegible] فارغ گشته‌ایم
[illegible] | ما [illegible] فارغ گشته‌ایم
[illegible] | ما [illegible] فارغ گشته‌ایم
[illegible] | [illegible] فارغ گشته‌ایم
[illegible] | از [illegible] فارغ گشته‌ایم

ما از [illegible] گشته‌ایم | از [illegible] گشته‌ایم
از [illegible] | [illegible] گشته‌ایم
[illegible] | از [illegible] گشته‌ایم
[illegible] | ما از [illegible] گشته‌ایم
[illegible] | ما از [illegible] گشته‌ایم
[illegible] | [illegible] گشته‌ایم

[illegible]

[illegible]

خوش آنکس کو درین انجمن نگه باشد | چو شمع زنده گذرد یک نفس ز آه تمام

کم کرده ره سیهان از خانه چون گمشده‌ام | هست غلط رو در کاشانهٔ خود گمشده‌ام
هر غبار آلوده که از خاک سر راه تو را | گشته پر دل رود از خانهٔ خود گمشده‌ام
ز نشست و ز جا و بلند و پست شده | در غلط آید یک یک ز خانهٔ خود گمشده‌ام
کرده و دیده رواگردم [illegible] | دوش شد آنکس که [illegible] گمشده‌ام
صاف گر چشم تر [illegible] | گر نه تو پیشانی این [illegible] گمشده‌ام
به چه بر کس آورده [illegible] | از تکلف پاک بینش خانهٔ خود گمشده‌ام
که [illegible] گه آید [illegible] | در بر [illegible] دل بر و از خود گمشده‌ام
[illegible] عشق [illegible] | از تهی چشمی دل دیوانه خود گمشده‌ام
[illegible] | از فر کل طلعتان [illegible] گمشده‌ام

[illegible] | تا فهم [illegible] از خود [illegible] شده‌ام
چون [illegible] | در [illegible] گر چه [illegible] شده‌ام
که [illegible] | از نظر [illegible] خویشتن [illegible] شده‌ام
در [illegible] | رهبر عالم شده‌ام چون خضر تا تنها شده‌ام
از کران [illegible] | تا ز [illegible] از خلق [illegible]
[illegible] | چیر [illegible] عشق [illegible] شده‌ام

[illegible]

[illegible]

از سواد [illegible] | [illegible] از [illegible] ام
[illegible] | [illegible] شده و رو داده‌ام
[illegible] | [illegible] داده‌ام
خانهٔ [illegible] | [illegible] داده‌ام
[illegible] | [illegible] جا داده‌ام
[illegible] | [illegible] جا داده‌ام
[illegible] | [illegible] چشم [illegible] داده‌ام
[illegible] | [illegible] داده‌ام
[illegible] | [illegible] داده‌ام

[illegible] | [illegible] دیدیم
[illegible] | [illegible] دیدیم
[illegible] | [illegible] جا دیدیم
[illegible] | [illegible] دیدیم
[illegible] | [illegible] دیدیم
[illegible] | [illegible] دیدیم
[illegible] | [illegible] دیدیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که از شکستگی رنگ [illegible] دارم

چگونه [illegible] دارم

خجالتی که [illegible] دارم

[illegible]

اگرچه از [illegible] شده ام

خط آزادی [illegible] شده ام

[illegible]

[illegible]

[illegible] / [illegible] کنیم (uncertain)

[illegible] / [illegible] کنیم (uncertain)

[illegible] / اگر [illegible] کنیم (uncertain)

[illegible] / [illegible] کنیم (uncertain)

[illegible] / [illegible] حساب کنیم (uncertain)

[illegible] / [illegible] انتخاب کنیم (uncertain)

[illegible] / [illegible] آفتاب کنیم (uncertain)

[illegible] شکستیم / [illegible] شکستیم (uncertain)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما تخم درین مزرعه خود کشته‌ایم | [illegible] کشته درین [illegible] خود کشته‌ایم

چون آب روان [illegible] راه جوی را | چو دیدیم [illegible] سواد گشته‌ایم

از دانهٔ ناکشته چه امید توان داشت | افسوس که [illegible] حاصل [illegible] گشته‌ایم

نقصان [illegible] همه کس از خود [illegible] | در خوشه [illegible] کشته‌ایم

از [illegible] بیم در حاصل [illegible] نقصان | با [illegible] گشته‌ایم

هر جا [illegible] دل [illegible] نشسته‌ایم | چشم آهوی [illegible] شسته‌ایم

در عشق [illegible] که چه [illegible] عمر | [illegible] توان داد [illegible] نوشته‌ایم

این [illegible] | [illegible] گشته‌ایم

از شرم عشق بود مرا در نقاب چشم | شد [illegible] کشاده مرا حجاب چشم

سوزد [illegible] | دارد [illegible] آفتاب

ترک [illegible] خاطر [illegible] | [illegible] آمد [illegible] آب

[illegible] | تا [illegible] همچون سحاب چشم

امروز [illegible] چشم | [illegible] خراب چشم

فردا [illegible] لطف [illegible] | [illegible] خانهٔ دل را خراب

از [illegible] خواب [illegible] | قانع [illegible] آب [illegible]

قانع [illegible] عشق [illegible] | آتش [illegible] کباب چشم

سر فرازان جهان [illegible] | تا [illegible] خود [illegible]

[illegible] | تخم خود [illegible]

چگونه توبه ز می [illegible] بهار کنم | من آن نیم که پشیمانی اختیار کنم

هر وقت که [illegible] لب [illegible] | [illegible] کنم

[illegible] | که حساب [illegible] شمار کنم

خار آن لب [illegible] | چه لازمست که [illegible] دل [illegible] کنم

ز آفتاب [illegible] | چگونه [illegible] نظر بر جمال یار کنم

حجاب [illegible] | حساب مطالعه آن خط غبار کنم

[illegible] | [illegible] اختیار کنم

[illegible] | دو چشم خود [illegible] کنم

[illegible] | [illegible] نثار

[illegible] | سفید چشم [illegible]

ز چشم او [illegible] | من آن نیم که [illegible] شکار کنم

[illegible] خواهم | [illegible] کنم

[illegible] | که [illegible] زلف [illegible] کنم

[illegible] | اگر [illegible] آن نگار کنم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اینکه عشق ... صائب	چیزی ... عشق ...

میوه‌ی خشک ... [illegible] ... ساده‌ام	سینه‌ام گشتی ... کرده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... آورده‌ام
... عشق ... [illegible]	... [illegible] ... کرده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ... ساده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ...

... [illegible] ...	... [illegible] ... نشسته‌ایم
... [illegible] ...	... [illegible] ... نشسته‌ایم
... [illegible] ...	... [illegible] ... نشسته‌ایم
... [illegible] ...	... [illegible] ... نشسته‌ایم
... [illegible] ...	... [illegible] ... نشسته‌ایم
... [illegible] ...	... [illegible] ... نشسته‌ایم
... [illegible] ...	... [illegible] ... نشسته‌ایم

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ...	... [illegible] ...
... [illegible] ...	... [illegible] ...

... [illegible] ...	چون لاله ... جگر ... بوده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... بوده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... بوده‌ام
... [illegible] ...	چون لاله ... بوده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... بوده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... بوده‌ام
صائب ... [illegible] ...	... [illegible] ... بوده‌ام

... [illegible] ...	... [illegible] ... کرده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... کرده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... کرده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... کرده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... کرده‌ام
... [illegible] ...	... [illegible] ... کرده‌ام

[illegible]

[illegible]

[illegible]	دریا و ما تهیه [illegible] نشسته ایم
چون لاله تشنه [illegible] گشت [illegible]	شد غرق [illegible] تمام و [illegible] نشسته ایم
چشم [illegible] سینه [illegible]	خون خورده [illegible]
ما را [illegible] وصل شکر [illegible]	در زیر [illegible]
هر چند [illegible]	این شیشه ها که در دل [illegible] شکسته ایم
صائب فضای سینه ما شیشه خانه است	زان سنگ [illegible] در دل خود شکسته ایم

ز لبش [illegible]	ز چشم [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]	ز [illegible] لاله از یاقوت [illegible]
ز چشم [illegible]	که گل را اگر [illegible]
[illegible]	نگاه آفتاب از [illegible]
بنفشه [illegible]	[illegible] بالا [illegible]
[illegible]	که خواب ناز گل را [illegible]
[illegible]	که [illegible] چشم [illegible]

ما فطرت [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر چه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
از رخ چون آفتاب [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در جهان ... [illegible] ... عیب ... [illegible]

آنچه ... [illegible] ... از ... [illegible]

[illegible]

از آن زلف ... [illegible] ... ندارم — ازین دام ... [illegible] ... رهایی ندارم

... [illegible] ... — شکایت ز ... [illegible] ... ندارم

... [illegible] ... — که با ... لفظ آشنایی ندارم

درین باغ آن فارغ البالم ... [illegible] — که ... چو تیر ... ندارم

... [illegible] ... — ز ... [illegible] ... رهایی ندارم

... [illegible] ... — که ... [illegible] ... ندارم

[illegible]

[illegible]

دست ... [illegible] ... زدم — تا ... دل ... [illegible] ... زدم

... [illegible] ... — گر ... [illegible] ... لاله عذاری

... [illegible] ... — سینه ... [illegible] ... زدم

در شکست ... [illegible] — سنگ ... [illegible] ... زدم

... [illegible] ... — که با ... [illegible] ... زدم

گرچه ... [illegible] ... — تا ... لاله عذاری زدم

سیل ... [illegible] ... — ... [illegible] ... زدم

... تقصیر ... [illegible] — ... [illegible] ...

گرچه ... [illegible] ... خوردم

دست ... [illegible] ... زدم

[illegible]

[illegible]

از گوهر سینه چاک نقد بخشش تا کی
سجاده دل ز فراق تو [illegible]
سرو از به [illegible] خلعت آزادی [illegible]
از پرتو نظاره [illegible] صبح
زنجیره در کار ز تسبیح [illegible]
من [illegible] که [illegible]

پیچیده امید در پی گوهر گنجم
گر [illegible] آن [illegible] جمع کنم
چه [illegible] خاتم [illegible] کنم
[illegible] کنم
چون [illegible]
[illegible] جمع کنم

چند در خاک وطن غنچه بود بال و پرم
پی [illegible] که [illegible]
[illegible]
بسکه [illegible] گرفته است مرا
[illegible] صدف [illegible]
[illegible] حلقه [illegible] زده ام
[illegible] گلشن [illegible]

در [illegible] بود [illegible]
دست [illegible] نور [illegible]
نه [illegible] عجب [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] گل شود از [illegible]
خون [illegible]
[illegible]

غنچه دل [illegible] سوداست [illegible]
چون حباب از [illegible]

دست [illegible] خویش [illegible]
[illegible] دریا

[illegible]

آتش بیل

[illegible]

آتش بیل از گرمی [illegible]
آتش [illegible] آنجا [illegible]
[illegible]
سینه [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]

با [illegible] گنج گهر [illegible] دادم
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] دادم
[illegible] دادم
[illegible] که [illegible] عالم [illegible]
شغلی که در این عالم [illegible] دادم

گرچه [illegible] آن [illegible]
با [illegible]
[illegible] مرا
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دست [illegible] گل [illegible] گل [illegible]
[illegible]
[illegible]
آهنین [illegible] آهنین دل [illegible]
چون [illegible]
[illegible]
[illegible] گلشن [illegible]
[illegible]

گرچه [illegible] از دل [illegible]
[illegible] و [illegible] ستم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

غفلت ... دیوانه ... | صائب اندیشه کن از ...

گلگل از شرم رخ آتشناک جانانم هنوز | کلفت ... آتش ...
اگر ... دل ... | چشم ... قرآن ...
میوه فردوس ... نگاه کرم | از ... پوشیده ...
... آب ... | ... آتش ...
... | ... آتش ...
چشم ... تیغ ... | آنکه از چشم نمایان ...
اگر ... خورشید ... | ... آن خورشید ...
با خودی ... | خیمه ...
خط ... دیوان ... | زیر هر ...
دست ... | واکه از ...
... | ...

[illegible]

... | بخواب ...
... تسلیم ... | ...
در مقام ... | ...

[illegible]

[illegible]

نیست اندیشه ... دل ... | واده ... از خاک ...
... | ... دل ... خاک ...
نیست ... | تا دل ...
آتش ... | برق از ... خاک ...
... | دولت ...
... | گشتن ... خط ...
تا تو ... | صائب ...

... | سیل ...
دور ... | از سینه ...
تا ... | ...
... دولت ... | این ... فولاد ...
... دولت ... | این ... فولادی ...
... | این ...
... | ...
از ... | ...
از ... | ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]	دست [illegible]
این ملک [illegible] عالم [illegible]	بشود صبح [illegible]
تا [illegible] طالع [illegible]	حال [illegible]
تا [illegible]	میکشد [illegible]
گرد [illegible]	[illegible]

هوا گر از کلاه [illegible] فغفور بر می‌آید	باد نخوت [illegible] فغفور بر می‌آید
رحم از [illegible]	اشک اگر از دیده‌ها [illegible] می‌آید
[illegible]	دود دل [illegible] می‌آید
گفتگو [illegible] آفاق	از دل [illegible] صبح صادق نور بر می‌آید
[illegible] عشق [illegible]	[illegible] بر می‌آید
[illegible]	از زمین [illegible] بر می‌آید
شرم عشق [illegible]	از حریم وصل دل مهجور بر می‌آید
[illegible]	بال [illegible] بر می‌آید
آه [illegible] از دل [illegible]	تیر صائب [illegible] کمان [illegible] بر می‌آید

[illegible]	میشود [illegible]

[illegible]	[illegible]
صائب [illegible]	فارغ [illegible]

کسی که [illegible]	[illegible]
دلیل [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	کسی [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

از [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

صاحب ترانه کو نشود زوال [illegible]	امروز نیست [illegible]
[illegible] گل [illegible]	[illegible] افزون [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	هست چشم [illegible]
[illegible]	گرفته [illegible]
[illegible]	[illegible]
چون نسیم صبح گردم گرد [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	تا [illegible]
[illegible]	از چه باید کرد [illegible]
در [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	در این زمانه [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	ز خون دل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	از این محیط [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
چشم [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق را زلف تو بیا ز خانه پیش ازین	درد ما را کوه و صحرا است پیش ازین
ما بجای تو [illegible] از هر چه هست	یار [illegible] را [illegible] ز خانه پیش ازین
درد [illegible] هم [illegible]	یار [illegible] یار [illegible] پیش ازین
[illegible]	غیرت [illegible] پیش ازین
صبح [illegible]	تیر [illegible] بر خانه پیش ازین

[illegible] آن در ما ببین	در روز [illegible] ما ببین
[illegible]	بر [illegible] عالم [illegible] ببین
[illegible]	با [illegible] صلح کنم [illegible] ببین
[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگر [illegible] ببین
[illegible]	در روز [illegible] ببین
از [illegible]	[illegible] ببین
[illegible]	[illegible] ببین
[illegible]	یکبار [illegible]

[illegible] صبح [illegible]	خورشید [illegible]

این غزل

[illegible]

[illegible]

این غزل و الی [illegible]	[illegible]

[illegible] از [illegible]	[illegible] گل [illegible]
اگر [illegible]	[illegible]
[illegible] از هم [illegible]	که در [illegible] گل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
اگر [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] گل [illegible]

[illegible] فصل [illegible]	[illegible] سبزه و گل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

دست از رکاب بست که نگه چو صبا	نه توسن فلک [illegible] خویش [illegible]
از خوش‌خرامی [illegible]	تا [illegible] حال [illegible]
روزگاری [illegible]	[illegible]
چمن [illegible]	در [illegible]
آنقدر [illegible]	[illegible]
دانه [illegible]	گشت [illegible]
نه وقت [illegible] گشت دل دیوانه [illegible]	چون کمان [illegible] در قفا [illegible]
هر [illegible]	سایه [illegible] بود [illegible] دیوانه
بادوستی [illegible]	جمع [illegible] دانه [illegible]
میوه و نخل [illegible]	سخن سخت [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
میوه و صورت [illegible]	هر که آید تماشای [illegible] خانه [illegible]
نرگس نیلوفر [illegible]	چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

فردی [illegible]	[illegible] خوبی [illegible]
[illegible]	در [illegible]
سرو [illegible]	زنهار [illegible]
گر آه سروی [illegible]	[illegible]
هر ملکوتی [illegible] عاشقان	از لب [illegible] عاشقان
شعله [illegible]	چون [illegible]
مردم [illegible]	نقد [illegible]
کوه [illegible]	[illegible] عاشقان
در دل [illegible]	[illegible] عاشقان
هر که [illegible]	[illegible] عاشقان
در [illegible] عشق	محمل [illegible]
آفتاب [illegible]	[illegible]
[illegible]	خواب [illegible]
[illegible]	[illegible]
هر که [illegible]	[illegible]
قفل [illegible]	گشتی [illegible]

[illegible]

[illegible]

در خانه و صحرا است لطف تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

این کارخانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بوی گل از نسیم صبا میتوان شنید [illegible]

[illegible] نتوان

[illegible] کجا میتوان [illegible]

[illegible]

[illegible] ببین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درخت خشک [illegible]
شکایت میکند [illegible]
چه حاصل [illegible]
کر کاغذ [illegible]

[illegible] سخن
[illegible] بالب [illegible] سخن
در [illegible]
در نظر با جلوه [illegible]
تا [illegible] بال و پر
از زمین [illegible] برآید [illegible]
دل [illegible] از درد [illegible]
خانه [illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible] نازل [illegible]
[illegible]
نیست کز عشق لیلا [illegible] مجنون
[illegible]
مست [illegible]
[illegible] از خاک [illegible]
از دم [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
رنگ [illegible] خاک [illegible]
[illegible]
لب [illegible] از خیال [illegible]

آب [illegible] گل [illegible]
از این [illegible]

[illegible]
از [illegible] خیال [illegible]
[illegible] خیال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگرچه خاک شد کشته از فراقت جان | ز رشک نرگس تو آتش خاک بر سر ما
ز لطف معنی نازک بهشت کرده | کجا ز لعل شود مو آن کمر پیدا
همیشه موی میان تو ... | سری که شد ز خیال تو زیر پا
چو در نقاب رود ... | که در شکوفه بود میوهای ...
گسسته است چرا زلف ... | چه سود از آنکه شود ... کمر
مرا ... پیام و نامه ... | که از دلش ... خبر
ز خوبی ... | اگر شوم ... فغان
ز چشم شور شود تیغ زنگ ... | صدف ... ز ... گهر

غم ... بهار شود افزون | ز برگ غنچه ... بهار شود افزون
جنون ... | که شود ... گل بهار شود افزون
شود ز ... | ز خط فروغ رخ ... شود افزون
نگاه ... | که ذوق کار ز ... شود افزون
امید ... داشتم ... | که شب ... شود افزون
نیفتد ... | ز ... شود افزون
اگرچه ... | ز برگ ... شود افزون
شکست ... | امید ... شود افزون

جواهر ... | که ... کشیده
... | برای ... از ...
... | اگر ... طلب ...
... | جواب تیغ ...
... | ... رسیده
پس از ... | ... از ...
... | ... از ...

... | ... لاله ...
اندر ... | ... خورشید ...
به مراد ... دایم ... | ... آن ...
... | از ... گشته ...
... | ... کشیده
که ... | ... به ...
که ... | ... هیچ ...

از ... | دست ...

شکسته‌ایم که تا خار خارم من | که چو چو از دو بهار غم من

غم عشقش به ملک خارم من | که نه ز ملک خارم من

سخت سرگشتم که آن میدارد | واکه از دور اختیار غم من

میکنم چون بوی گل در جیب گل | رگ شیشه‌ها در کنار غم من

آه سرد و لکن زند بر شعله‌ها | صائب از باغ و بهار غم من

لب تو از خط سبز آمد اکنون | چه زر بود که آمد اندرین گلشن برون

بهر خال شو تنگ جا در چمن | اگر دزد تو آمد خط از چمن برون

ما ستوان سیبه زلفت تیغ ترا | گلشن چو آن قلم دست از سخن برون

نشسته نقش گلی آنجا در ایام | که نام راست بسر آمد از گلشن برون

زکار بسته من جا و بسته دست | که از چمن بسر راه بست چمن برون

اگر چه نالم من غنچه راز جا برو | نیاید از لب کس صائب آفرین برون

شب عید است سیلم با دو چشمان گشتم | تماشا بی‌جهت نور و زجام زر دو بالا کنم

غبار آلود پیدا است در خمار بی نوای | لب تسبیح خواهی دل اگر شیشه را

بسکه اینکه دردی رنگین داری به تماشا | سفال و سنگ این و آن بر او آیند

ز دو چشمی چون تسبیح دارم که دگر | بجای قبضه خاک مرا دامان صحرا کن

چه باشد دل ز چین زلف او گسستن | لب بست تعلق خطاز او گسستن

از گریه جوشها به کلید تنگ | داده در این حدیقه نظر از گسستن

صبح امید بیداری از شعله | دارد در آستین بیضا گسستن

ساغر دل گسسته پر خون غم تو | چون شیشه شکسته سرا گسستن

این آب و قسمت دو دل نبود | حاصل نشود بجز آگاه گسستن

دو زلف سیاه میکند سینه را | روشن نشود دل از آن گسستن

وابسته دست نظر شیخ نیست | کیسان شود با غم و دنیا گسستن

بر فرصت وقت چو نقشان گوید و نظر | تا کی نفرت مطلب دنیا گسستن

چه از برادری که ره چو ز حشمت | شد دیده را حجاب نشان گسستن

افسوس عشق را با یکی سر نیم | برگ که عمر بود بستن گسستن

قدر دل چو نیا نخاند اگر مرا | با دیده بسته غنچه خار گسستن

با جوش گلشت که مرو دارد | مهلت بادو غنچه دارد گسستن

سر شاخ را و بلبل برو آن گلشن | حاشش بود بود و تا شیشه گسستن

آرد نفس گشته برون صبح و صل | با سوز دل چو شمع گسستن

حدیث من عرق خجالت کنم زدن | صائب نشستی که فرصت شب از گسستن

دل مدام از خطا زلف یار نکو گفتن | هر که سود ای شود لب نکو گفتن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چمن زنده دلان بهشت است ... [illegible]

[illegible]

عشق ... [illegible]

[illegible]

گریه ... [illegible] ... دل ... [illegible]

زلف ... [illegible] ... چشم دل را

[illegible]

بلبل چگونه بار ... [illegible]

دل را نجات داد ... [illegible]

[illegible]

زینت باغ ... [illegible]

با ... [illegible] ... صفا میرود

درد از دل شکسته ما میرود

گرد ... گل ... نسیم صبا میرود

خون ... [illegible] ... میرود

زود از ... [illegible] ... میرود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زکوی میکده [illegible] کرد [illegible]
گرفت [illegible]

[illegible] کنم [illegible]
[illegible] از [illegible]

چنانکه [illegible] زلف کند روشن
[illegible] آینه [illegible]

در لطافت [illegible] چشم [illegible] کند روشن
گر آب [illegible]

[illegible] عقل [illegible] ره [illegible]
[illegible] صبح [illegible]

نگر که عشق چراغ دل که کند روشن
چراغ خویش بخون جگر کند روشن

ز صد هزار [illegible] ماه [illegible]
[illegible] پرتو [illegible]

[illegible] چراغ [illegible] کند روشن
ز آه خانه [illegible] کند روشن

در کارگاه [illegible] خاک [illegible] گردم
در شهر بند [illegible]

در حسرت [illegible] گردم
[illegible] گردم

[illegible] گردم
[illegible] خاطر [illegible] گردم

[illegible]
[illegible] رود [illegible] گردم

[illegible]
عاشق [illegible] خوردم

[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

بزم [illegible]
[illegible] شراب [illegible]

بزم [illegible] چشم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] انتخاب [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

چون [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
در حضور [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

گر نشانی ترکلوئی از نمر چون سرو و چه | سایه چتر شکیل بعد از آن گسترد در چمن

زنفشاندن اگر نا خود بر چمن قامت | میکند از هر چه دارد ای [illegible] در چمن

هر که زیر پا [illegible] | [illegible] در چمن

هر نسیمی آمد و بیضا در چمن | زینهار با شیر و چشم پا در چمن

آئینه [illegible] | در برگ سبز طوطی گویا در چمن

چون ز بوی گل [illegible] | هر غنچه [illegible] در چمن

حاجت باده نیست [illegible] گل | آماده است ساغر و مینا

از هر برگ گل که [illegible] | در گرد شست ساغر و صهبا در چمن

از لاله و [illegible] | چندین هزار بسته [illegible] در چمن

گردد [illegible] باغ ز [illegible] و نسیم | از [illegible] گل [illegible] در چمن

شکفته [illegible] | استاده است سرو [illegible] در چمن

از [illegible] عاشق و معشوق [illegible] | یا [illegible] لطف تازه گل [illegible] در چمن

از طوق قمریان [illegible] | هر سرو در هوا [illegible] در چمن

افتد ز صبح مرغ سحر خیز در غلط | از خنده [illegible] شکوفه [illegible] در چمن

طاوس از نظاره گلهای [illegible] | خجلت [illegible] فزون [illegible]

نشو و نما [illegible] اگر اینچنین کند | بالد [illegible] سرو و سبزه [illegible] در چمن

[illegible marginal text]

این کهنه دیر [illegible] سال [illegible] | کهنه [illegible]

[illegible] | آئینه [illegible] حال

در [illegible] | سر [illegible] خورشید [illegible]

[illegible] | حلقه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | گر [illegible]

چون [illegible] چشم [illegible] معشوق [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

چنین که قطع راه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

آن [illegible] | در [illegible]

[illegible marginal text]

قاصد از لب پیغام رنجه می‌شود / نامه سربسته از شیرین پیغام او

چون خط سبز از شیرینی رقم نازک / موبمو پیداست از رعنایی اندام او

میکشد از طوق قمری حلقه دام سرو / از حسد سرو زمینان در حیا بر دام او

میکند زنجیر جوهر پای تیغ دوالها / ز اشتیاق خون من شد تیغ خون آشام او

اینقدر گرمند که در خاک میکند دود / ماه نتواند گذشتن از کنار بام او

هر که صایب چو مجنون میشود رسوا شود / هر کجا عشق است از ملامت کرده ام او

نتوان در آب دیدن عکس نهال تو / از بسکه گشته تر چون نهال تو

چون برگ گل که می شود از رگ شکسته / چون مه آب سایه ندارد نهال تو

تیغ تو بر دریچه خورشید جا کنم / در پرده نگیسو نمی آید مثال تو

نور ز جلوه تو سبزه زار گشته / من خون خویش را بکنم حلال تو

وصل حرام بود ز وصل کامکار / زین پس که چهره دل شکسته جمال تو

گلگونه عذار شود آفتاب را / مستغنی ام ز وصال تو ام با خیال تو

عاشق تر از جگر بچشان تا برآرد / شد خون هر که تیغ شفق پایمال تو

چون با رخ تو ماه برآید که آفتاب / گر بود خون خویش کنم دم فزال تو

صایب نمیدهد بکشی گوش حال / در عشق شوق کن از وصال تو

خون از جبین بسکه سکوت تو / لب پیچ زد آتش فشان نساز در رخ گلگون تو

میشود هر روز در جوش از رخ گلگون تو / هر که در گرفتار خط مشکون تو

چون کتابی غنچه از نالیدن گل نیش شد / در دل گر کسی جز من غم از زلف فزون تو

طوق قمری را بگردن گرد سرو را / در گلستان که جز من عاشق مجنون تو

تیغ نیارد در دریا بسکه گوهر / کی شود سنگ ملامت اگر گلگون تو

چون نقاشان نکشد نقش مجنون دل / میکند رقص ذو گلی در دامن تو

عالم هنگامه را انگه تو عاجز کرده است / جز من برآید صایب چاره از افسون تو

شد خط شبنم مصور از خط او / چون جوهر آتش شد آیینه رخسار او

فرصت گرفت از دولت دیدار / فاش شد در دل مشوش ز دوری خط او

از رخ و تب حلقه کرد نام او / خطی که گشت عاشق نگه دهد او

در جا ز وصل سبز خط تو گشت / موقوف وقت سنبل او

آه از غرور حسن که در روزگار خط / در خواب ناز میکند روزگار او

دامن ز صحبت گل نمی‌یابد / در سیر و صال که رشته کند خار خار او

کلا می‌شود ز رعل سبز نوش / چون لاله هر دو کرده داغ او

صایب چنین فراغ رخ لاله ز او رفت / سیراب نکند ز کسی از لاله زار او

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible] دیده [illegible] آهو [illegible]	[illegible]

[illegible] طلب تو	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] نصیب تو
[illegible]	[illegible] غضب تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] طلب تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] طلب تو
[illegible]	[illegible] تو

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تو	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو
[illegible]	[illegible] تو

[illegible] تو	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

زلف‌های [illegible] زده او — نگه [illegible] دل [illegible] نگاه او
دل چو نیم [illegible] گوشه نشین — جلوه‌گاه [illegible] گواه او
[illegible] آئی — صائب [illegible] نگاه او
[illegible] دست [illegible] — [illegible] او
[illegible] چشم [illegible] — [illegible] نگاه او
[illegible] — [illegible] او
[illegible] دل [illegible] — اگر [illegible] او
[illegible] — [illegible] راه او
[illegible] — [illegible] نگاه او

خلوت [illegible] داده او — [illegible] او
[illegible] — [illegible] او
باغ و بهار [illegible] دل [illegible] — صحرای [illegible] او
تا جلوه داد [illegible] — آمد [illegible] او
[illegible] صائب [illegible] — [illegible] او

[illegible] — عالم [illegible] او

صائب از اندیشه [illegible] — هر کس [illegible] او

چون [illegible] — گر از گل [illegible] او
[illegible] — [illegible] او
[illegible] — چرا [illegible] او
[illegible] — اگر [illegible] او
[illegible] — [illegible] او
[illegible] — اگر [illegible] او

میخانه که شوق تو [illegible] او — دایم [illegible] جام او
[illegible] — [illegible] او
[illegible] — این [illegible] او
[illegible] — [illegible] حافظ [illegible] او
صائب [illegible] — دست [illegible] او

[illegible] — [illegible] او
[illegible] — [illegible] او

[illegible]

[illegible]

زدوده گوشه‌ای در دل لطف از آن [illegible]
زان عشق چشم [illegible] آلوده دارد
[illegible]
[illegible]

گر مصرع [illegible] افتد [illegible]
کز شوق [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible]
[illegible]

عشق سلطان و زمین صفحه‌ای [illegible]
عالم از حسن ازل [illegible] آراسته است
گر درین [illegible] خواه [illegible]
[illegible] کرده جهان [illegible]
بیت
[illegible]
[illegible]

سرفراز جهان [illegible]
در بهشت افتاده [illegible]
خنده [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از نسیم [illegible] مشک
چون [illegible] لب لعل [illegible]
دیده دارد [illegible]
سبزه فردوس [illegible]
چون [illegible]

چشم [illegible] مشک
از تماشای گل و سرو [illegible]
زنهار از آن [illegible]
ای دل [illegible] از آن [illegible]
از حضور خلوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

خطا گرچه [illegible]
زان [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]

از خطا [illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روز حساب [illegible] حساب
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای [illegible] خط چون [illegible]
گرچه دارد [illegible]
[illegible]
در [illegible] چشم [illegible]
[illegible] آلوده [illegible]
زان [illegible]
در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
گل [illegible]
از [illegible] کشته [illegible]
[illegible]
دست [illegible] آلوده [illegible]
[illegible] عشاق از [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب چنان که طبع ...

خواهد گرفت ... خال تو

[illegible]

[illegible]

دور باش ناز او در پیش چشم خیره‌ام
سایه‌ای آید برون گر کس از ایوان او

حیرت [illegible] که نشود
زود خواهد گشت طوق قمریان خلخال او

یک [illegible] دل [illegible]
صائب [illegible] حلقهٔ زلف پریشان حال او

قسمت آیینه [illegible] حیرت از دیدار تو
[illegible] حسرت دل خورد از [illegible] تو

جلوه [illegible] از [illegible] دریغ
چون لب [illegible] گلشن آید سرو از رفتار تو

آب را [illegible] لعل تو آتش بود
خشک [illegible] آیینه [illegible] گفتار تو

غنچهٔ گل چون [illegible] دل
گوشه [illegible] اگر [illegible]

آب [illegible] هر غنچه [illegible]
بسته چون گشت از [illegible]

مستی حسن ترا [illegible] در کار نیست
دیده [illegible] ساغر سرشار تو

[illegible]
این [illegible] طوطی که دارد طرز گفتار تو

از [illegible] بود [illegible]
دامن [illegible] دیوار تو

هر که [illegible]
[illegible] بیمار تو

چون [illegible] که
گل [illegible] دستار تو

دست [illegible] زند که
هر کرا دل رفته [illegible] صائب از [illegible] تو

ای [illegible] غمخوار تو
فتنه [illegible] صهبای تو

سودای تو دست [illegible] گره هیچ
در پای تو پرده چشم جهان شده

از پیچ و خم [illegible] خورشید [illegible]
هر ذره [illegible] بهشتی خود به گمان شده

چندین هزار [illegible] از [illegible]
در جستجوی [illegible] آشیان

اندیشه [illegible] خیالان [illegible]
از دور [illegible] نگه تو دوران جهان

چندین هزار حسرت [illegible] تو
در زیر بار عشق تو خم چون کمان

هر سبزه که از جگر خاک سر زده
از هر چه [illegible] دگر تو رطب اللسان

با یک زبان [illegible] لب تو هر سبزه [illegible]
با صد زبان [illegible] گل [illegible] زبان شده

از صد هزار [illegible] زبانی تو
گل [illegible] نرگس چشم [illegible] شده

از خاک دانه [illegible] ضعیف
[illegible] خال [illegible] دلبران شده

[illegible] لاله رنگ تو
[illegible] گل چکیده [illegible]

[illegible] چشم [illegible] سیاه
عالم سیاه [illegible]

خواب گران [illegible]
ورنه [illegible] است [illegible]

آهنگ [illegible]
صائب یکی ز [illegible] شده

عمر [illegible] نصیحت ساختیم
در [illegible] تبسم [illegible] ساختیم

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible marginal text]

هر جا که ... ز نسیم سحر | دلها فرصت ... داده
آرام ... لاله را | تو چشم ... بهار
هنگامه دل تو ... | از ... سپید
... گذاری ... | ... بیمار
امروز خانه یعقوب ... | گرد ... نقش ... کشاد
داغ ... انجام ... | صائب چه ... گل ... بهار

دل را ... نازک آمده | از دل ... که ...
از عرق لعلت تو چون ... گوهر | هر جا که ... داده
در ... خسته ... | چشم ... آمده
... آمده | کز ... آمده
... | بخواب ... خانه ...
آمده ... | چشم ... از ...
... | ... زلف ...
... | گر ... آمده

گشته ... زد دل صد ... | ... نور ... آتش ...

[illegible marginal text]

[illegible marginal text]

اینجا ... برق خانه سوز ... | شهر ... رسیده
... کف ... | زین ... آمده
... | ... آمده
... | در ... آمده
... صائب ... | ... آمده

از حسن تو ... رسیده | در زلف تو ... رسیده
... گل ... | این جام ... رسیده
... | ... رسیده
شاخ گل ... | ... رسیده
... نسیم ... | ... رسیده
دیگر ... | هر دل ... رسیده
... | ... رسیده
صائب ... | ... رسیده

از دل ... دارد که | ... دارد که

[illegible marginal text]

[illegible]

سر [illegible] باده باد [illegible] شد	تا [illegible] چنین لب بسته
خو [illegible] قدم [illegible] روان [illegible]	کو [illegible] که تو بر [illegible] بسته
[illegible]	از شاخ [illegible] چه گل [illegible] بسته
[illegible]	[illegible] چون حباب [illegible] بسته

ز خط عذار تو [illegible] کتاب شده	ز [illegible] باده [illegible] کباب شده
خطی که روی تو [illegible] آورده حجاب	[illegible] عذار ترا پرده حجاب شده
زلف [illegible] خط [illegible] کار [illegible]	که خط سبز [illegible] سحاب شده
یکی [illegible] شور [illegible]	چنین که عارض او [illegible] گل [illegible] شده
[illegible] کردی [illegible]	که از [illegible] آفتاب شده
[illegible]	[illegible] شبنم گل [illegible] شده
[illegible] دوستان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] خراب شده
[illegible]	[illegible] کباب شده
[illegible]	[illegible] شده
[illegible]	[illegible] شده
[illegible]	دگر [illegible] گرم [illegible] کباب شده

[illegible]

[illegible]

[illegible] شده	[illegible] گر [illegible] شده
ای که چون [illegible]	[illegible] که [illegible] شده
عالم خاک [illegible]	تو [illegible] شده
[illegible]	تو چه از دولت [illegible]
[illegible]	[illegible] تو [illegible] شده
[illegible] چشم [illegible]	[illegible] پنهان شده
[illegible]	[illegible]
[illegible] گل [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] گلستان شده
[illegible]	[illegible] مردم تو چه [illegible]
[illegible]	تو [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	چشم [illegible]
هر چه [illegible]	[illegible]
تو که [illegible]	[illegible]
تو [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

در عاشقی ز لطف تو [illegible]

[illegible]

این جا [illegible] که

[illegible] دل [illegible]

شمع و گل چون بلبل و پروانه [illegible]

[illegible]

چون دل عاشق [illegible]

[illegible]

چشم [illegible]

[illegible]

ای [illegible] گاه عالم [illegible] که

تو چنین حیران [illegible] که

[illegible] که

[illegible] که

[illegible] که

[illegible] که

در کمین جلوه [illegible] که

از خمار [illegible] جام صهبا [illegible] که

[illegible]

[illegible]

در دل [illegible]

[illegible]

[illegible] از دل [illegible] که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

در تمام [illegible] عاشق بود

[illegible]

از حساب [illegible]

از غبار خط [illegible] خاک [illegible]

[illegible]

ز بس ... [illegible] ... نشستم | که خود را هم ز خود چون ... [illegible]

ز بس ... [illegible] ... حال ... گفتم | گران ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... از ... [illegible] ...

... [illegible] ... | دل ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ... لعل ...

... [illegible] ... | ... از دل ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... از خط ... [illegible] ... | خط ... [illegible] ...

گفتم از خط ... [illegible] ... | ... [illegible] ...

از غبار خط ... [illegible] ... | ... [illegible] ...

وصف ... [illegible] ... | از زمین ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ابر ... [illegible] ...

هر که ... [illegible] ... | ... [illegible] ...

در خاک ... [illegible] ... | در گلشن ... [illegible] ...

... [illegible] ... نشسته | چون سنبل ... [illegible] ...

چون دزد خال ... [illegible] ... | چون زلف ... [illegible] ...

چون ابر نوبهار ... [illegible] ... | چندین هزار ... [illegible] ...

چون آه گرم ... [illegible] ... | چون برق ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | دنبال ... [illegible] ...

در اشتیاق صحبت ... [illegible] ... | چون شمع ... [illegible] ...

غیر از ... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

... [illegible] ... | از قول ... [illegible] ...

[illegible]

هرگاه تو از ... دل گشت ... / هر ... بر ... [illegible]
صاحب ... اگر ... / هرگز ... که ... [illegible]

جمع ... گل ... / ... [illegible]
هیچ ... / ... اگر ... [illegible]
جام ... / از ... دریا ... اگر ... [illegible]
... / ... [illegible]
... / ... دل ... [illegible]
... شبنم ... / ... شبنم ... [illegible]
چون ... / ... [illegible]

... گرده / ... گرده
در ... / هرگز ... گرده
... / چشم ... گرده
... / ... گرده
... / در ... گرده
... / ... گرده

[illegible]

[illegible]

میدهد از برق ... گل آب / لب ... گل ... [illegible]
تا خط ... / در نظاره ... [illegible]
از ... چشم ... / در ... گل ... گرده
تا ... آورده ... / لاله ... گل ... گرده
از ... / دست ... زلف ... [illegible]
در ... / حلقه چون ... [illegible]
گرچه ... / ... گرده

... امروز جولان کرده / ... گرده
چون ... / ابر ظلمت ... آفتاب ... گرده
کو ... / ... عریان گرده
در ... / ... گرده
آفتاب ... / ... تیغ ... گرده
در ... / ... گرده
... / چشم ... گرده
آه ... / ... گرده
صائب ... / ... گرده

[illegible]

[illegible]

دل سر رشته اقبال [illegible] میکرده که	زلف در این کشمکش چه خیال میکرده که
نطق من [illegible] حال میکرده که	حال چه آید ز لبش قال میکرده که
[illegible]	در حضور شمع [illegible] میکرده که
صحبت [illegible]	[illegible] میکرده که
[illegible]	گفت [illegible] لال میکرده که
[illegible]	دل [illegible] میکرده که
[illegible]	[illegible] میکرده که
[illegible]	[illegible] میکرده که
[illegible]	[illegible] میکرده که

خاتم [illegible] زخلوت برآمده	[illegible] برآمده
[illegible] ز دهان تو [illegible]	[illegible] برآمده
[illegible]	[illegible] برآمده
ماکه [illegible] بازی کرده ایم	بال [illegible] السعادت برآمده
هرجا که [illegible]	از ناز [illegible] برآمده
[illegible]	[illegible] برآمده
هرجا [illegible] آمده	از کوی [illegible] برآمده

[illegible]

[illegible]

[illegible] بگو	[illegible] بگو
[illegible]	[illegible] ازین عالم دیگر بگو
[illegible]	[illegible] بگو
[illegible]	گفت [illegible] غزال [illegible]
[illegible]	[illegible] بگو
[illegible]	[illegible] بگو
[illegible]	[illegible] بگو
[illegible]	[illegible] دل از زلف [illegible] بگو
[illegible]	[illegible] بگو

این [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] نهان
[illegible]	از [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر ثبات حسن خوبان دل چه بندد عاشقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر [illegible] از تن خاکی گسسته
[illegible] شکسته

آن را که دست [illegible] خون [illegible]
از دل [illegible] چشم بسته

از [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] فارغ [illegible]

مشکل [illegible] تا [illegible]
آن را که [illegible] عشق [illegible] نشسته

[illegible] شکسته [illegible]
[illegible]

[illegible]
کو [illegible] رشته [illegible] گسسته

[illegible]
[illegible] شکسته

این آن غزل که صائب [illegible] گفته
دل [illegible] بسته

عشق [illegible] دل [illegible] گرفته
[illegible] گرفته

هر چند [illegible]
هر ذره [illegible] گرفته

[illegible]
[illegible] گرفته

[illegible]
[illegible] گرفته

[illegible]
[illegible] گرفته

[illegible]
[illegible] گرفته

نشد [illegible] دارم
[illegible] گرفته

[illegible]

[illegible]

هر [illegible] دل [illegible]
[illegible] شکسته از [illegible]

از شب [illegible]
هر [illegible] عشق [illegible] سبکه

دایم [illegible]
[illegible] سبکه

[illegible] تا [illegible] جان او
آه [illegible] سبکه

فریاد [illegible]
[illegible] سبکه

صائب [illegible]
[illegible] سبکه

[illegible]
گل گشته [illegible]

از حلقه [illegible]
سر [illegible]

[illegible]
آه [illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible] دل [illegible]

دل [illegible]
در [illegible]

آن [illegible] دل [illegible]
آخر [illegible]

[illegible]
[illegible]

از [illegible] عالم [illegible]
از [illegible] خط [illegible]

صائب [illegible] از تو [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

در عبارت [illegible] چند [illegible] میکنی

[illegible]

[illegible]

حافظ این [illegible]

[illegible]

[illegible]

گر ... [illegible] ... | ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

... خاک ... [illegible] ... | ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

سنگین دلی نگاه [illegible] | چون قطعه [illegible]

[illegible] | [illegible]

ای زلف مشکبار تو دارد حکایتی | از لعل آبدار تو گوهر روایتی

خورشید قد تو [illegible] | روی زمین گرفت [illegible]

عاشق نشین [illegible] | [illegible]

آنکس که [illegible] | [illegible]

پروانه [illegible] | دارد چو شمع [illegible]

[illegible] از نسیم [illegible] | در [illegible]

[illegible] | آن [illegible]

[illegible] | چون [illegible]

بشکست [illegible] | [illegible]

روی [illegible] داری | [illegible] داری

[illegible] | [illegible] داری

[illegible] | [illegible] داری

[illegible] | [illegible] داری

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

دل [illegible] | چو گل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | دل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

اگر چه [illegible] | [illegible]

[illegible] | اگر چه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | اگر [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

موی تو سفید گشت تنها | [illegible]
[illegible] تو روز جشن گیرد | [illegible]
[illegible] | [illegible]

شوق اگر شمع شود پروانه دارد [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو مسجم تو ... صبح ... هوا
اگر زهره ... ... نشان ...

لعل تو شوریست ... شکرین ...
در این محیط اگر ... گران ...

سفینه ... گشت ...
تو ما ... سخن ...

زبان شکر ... سبز ... شکست
عیش ... نشاط ... صبح ...

ز کیمیا ... گشت ... چشم تو ...
اگر هوا ... آتش ...

آنرا که ... عشق ...
دایم ...

نفس ... ایام ...
هوس ... آتش ...

نگاه ... حکایت ...
کره ...

حسن تمام ... ادراک ...
در آینه ...

... توبیت ...
... نشسته ...

اگر ... بیتیره خاک ...
... کن که دل ... از جهان ...

چو ... نفس ... خلق ...
تراکه ... ستان ...

ز حسن روی ... آمده ...
شیر ... آتش ...

تراکه دیده ... رکب ...
... روان ...

[illegible]

[illegible]

تو ما ... بیت ... صحرا ...
... اگر ...

... گره ...
... لب ...

... اگر ...
...

... بیت ...
دل ... اگر ...

تا نسوزد همچو مجمر خواره آدمی
اگر ... گوهر خواره آدمی

اگر ... آتش ...
... آنکه ... خواره آدمی

تا ... آتش ...
در ... خواره آدمی

اگر ... طریق ...
... آدمی

تا ...
... خواره آدمی

...
غیر ازین اندیشه دیگر خواره آدمی

...
... خواره آدمی

...
... خواره آدمی

...
... خواره آدمی

...
... خواره آدمی

... خواه ... مکن
... راه عشق ... مکن

[illegible]

[illegible]

[illegible]	سجده گاه [illegible] افتاده
باگران قدر با تواضع [illegible]	وانجا [illegible] افتاده
ذوق [illegible]	از دو دیدن [illegible] افتاده
خاک [illegible]	دانه را بال و پر [illegible]
[illegible]	در حریم [illegible] خورشید [illegible]
[illegible]	[illegible]
نیست از ره تواضع [illegible]	حیله [illegible]
از تواضع میشود ظاهر [illegible]	حجت قاطع بود [illegible]
[illegible]	با همه [illegible]
[illegible]	نقطه [illegible] افتاده
جامع [illegible]	[illegible]
دیگران [illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
از وصل [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	چرا [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

صنوبر [illegible] بیت [illegible]

دل [illegible] آه [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو [illegible]

[illegible] مشکل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] سنگ [illegible] نگوری

در [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible]

انگشت [illegible]

[illegible]

[illegible] افیون [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible]

چند [illegible] غزل [illegible]

در [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible]

گرد [illegible]

تو [illegible] گل [illegible]

از [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

دست عشق [illegible]

دل [illegible]

در این حدیقه [illegible] نگویی

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نگویی

اگر [illegible] دل [illegible] نگویی

[illegible] نگویی

[illegible]

اگر تو [illegible] نگویی

[illegible] نگویی

[illegible] نگویی

[illegible] نگویی

[illegible] نگویی

جلوه [illegible]

از [illegible] گل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هزار خانه چو زنبور کرده‌ای مشبک [illegible]
اگر گزیدن مردم شعار داشتی

[illegible]
چه کعبها [illegible]

[illegible]
هزار [illegible] که در کنار داشتی

[illegible]
[illegible]

[illegible]
اگر [illegible] داشتی

[illegible]
ازین [illegible] داشتی

[illegible]
[illegible] بکار داشتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] خاموشی

[illegible]
[illegible] خاموشی

[illegible]
[illegible] خاموشی

[illegible]
[illegible] خاموشی

[illegible]
[illegible] خاموشی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دا بیت عطای تو چنین یکبارم	کار ما را تا ببینند دیگران [illegible]
بیشتر [illegible] خلعت [illegible]	[illegible] خود [illegible] خواب گران

خلعت که [illegible] خود از [illegible] خدا را	قدر دل [illegible] بسپرده خدا را
از [illegible] دل [illegible] خورشید	ای وای اگر [illegible] خدا را
از چشم [illegible] نخواهم	فریاد من ای [illegible] خدا را
هر راه [illegible]	تا کی [illegible] خدا را
از [illegible] دل [illegible] تا [illegible] چشم	هر [illegible] از [illegible] خانه [illegible] خدا را
[illegible] کرم [illegible]	کر حاتم [illegible] خدا را
تا [illegible]	هجران تو [illegible] خدا را
[illegible]	[illegible] خدا را

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] خاک که [illegible]	کو [illegible] باشی
[illegible]	گر [illegible] خود [illegible] باشی
کم از [illegible] سعادت [illegible]	[illegible] باشی
[illegible] کوتاه [illegible] دست	اگر [illegible] باشی
توانند از [illegible] که از خود	[illegible] دیگران [illegible] باشی
اگر [illegible]	همیشه [illegible] باشی
[illegible]	مبادا [illegible] باشی
تو [illegible]	اگر [illegible] باشی

مبادا [illegible]	تو [illegible] که دایم [illegible] باشی
[illegible]	که در [illegible] باشی
دل [illegible] از [illegible]	که در چاه [illegible] باشی
[illegible]	که دایم [illegible] باشی
هم [illegible]	که [illegible] باشی
[illegible]	[illegible] زلف [illegible] باشی

[illegible]
مبادا [illegible] باشی

همواره اگر ... [illegible] کرده بشکست
دو صد ... [illegible] کرده بشکست

سخاوت ... [illegible]
که با ... جهان کرده بشکست

[illegible]
که ... [illegible] کرده بشکست

[illegible]
که آتش ... [illegible] کرده بشکست

نخواهی که عالم گشت عالم
اگر در ... [illegible] کرده بشکست

از آن همیشه ... [illegible] درویشی
که متصل ... [illegible] درویشی

ز ... [illegible] و خاموشی
چراغ گوشه نشینان ... درویشی

چو خضر ... [illegible]
کسی که ... [illegible] درویشی

ز جام ... [illegible]
که این ... [illegible] درویشی

یکی ز ... نشینان ... [illegible]
... [illegible] درویشی

... [illegible]
کشیده ... [illegible] درویشی

دران ... [illegible]
درست ... [illegible] درویشی

ز ... [illegible]
که ... [illegible] درویشی

... [illegible]
که ... [illegible] درویشی

تو ... [illegible]
وگر ... [illegible] درویشی

... [illegible]
... گفتگوی درویشی

[illegible]

گلاب ... [illegible] است
... [illegible] است

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

... [illegible] است
... [illegible] است

م

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

چون گهر از چشم گشته جوهری ما [illegible]

[illegible] وصل [illegible] آه [illegible]

[illegible]

بچشم عاشق بین هر که [illegible] دریا | ببین [illegible] دریا

[illegible]

بر افروز [illegible] چشم | جواهر [illegible] چشم را

بیدار گشت [illegible] افسرده دلان را

[illegible] مرده دلان را

[illegible] | [illegible]

ز خواب [illegible] چشم جادو را

[illegible] ابرو را

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مالشش عالمی لیلی ز خطت کباب شد | چشم سیه‌ات ... [illegible]

شیرین شکر ز لعل تو ... [illegible] کرد
این ماجرا ... [illegible] کرد

گر عاشق ... [illegible] کرد | از خط ... [illegible] کرد

شور ... [illegible] خواهد
... [illegible] خواهد

از تهمت ... [illegible] | از ... [illegible]

وز خال تو خون ... [illegible]
این سینه ... [illegible]

تا خال تو ... [illegible] کشید | ... [illegible]

یوسف ... [illegible]
از ... [illegible]

طرف کلاه ... [illegible] کرد | ... [illegible] کرد

... [illegible]
... [illegible]

چند ... [illegible] | جنگها ... [illegible]
دل ... [illegible] دارد | ... [illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

چون قلم ... [illegible] عالم نورد | طاق ... [illegible]

صانع ... [illegible]
نقش ... [illegible]

دل ... [illegible] کرد | ... [illegible]

... [illegible] میشود
... [illegible] میشود

... [illegible] | ... [illegible] میشود

از ... [illegible]
از ... [illegible]

تا ... [illegible] | ... [illegible] کرد

... [illegible]
... [illegible]

هر که ... [illegible] شود | خون ... [illegible] شود

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible]
تا ... [illegible] دارد | ... [illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

ماه که با رخ آن [illegible]	گرم [illegible]

هر که [illegible]
آتش [illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]	[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] آن [illegible]	این [illegible]

هر که [illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

از [illegible]
مریم [illegible] مسیحا [illegible]

[illegible]	[illegible]

حسن تو [illegible]
این صورت [illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]
هر چیز از تو [illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]	دل [illegible]

وقت خواب [illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] کشیش

[illegible] خاک [illegible] کشیش
[illegible] کشیش

[illegible] نشیند | [illegible] کشیش

[illegible] کشیش
[illegible] کشیش

[illegible] کشیش | [illegible] کشیش

[illegible] کشیش
[illegible] کشیش

[illegible] نشین | [illegible] نشین

[illegible] کشیش
[illegible] کشیش

[illegible] نشین | [illegible] نشین

[illegible] کشیش
[illegible] کشیش

[illegible] نشین | [illegible] نشین
[illegible] نشین | [illegible] نشین

[illegible] دل [illegible] ام | [illegible] خانه ام

ما در جهان [illegible] افتاده ایم
[illegible] ایم

[illegible] نگشته ایم | [illegible] نگشته ایم

از دل [illegible] ام
چون [illegible] زمین [illegible] ام

[illegible] کام | [illegible] کام

[illegible] نشسته ایم
در سایه [illegible] نشسته ایم

[illegible] داده ایم | [illegible] داده ایم

از فیض [illegible] گرفته ایم
[illegible] گرفته ایم

از [illegible] رسیده ایم | [illegible] بسته ایم

[illegible] کشیده ایم
[illegible] رسیده ایم

[illegible] دیده ایم | از [illegible] شنیده ایم
[illegible] کام | [illegible] خام

ما چنین پیش تو ای قاتل جان کرده‌ایم	ذره‌ها گر به تو در پی تسلیم کرده‌ایم

چگونه پیش رخ نازکت تو آه کنم
که آینه را بدین صفحه سیاه کنم

زمین ز چهره‌ی آن ماه باید بجو بوم	ز آفتاب فلک ستاره بیوم

روشن از فروغ رخ نیست حیاتم
چو ز آتش تو نیست حیاتم

با نیفتد ز سخاوت نظیر عالم	چشم ما با شب شکر عالم

جهان ... دولت بود با ... کنم
دست کشد را ... کنم

ز شور دلیش ... کرد آن دلها	تیغ ... ز فرزند ...

هست ... که ... دمن
... خواب ... دمن

با دل ... بسکول ...	هست ... پناه ...

فغل ... چه تواند کرد
فغل ... چه تواند کرد

رسید ... گشته ...	ز ... کین ...
...	...

چو ... راه ... زرمن	...

گر ... چشم ... زمن
... گرفته ... زمن

ز ... خود ...	چشم ... ز آفتاب ...

تو کز ... و ... زمن
... از ... کن

... گشت ...	وقت ...

... کنم
... کنم

تو ... ام دل ...	... از ...

... رخ ... آفتاب
... رخ ... آفتاب

از ...	از ...

... دل ...
خضر ... را

چون ... دل ...	...
ز ... شود	... شود

قد رعنای ترا دید و از سر شد نگو | قمر ابروی ترا دید سر و پا طوق بندگی

[illegible] دیگر [illegible] لطیف [illegible]
عیب [illegible] دیگران [illegible] خویش [illegible]

در لطف [illegible] آن چشم [illegible] | [illegible] خانه [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] نشود [illegible]

چند غم [illegible] | [illegible]

[illegible] پرواز [illegible]
[illegible] از [illegible]

[illegible] | [illegible]

زبان [illegible]
[illegible] چشم [illegible]

گر فهم سال [illegible] | گر فهم [illegible]

در [illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] از لطف [illegible]
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ذره در پشت جبین [illegible] | گر به عالم نشود مستقیم لشکر را

بود [illegible] دل بیگانگان موافق هم
کمیت [illegible] ز شغلهای [illegible] را

دست [illegible] | در نظر قطب [illegible] را

به کمال [illegible] [illegible]
[illegible] را

مشو [illegible] | گران [illegible] را

گر تجارت [illegible]
دست [illegible] کار را

قانع [illegible] | چو [illegible] نسیم

شدم ز عشق [illegible]
کسی [illegible] خیال تو [illegible] را

[illegible] چشم [illegible] | کو [illegible]

بود [illegible]
[illegible] گلستان [illegible] است

[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible] | [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible] | چنین که [illegible]

سخن [illegible] نسیم [illegible]
[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زحمت [illegible] بهار [illegible] | که تو [illegible]

اگر که از مردم [illegible]
این [illegible] که [illegible] زمین [illegible]

بالب [illegible] | [illegible]

ز خط [illegible] دل [illegible] عاشق را
لب [illegible] از آفتاب [illegible]

[illegible] | [illegible] برآمد

[illegible] لب تو [illegible] بود
که تخم [illegible] خال [illegible]

[illegible] | [illegible]

آنچه [illegible] گل که [illegible]
من تو [illegible] دل آباد کرد

به چشم [illegible] | کدام [illegible]

[illegible]
که چشم و دل [illegible]

شکسته [illegible] | که حلقه [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

از [illegible]
که [illegible]

[illegible] | دو خانه [illegible]

[illegible]
که [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible]

دولت [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر نام [illegible] عالم | که [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سر خود را دادم بر آن کیست به او ... | ... [illegible] ... ماتم

تا نبود ... بر خانه ... [illegible]
... [illegible] ... در خانه ... دوام

دل ... [illegible] ... گرفته ... | ... [illegible] ... شیستم

... [illegible] ... گفتگو ... عاشقم
... [illegible] ...

... [illegible] ... | تا لب ... گفتگو ... [illegible]

... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible] ... | دست ... [illegible] ...

... [illegible] ... اگر ... قاتل شود ...
اگر قاتل شود ... [illegible]

تا هم ... [illegible] ... | گر از ... [illegible] ...

... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible] ... | تا ... [illegible] ...
... [illegible] ... | ... [illegible] ...

[illegible]

تو خوش هستی از یکان عالم بگذر | چون آن کشته ... [illegible]

... [illegible] ... که گل آتش ... دارد
تو جانب قدم از ... [illegible]

ز صحبت ... [illegible] ... | ... [illegible] ... از عالم اگر ... [illegible]

ز کوچه ... [illegible] ... سلام
... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] قبول دل جانم | [illegible] چشم [illegible] آب [illegible]
تو [illegible] از خلوت [illegible] | [illegible] استخوانم را

ای [illegible] گل [illegible] | [illegible] تو [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ای [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] این [illegible]

ای دل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

اگر [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] عالم [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] عشق تو [illegible] | [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

از خلق چیر نیست تو را حجره ...	... که ... خود ...
... فلک ...	... زمین ...
... از فطا ...	... کرانه کرده ...
... نیست ...	... از بال ... قوت ...
... کوکس ...	... کرده ...
...	... آب ...
... دایم ...	...
...	...
... عالم ...	...
... آب ...	...
... یاکاه ...	...
...	...

[illegible]

[illegible]

... خط ...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با همین کرد از حیا ... افروا چشم	... [illegible]
هزار حیف که گل ...	بچشم ... [illegible]
ز ... [illegible]	خبر ... گشت ... [illegible]
بکو ... عشق ...	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
دود ... [illegible]	با ... [illegible] ... گشت
... [illegible]	... [illegible]
دست ... [illegible] ... ست را	خط ... [illegible] ... ست را
... [illegible]	... [illegible] ... ست را
هر که ... گشت ... را	... [illegible]

... [illegible] ... ست ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

از کف ... [illegible]	... [illegible] را
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
چراغ راه ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

ز ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در فکرم که ... سیاه کیست	شوریده ... که درو داغ پریشانی ماست
در چشم عاشقان ... [illegible]	[illegible] ... که کار ... ماست
هر زلف ... [illegible]	[illegible] ... عشق ... که ... ماست

دیدن ... [illegible]
[illegible]

[illegible] ... دل ... خواهد	[illegible]
حلقه دام ... [illegible]	[illegible]
عطر آن گل ... [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
گل اگر ... [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

نفس آگاه ... [illegible]
[illegible]

[illegible]	دارم ... [illegible]

از ما به جنگ ... [illegible]	[illegible]
هر کرا ... خواهد خواب	در کنار رحمت ... [illegible] خواب
لطف ما را ... [illegible]	در کنار لطف بحر بیکران خواب
[illegible]	در کنار خاک ما را آستان خواب
با ... [illegible]	[illegible]
عاشقانه ... [illegible]	[illegible]
همت ... مقصد ... [illegible]	[illegible]
[illegible]	شمع ... پروانه ... [illegible]
[illegible]	[illegible]
دل شب وصل ... [illegible]	عیش ... [illegible]
دل ... [illegible]	[illegible]
[illegible] ... فلک ...	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوری خود که پیشه اهل دنیا بود ... | هیچ کوری مقام مسکن خود ...

با حسن ... از ... گرده‌ام | ... ساغر ... بر ... مقصود ...

از خاک ... حسن ... | کز ته در حلقه ... کز ... تابان ...

از ... دین ... | سود ... این ... بیکس ... بستان ...

[illegible]

در خاک ... بود ... | هر ... اهل ... ... خود ...

در گنه ... فکر ... | در ... ... جای ... ...

... | نالب ... است ... نو ...

... | دست ... جای ... ...

آنجا که ... حقیقت ... | ... که ... ...

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
ای دل قصه [illegible]	[illegible]
سرو مجلس [illegible]	[illegible]
[illegible] گر کارها درست شود	[illegible]
ساقی از فیض گرفتن گل [illegible]	[illegible]
گر از ابر بهار از دل [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عشاق از ملا خط [illegible] | وقت نماز [illegible]

[illegible]

[illegible]

دانه از خاک [illegible] نمی‌آید برون | گریه کردن بر مزار [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] ایام [illegible] | [illegible] آمیزه [illegible]
[illegible] که درین انجمن | سینه گرم [illegible]
از [illegible] فیض [illegible] | [illegible]

لطف او [illegible] | صحبت [illegible]
[illegible] از حال ضعیفان [illegible] | [illegible]
[illegible] سوال [illegible] | [illegible]

عاشق [illegible] سرانجام [illegible] | پروانه را [illegible] بال [illegible]
[illegible] | [illegible] قضا [illegible]
این [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] از خانه [illegible] برون | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] کام دل [illegible] | [illegible]
از [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
دست [illegible] | [illegible]
از [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | در خانه [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] دل [illegible] | محفل [illegible] چراغ [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر نه مرغ چمن از غنچه گل گشت [illegible] / خاطر ما را [illegible] ز سنبل [illegible]
این چه بهار است که با چهره ما [illegible] / آب [illegible] صد چمن [illegible]

[illegible] گل [illegible] / در چمن [illegible] دل [illegible]
[illegible] بلبل [illegible] / [illegible] چمن [illegible]

ترا که خط [illegible] / به وقت تو [illegible]
دو چشم [illegible] لب تسلیم / [illegible] که انجام [illegible]

[illegible] غنچه [illegible] / [illegible] نیز [illegible]
[illegible] شبنم گل [illegible] / [illegible] در [illegible]

[illegible] چهره [illegible] / [illegible] چشم [illegible]
[illegible] / [illegible]

دل [illegible] / چشم [illegible] نسیم [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible] / آه از این راه [illegible]
[illegible] / هر که [illegible]

اگر تو [illegible] / این [illegible]
از [illegible] / این [illegible]

[illegible] / نظر [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible] عالم [illegible] / [illegible] خاک [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible] چشم [illegible] / آینه [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible] خاک [illegible] / [illegible]
[illegible] / این [illegible]

[illegible]

[illegible]

تا نیزه زنی زده کشته پرتو عیش / ره جست سوی [illegible] که بال [illegible]
صد دو لب که به خون مردم [illegible] / [illegible] قیمت [illegible]

کجا [illegible] و داغ آتش کنند / کرتخم [illegible] داغ آتش کند
درین صحیفه من آن خامه سیه [illegible] / که [illegible] خشک [illegible] داغ آتش کند

[illegible] طالع را [illegible] / که [illegible] که [illegible]
[illegible] عشقبازان / زلیخا [illegible] دیده یعقوب [illegible]

تا ز خط حسن تو [illegible] آتش نهاد / [illegible] آتش نهاد
گاه از [illegible] نوخط کراز [illegible] / عاشقان [illegible] دیگر [illegible] آتش نهاد
کم [illegible] که [illegible] / [illegible] دیگر [illegible] آتش نهاد

[illegible] که [illegible] / سینه [illegible] جوهر
[illegible] زمین [illegible] / [illegible] از [illegible]

[illegible] آتش [illegible]
که [illegible] نقش [illegible]

از [illegible] برد [illegible] / دام [illegible] ره [illegible] کشید
[illegible] که [illegible] / [illegible] هر که [illegible] کشید

هر که [illegible] دست [illegible] / غوطه زد در دل دریا [illegible] دست [illegible]
[illegible] که [illegible] / که [illegible] تسلیم [illegible]

[illegible] که [illegible] / [illegible] حلقه [illegible]
[illegible] کشم [illegible] / [illegible] خانه [illegible] تمام [illegible]
[illegible] خال / ازین [illegible] که آن [illegible]

[illegible] اگر بسوزد / [illegible] بال و پر بسوزد
چراغ چشم [illegible] / [illegible] دگر بسوزد

[illegible] که [illegible] / از [illegible] شوق [illegible]
[illegible] / [illegible] خود [illegible]

[illegible] چشم و دل [illegible] / [illegible] چشم زخم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بجان تست نگاهی چه کند پروانه آتش / خلاص از چه به آتش فنا من خواسته

الهی بلبل تو با آتش زبانست گویند / در گلشن تو با آتش نهانست گویند

دل با تو جانست که خود [illegible] / کو [illegible] تو با [illegible] گویند

[illegible] از دیده دل [illegible] / چشم بلبل [illegible]

سنگر قطع راه [illegible] / [illegible] از خواب [illegible]

گر [illegible] دیر گرد / گو [illegible] از سرد

اگر چه دیر گوش آدم [illegible] دم / که هر چه دیر شود گرم دیر گردد [illegible]

از حلقهای زنجیر سودا چاک دارد / از [illegible] دریا چاک دارد

در [illegible] که [illegible] / از [illegible] دریا چاک دارد

[illegible] سر دل [illegible] / [illegible] دفتر [illegible]

[illegible] از دنیا [illegible] / جا [illegible] تا [illegible]

[illegible] دل [illegible] / [illegible] مسیحا [illegible]

چو [illegible] / از [illegible] شود

[illegible] / نفس [illegible] صبح [illegible] میکرد

از [illegible] / که [illegible] از [illegible] دل [illegible] میکرد

کلاه [illegible] / که در [illegible] میکرد

[illegible] را / [illegible] میکرده

تا تو [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] اندازه

ذوق [illegible] چشم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] آزاده [illegible] / [illegible]

[illegible] / روزگار [illegible]

قطع [illegible] / [illegible]

[illegible] شود / این [illegible] شود

هر که خاک آستان چشم خود می گشت [illegible] | گرچه در خلوت که عیب [illegible] می شود
سجده [illegible] | هر که چین [illegible] از [illegible] می شود

نظاره لب میگون خمار می آرد | گل عذار بستان خار خار می آرد
در آن ریاض که [illegible] | [illegible] بسیار می آرد

هر شیشه دل [illegible] | [illegible] خانه زنبور [illegible] دارد
آواز محالست [illegible] | [illegible]
تا [illegible] | [illegible]

رخسار [illegible] | در قفاره [illegible]
[illegible] | [illegible]
اگر [illegible] | [illegible]

جمعی که [illegible] | [illegible]
آزاده اند [illegible] | بسیار که [illegible]
چون آب [illegible] | [illegible]

از لب ساقی [illegible] | [illegible]

خاکستر [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

گر به نگاه [illegible] | تا [illegible]
[illegible] | اگر [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

هر که [illegible] | [illegible]
[illegible] | هر که [illegible]

از جلوه [illegible] | آتش [illegible]
[illegible] | [illegible]

عشق اول با تو [illegible]
[illegible] سر [illegible]

خانه [illegible]
[illegible] برای [illegible]

دل آب گشت [illegible]
[illegible] چشم [illegible]

این [illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
هر که [illegible] دارد [illegible]

[illegible] کار [illegible] شود
از [illegible] آه [illegible] شود

چون [illegible] جان [illegible]
[illegible] شود
چون ماه [illegible] پاک [illegible]

از باغ [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]

[illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] در این عالم [illegible]

[illegible] تیره [illegible]
[illegible]

دل رسید و [illegible]
زمین [illegible] دامن [illegible]
[illegible] زبان [illegible]

فتاده هر که این راه [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]

[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible] از دل [illegible]
[illegible] از [illegible]

حسنی که تو از لطف پاک بر آید
صبحی که تو از [illegible]
[illegible] پاک [illegible]

از خلوت آئینه تو پاک بر آید
[illegible] افلاک بر آید
آهی که [illegible] از [illegible] بر آید

[illegible] که [illegible]
در [illegible] از [illegible]

هر چند [illegible]
[illegible]

هر کو از خانه [illegible] دل [illegible]
[illegible] که [illegible]

حلقه [illegible] در کوی [illegible]
[illegible] دل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خانه کز نور جبین [illegible] شود | حلقه بیرون در [illegible] تماشا شود
[illegible] کار ما را در گره [illegible] | [illegible]

[illegible] آشفته [illegible] | صید [illegible] زده آواره بوی کرده
[illegible] | که تو از دو [illegible] بوی کرده
[illegible] | این نه [illegible] که هر روز [illegible] کرده
[illegible] | تا که [illegible] اخلاق نکوی کرده

[illegible] | از گره [illegible] آورده
[illegible] | [illegible] آورده
[illegible] | [illegible] آورده

[illegible] | فروغ [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ز نقش [illegible] جام [illegible] دارد | دل [illegible] دارد
[illegible] | [illegible]
کدام روز [illegible] دل | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسکه در سینه ز چشم تیر بلا تیز آید / نفسم از دل گوشه‌نشینم [illegible]

دل به هم کرده ما را نگاهی دریاب / این نه جای [illegible] که [illegible] سر [illegible]

هر که بر دام [illegible] شد [illegible] / چون [illegible] سر [illegible]

دامن دشت [illegible] / سیلم [illegible] خار [illegible]

[illegible] / دارد [illegible] عشق [illegible]

خورشید اگر [illegible] / چنان [illegible]

[illegible] خورشید [illegible] / [illegible] چشم [illegible]

لعل تو چون [illegible] گر [illegible] شود / این نه [illegible] شود

[illegible] در کتاب [illegible] نظر / [illegible] شود

[illegible] / آیینه را [illegible] شود

راه مقصود [illegible] شود / گره از رشته [illegible] شود

دل از [illegible]
صحبت خلق [illegible] نشود

[illegible]

[illegible]

[illegible] / گر کو [illegible] حلقه [illegible]

[illegible] / [illegible] صدای [illegible]

[illegible] / از [illegible]

[illegible] دل [illegible] / بسکه [illegible] این مرغ [illegible]

[illegible] عالم [illegible] / [illegible] محبوب [illegible]

[illegible] / خون [illegible]

[illegible] / [illegible]

آفت [illegible] / [illegible]

[illegible] / گر دل [illegible]

[illegible] / [illegible]

کسی که [illegible] / [illegible]

[illegible] کسی [illegible] / [illegible]

[illegible]

طوطی ز [illegible] سخن خویشتن [illegible] | هر کس سخنوریست سخن [illegible]
هر دل که داغ حسن گل [illegible] | منت [illegible] چشمه حیوان [illegible]

[illegible] رسید و گل [illegible] بهار [illegible] | [illegible] فریب [illegible]
[illegible] خط آن صفحه عذار گرفت | که جای [illegible] زلف [illegible] کنار [illegible]
[illegible] این [illegible] که من [illegible] | [illegible] مکن [illegible]

چشم تو [illegible] | [illegible] که [illegible]
اهل دل [illegible] آینه [illegible] | [illegible] آواز [illegible]

[illegible] | [illegible] کام [illegible]
[illegible] | بال بلبل [illegible] خیال [illegible]

[illegible] طاقت [illegible] | اگر [illegible]
[illegible] | چه [illegible]

اهل همت [illegible] | [illegible]

آنچه [illegible] لطف [illegible] | از [illegible]
از [illegible] | دام [illegible]
[illegible] | کشتن [illegible]

[illegible] سیل [illegible] | [illegible]
حاصل [illegible] | [illegible]
تا [illegible] | در [illegible]

[illegible] | طفل [illegible]
جایی که زلف [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | این [illegible]
[illegible] چشم [illegible] | [illegible]

[illegible]

از لب لعلش نگویم [illegible] که چو | غنچه [illegible] و بار کلشن [illegible]
که کلشن [illegible] قایم [illegible] | [illegible] چو [illegible] کاسه [illegible]
[illegible] از دل [illegible] | در [illegible] این [illegible]

دل چو [illegible] از در [illegible] آید [illegible] کرد | این [illegible] دل [illegible] کرد
اکر [illegible] | مشکل که علاج دل [illegible] کرد
[illegible] | تحصیل [illegible] کرد

بستر [illegible] دل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
آن کو [illegible] ایام [illegible] | که هر کس [illegible]

عجب [illegible] که [illegible] | جدا [illegible] کس [illegible]
[illegible] داغ [illegible] ایام [illegible] | که [illegible] ایام و دولت [illegible]
وطن [illegible] | [illegible] کهف [illegible]

آه [illegible] عاشق [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ز دل [illegible] | چراغ در دو [illegible]

هر کو [illegible] شاخ کل [illegible] | از لب [illegible]
عزت [illegible] | [illegible]

مدام از غم [illegible] دل [illegible] | چو در [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] در [illegible] خانه | [illegible] در خلوت [illegible]

چه خوش [illegible] | این چنین آتش [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

دل دیوانه من [illegible] | [illegible]
ز چشم [illegible] | [illegible]

کر چنین خون دل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

از آن قصیده [illegible]	که خود شکسته تر از نقش بوریا
آتش‌فشان [illegible]	هر که زین دریا برآمد گوهر [illegible]
کار مردم [illegible]	هر که [illegible]
آن سنگدل [illegible]	آتش [illegible] خاک ندارد
[illegible]	[illegible] ندارد
اندیشه [illegible]	[illegible] خاک ندارد
[illegible]	از [illegible]
[illegible] دل	[illegible]
اندیشه [illegible] دل [illegible] ندارد	[illegible] آب ندارد
[illegible]	آن [illegible] ندارد
[illegible]	از [illegible] آب ندارد
[illegible]	[illegible]

بجز خط تو که [illegible]	که دیده گرد که از دیده اشکبار برد
[illegible] افلاک [illegible]	این غزل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] خاک [illegible]
[illegible]	چشم [illegible]
از دو صد قانون [illegible]	[illegible]
از [illegible] فلک [illegible]	[illegible]
هر که چون [illegible]	[illegible]
[illegible] تا محیط	از [illegible]
از [illegible]	کار [illegible]
هر که آسوده [illegible]	ثمر از [illegible] و گل از [illegible]
[illegible]	که این گنج [illegible]
طلب [illegible]	هر که حق را [illegible]

دل شیرین بسکه در سیل از جا برده | ز کوه بیستون [illegible] سنگ کرده

مرا صد ره به یکبار از [illegible] | [illegible] عشق [illegible] از لیلا [illegible]

[illegible] دل [illegible] | لیلا [illegible]

[illegible] چشمش [illegible] | که [illegible]

[illegible] دست [illegible] | لیلا [illegible]

[illegible] | چه [illegible]

در [illegible] | [illegible]

در [illegible] | در دل [illegible]

خون [illegible] دل [illegible] | [illegible]

مرا چون دل [illegible] | که [illegible] پروانه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] پروانه [illegible]

اگر چه [illegible] | چشم [illegible]

[illegible] نقش قدم [illegible] | هر که [illegible]

که [illegible] | چون [illegible]

[illegible] | ز [illegible] چشم [illegible]

[illegible] | که [illegible]

[illegible] | [illegible]

نسیم گل [illegible] | ز [illegible]

[illegible] | که هر که [illegible]

[illegible] | که [illegible]

اگر چه [illegible] | [illegible]

[illegible] | که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

اخلاق تو خوب ... جهان ... [illegible]

گر ... [illegible]

خواجه از عالم اسباب برون ... [illegible]

تا به ... برون ... [illegible]

نشاط عالم فانی ملال ... آرد

چو حال دل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

گر از ... دل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
نگه دل دیوانه [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]
رقت ایام [illegible] شوق [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]
ساده لوحان که [illegible] [illegible] آدم را	[illegible] [illegible]
آنها که ز درویش [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صلاح خاطر عشاق از کرم طلبید [illegible] | کنند دیده خلق از کنار جیب [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل غفلت انجام [illegible] | با آتش [illegible]

زکار [illegible] ظالم [illegible] ظلم [illegible]

[illegible]

[illegible] ظالم [illegible] | این [illegible]

دلجوی [illegible]

[illegible]

[illegible] | که زیر تیغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر فرزند از بی دین که نه دل آگاه [illegible] | ز فلک [illegible] [illegible]

ذوق الست [illegible] گل [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

هرکه [illegible] | [illegible]

[illegible] | این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | از چشم [illegible] نگاه دار

[illegible] دل [illegible] | [illegible] نگاه دار

[illegible]

[illegible] نگاه دار

[illegible] | [illegible]

[illegible]

این [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون شمع [illegible] | فقط حیات [illegible]

[illegible]

زنهار [illegible]

در [illegible] | [illegible]

چشم [illegible] خانه [illegible]

[illegible]

چشم [illegible] | عاشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

لب [illegible] شکر [illegible] | [illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

حقیقت [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر ذوق تماشای خود آن عشوه‌گر داشت [illegible]

[illegible]

حذر از آن دور کن بسامان کن

[illegible]

کوتاه بود دستم تا [illegible]

[illegible]

[illegible]

چرا پروانه شمع انجمن گردد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما به گیسوی ... خاک ... کرده‌ایم [illegible]

[illegible] ... کرده‌ایم

از ... تن ... [illegible]

در قفس ... [illegible] ... کرده‌ایم

[illegible] ... دیده‌ایم

[illegible]

... آتش یاقوت ... جانم

[illegible] ... جانم

[illegible] ... جانم

بغیر خانهٔ ... [illegible]

هیچ خانهٔ ... سپرده‌ایم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کجا رفت ... [illegible]

دل‌نشین ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... نگاه ... [illegible]

[illegible]

گر گنه آن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شکوهٔ حسن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بگذشت جوان بگذر ز قیمه بیا ای | بار پس از جام مستیت باده ای

هر که عذری به تقصیر دارد تو نه

نیست غیر از تو نقش عذر بیجا آن

[illegible] دل او ... باید داشتن | با کمال قرب خود او دور باید داشتن

چشم او در دور کار خطا [illegible]

در بهار [illegible] باید داشتن

[illegible] | با نسیم صبح هم [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] | صبح [illegible]

[illegible] کار [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

هر که [illegible] اظهار [illegible] کند

[illegible]

[illegible] | از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

حال [illegible] | گر [illegible] دام [illegible]

چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چه خوش بهشت که گردد دمید روشن از هوا تو
تو مشغول نگاه از ... چه سیه انگشت
وحشی ... ز ... قدم تو
در ... خون ... خورده ...
چشم ... کرده ...
...
تا در ... کرد ...

هوا ... شود ...
که ما ... چشم و دل ...
...
که ما ... گرفتیم ... گم تو
دل ... سنگ ... غم تو
...
در ... فصل ... خوان ...

... آیت ... فعل ... ظالم
...
تا سبزه خط ... برآمده
آن غنچه را که من ...
...
...

گر از ...
...
آه ... چشمه حیوان برآمده
... برآمده
...
...
...

لوح ...
این ...

چون جناب وزارت مآب صدارت نصاب وزیر ارسطو نظیر

مکرم میرزا آقا خان صدر اعظم حسب الامر قدر قدرت شاهنشاه اکرم

خسرو ماه علم مهر حشم ملک السلاطین عالم السلطان ابن السلطان

ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو الفتح

و النصر فتحعلی شاه قاجار مرید کامل امور نواب

سلطنت اجلال رکاب خورشید طناب مالک رقاب امم

اکرم مکرم شاهزاده اعظم محمود میرزا ادام الله

این جلد کتاب [illegible] چهارصد و پنجاه جلد دیگر که به سرکار

شاهزاده اعظم الوقار [illegible] ...

۲ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۲۵

شبها ز فراق روی همچون ماهت   در هجر تو بسکه زارم ای جان

افغان بفلک برآرم ای جان   از دست شده است کارم ای دوست

یکباره شکست در غم تو لعل

صبر از من بیقرارم ای جان